

# مائدہ آسمانی

جلد نهم

تنظیم

عبد الحمید اشراق خاوری

موتسٹر ملی مطبوعات امری

۱۲۲ بدیع

## مطلب اول - انقلاب ارض ط

قوله الاحلی :

از انقلاب ارض ط مرقوم نموده بودید این انقلاب در  
الواح مستطاب مصحح وی حجاب ولی عاقبت سکون یابد  
و راحت جان حاصل گردد و سلامت و جدان رخ بنماید  
سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق  
ایران بنور انیت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد . . .  
زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احبباء مداخله  
نماید و یا آنکه بر زبان کلمه شی براند یاران الهی را بنص  
قاطع ربانی مدخل در امور سیاسی نیست بلکه مرجع کل -  
تهذیب اخلاق است و تربیت نفوس و توحید کلمه و محبت  
و مهربانی و اتحاد و یگانگی و ظهور سنوحات رحمانی در  
عالم انسانی .

## مطلب دوم — مداخله بیانی‌ها در سیاست

قوله الاحلی :

از قرار مسموع بعضی از بیانی‌های معنی تابعین میرزا یحیی در امور سیاسی مداخله نموده و مینمایند سبحان الله بد خواهان این را وسیله نموده و در مخافل و مجالس ذکر بهائیان مینمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه رأیی و — فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانی‌ها خصم الـد بهائیانند و این را جمیع اهل ایران میدانند دیگر بچه انصافی رفتار و گفتار و افکار آنان را نسبت ببهائیان میدهند سبحانك هذا بهتان عظیم .

## مطلب سوم — حضرت یونس و ماهی

حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبایع و عناصر شد و در ظلمات بحر امکان مبتلی گشت یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لا مکان است جدا شد در حیز امکان موجود گردید پس حقیقت زوالنون کینونت شاخصه او و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت طاهره او بحر عالم امکان است و شئون ظلمانی اکوان و چون در این تنگنای

تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد  
 سبحانک انی تهت الیک .

### مطلب چهارم - اطاعت حکومت

قوله الاحلی :

از احزاب موجوده در ایران کسیکه بحکومت اطاعت و  
 تمکین دارد حزب الله است زیرا نه بتلویح بلکه بنص صریح  
 مأمور باطاعت حکومتند و صداقت بدولت بلکه بجانفشانی  
 بجهت عزت ابدیه عالم انسانی و اگر چنانچه نفسی از احبائه  
 بمنصبی رسد و مشمول نظر عنایت اعلیحضرت شهریار گردد  
 وبمأموریتی منصوب شود باید در امور موکوله خویش بکمال  
 راستی و پاکی و صدق و عفت و استقامت بکوشد و اگر  
 چنانچه ارتکابی کند و ارتشائی نماید مفضوض درگاه -  
 کبریاست و مفضوب جمال ابهی و حق و اهل حق از او بیزار  
 بلکه بموئنه و مواجب خویش قناعت نماید و راه صداقت پوید و  
 در ره ملک و ملت جانفشانی فرماید اینست روش و سلوک  
 بهائیان و هر کس از این تجا و زکند عاقبت بخسران صمیم  
 افتد .

مطلب پنجم — اهمیت خدمت به عالم انسانی  
 علی الخصوص بایران

قوله الاحلی :

اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمتی نمایان به عالم  
 انسانی علی الخصوص بایران نماید سرور سروران است و  
 عزیزترین بزرگان اینست غنای عظیم و اینست گنج روان و  
 اینست ثروت بی پایان و الا ننگ عالم انسانی است  
 چقدر انسان باید که غافل و نادان باشد و پست فطرت  
 و پست طینت که خویش را با وساخ ارتکاب و خیانت دولت  
 بیالاید والله حشرات ارض از او ترجیح دارند .

مطلب ششم — حفظ مراتب واجبست

قوله الاحلی :

باید حفظ مراتب نمود و قانون و جودی و ما منالاله  
 مقام معلوم را رعایت کرد اصغر باید رعایت و احترام اکابر  
 کنند و اکابر باید عنایت و مهربانی در حق اصغر نمایند  
 جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند و پیران باید  
 محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله است

## مطلب هفتم - عصمت انبیای سلف

قوله الاحلی :

ای بنده<sup>۱</sup> الهی سؤال از عصمت انبیای سلف نموده -  
 بودی مظاهر مقدسه ما یُنطق عن الهوی ان هو الا وحی  
 یوحی هستند و مظهر و یحذّرکم الله نفسه بل نفس الله  
 القائمة بالسّنن هستند منزّه از ادراک ما دوند و مقدس از  
 اوهام اهل شبهات و ظنون مراجعه بنصوص الهی نمائید  
 بتصریح ذکر عصمت کبری در حقشان میفرماید چه از آثار  
 حضرت اعلی و چه از آیات بینات جمال ابهی از جمله زیارت  
 سید الشهداء<sup>۲</sup> علیه التحیة والثناء و اما قضیه و عصی آدم  
 و آیه ما تقدم من ذنبك و ما تاخر این مقام حسنات الا برار  
 سیئات المقربین است و وجودك ذنب لا یقاس به ذنب<sup>۳</sup>  
 همس درخ آئینه نمودار و غبار موهوم در دیده مورث اقدار  
 حضرت اعلی میفرماید طلب حبّ و قرب تو از برای من مانند  
 شرك دیگران است حال معاذ الله میتوان گفت که طلب قرب  
 الهی ذنب و شرکست ؟ لهذا مظاهر مقدسه مظهر عصمت  
 کبری نیستند ؟ استغفر الله عن ذلك معصومند و محفوظ  
 و مقدسند و مصون . . . . .

اما در خصوص ملاقات در عالم رویا سؤال نموده بودید

رویارمانند بیداری فرض نمائید چه بسیار که د و نفس ملاقات نمایند و باید دیگر مذاکره و معاوره کنند یکی را در خاطر ماند و دیگری بگلی فراموش کند در عالم رؤیا نیز چنانست و سبب نسیان اینستکه قضیه چنانکه باید و شاید در محفظه قوه حافظه محفوظ نگردد .

مطلب هشتم — سفر جمال مبارک جل جلاله بمازندران

قوله الاحلی :

جمال مبارک در مراجعت از مازندران بطهران چون مرور از نور فرمودند در تاکر و در ارکلا ولوله وشور — انداختند جمّ کثیری مؤمن و موقن شدند و روز بروز در از یاد بودند در تاکر مرحوم آقامیرزا حسن و آقامیرزا غلام علی و ملازمین المابدین و ملا عبدالفتاح و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر و محمد تقی خان و آقا محمد تقی و عموعلی و آقا علی پسر ملازمین المابدین و عبدالوهاب بیک خلاصه جمع کثیری منجذب بنفحات قدسی گردیدند بعد از یکسال بحیای غیر حضور توجه به نور نمود در ایام قلمیلی تزلزل و اضطراب انداخت و چون عرصه را تنگ و احتمال خطر در آن بلد دید یاران با وفارا بگذاشت و سفر نمود

و بلباس درویشی فرار بگیلان و مازندران و کرمانشاه کرد و  
 جمیع آن بیچارگان را بکشتن داد فریفر فرارا و ابرار را  
 گرفتار کرد این نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی که در  
 آن قریه گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار صحبت الله  
 در آن قریه بکلی مخمود شد حتی بعضی نفوس را واداشت  
 که میرزا خداوردی مرحوم را زند . . . .

مطلب نهم - تساوی حقوق رجال و نساء

قوله الاحلی :

ای امة الله در دوره های سابق جمیع اناث هر چند  
 اقدام در خدمات نمودند و بادیه محبت الله پیمودند باز  
 در صف رجال محسوب نمیگشتند زیرا الرجال قوا مومن -  
 علی النساء منصوص بود حال در این دوره بدیع کار اناث  
 پیشی گرفت این قید برداشته شد کل محشور در صقع  
 واحدند هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد و هر  
 سواری در این میدان جولان دهد بضرب چوگان گوی  
 بر باید خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث رَبِّ  
 ربه الخ دور فاقت الذکور و انتصرت علی جیش موفورو حازت  
 قصبات السبق فی مضمار الوجد والسرور .



مطلب دهم — زیارت روزه مبارکه و مقام اعلی

قوله الاحلی :

من عازم معالك غرب هستم ولی احباب باید احرام —  
 روزه مبارکه را بپوشند و بپوشند و بمقتبه مقدسه مشرف شوند و آن  
 و اجازه دارند و لو این عبد در اقصی بلاد عالم باشد زیرا  
 اصل زیارت روزه مبارکه و مقام اعلی است شدّ حال از —  
 برای این دو لازم است در ضمن اگر ملاقاتی هم اینعبد  
 نمایند بی ثمر نخواهد بود .

مطلب یازدهم — خطاب بر رئیس

قوله الاحلی :

از آیه مبارکه ان یارئیس قد تجلینا علیک مرة فی جبل  
 تیناء و مرة فی زیتاء و فی هذه البقعة المبارکه و انک —  
 ما استشعرت بما اتبعت هواک و کنت من الفاقلین سؤال  
 نموده بودید . . . . تینا و زیتا بظاهرد و جبلند در قدس  
 که بر انبیای الهی در آن دو جبل تجلی رحمانی شد و —  
 مراد از تجلی خطابات الهیه است که در کتب سماویه  
 و اخبار بظهور کلیه است و این بواسطه انبیا چنانکه

کتب مقدسه را ملاحظه نمائید بشارات الهی را در آن واضح و مشهود می بینید و همچنین تجلی خطاب در بقعه مبارکه بدون واسطه بر رئیس گردیده ولی آن رئیس خسیس از جمیع این تجلیات و این مخاطبات غافل و زاهل بود و همچنین مقصود از جبل تینا حقیقت عیسی بود و از جبل زیتا حقیقت محمدیه که مفرس شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه یکاد زیتها یضئ و لولم تمسه نار نور علی نور بود تینا و زیتا در لغت عبری تین و زیتون است و این همان تین و زیتون است که در قرآن قسم بآن یاد کرده زیرا محل تجلیات بودند اینستکه میفرماید والتین والزیتون و طور سنین که محل تجلی بحضرت موسی بود و هذا البلد الامین که مکه باشد لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم یعنی فرد کامل انسان جامع جمیع صفاتست .

مطلب دوازدهم - حقیقت الوهیت

قوله الاحلی :

ای بنده الهی حقیقت الوهیت غیب منیع لایدرک -  
ذات بحت لایوصف منقطع الوجدانی بتصور انسان نیابند  
و در حوصله عقل و فکر گنجایش نیابد لهذا مظاهر ظهور

محل توجه اند در دوره حضرت رسول علیه السلام جمال  
 محمدی و حقیقت احمدی محل توجه بود تا یوم ظهور  
 حضرت اعلی در یوم طلوع صبح بشارت کبری نقطه توجه  
 حضرت اعلی روحی له الفداء بود و الیوم مرکز توجه و مرجع  
 توسل و تضرع جمال ابهی روحی لا حباه الفداست الی  
 ظهور من یأتی من بعد الالف هذا هو الحق و ما بعد  
 الحق الا الضلال المبین .

مطلب سیزدهم - ارتباط موجودات

قوله الاحلی :

ای مشتاق دیدار کاشغان اسرار کون و واققان خواص  
 و سرائر مکنون برانند که قوه انجذابی عجیب و مفناطیس  
 ارتباطی غریب در این موجودات غیر متناهی و کائنات  
 متوالی چه جسمانی و چه روحانی منتشر و محیط و مستولسی  
 است و از این قوه کلیه است که جواهر فردیه عناصر بسیطه  
 مختلفه مجتمع گشته از جهت تنوع و تخالف اجزاء و تکاثر  
 و تناقض حقایق متنوعه غیر متناهی موجودات وجود یافته  
 جهان مواد گلستان بدایع و بوستان لطائف و ظرائف  
 گشته و در حقیقت هر شئی آن قوه جاذبه کلیه بجلوه ئی

و طوری کشف نقاب نموده و عرض جمال کرده و در کینونست  
انسان قوه اشتیاق گشته و بشور و شوق و انجذاب آورده .

مطلب چهاردهم - یخرج الحی من الصیت

قوله الاحلی :

... صبح صادق از جیب ليلهء ظلماء طلوع نماید و  
نور جهان افروز روز از خیمه تاروتاریک شب بدر آید گلرنا  
از شاخ خار بروید و انواع ریاحین از خاک غمناک انبات  
شود ثمره شهیه از چوب خشک نابت شود و یخرج الحی  
من الصیت و یخرج الصیت من الحی تحقق یابد حضرت امیر  
به محمد بن ابی بکر میفرمودند که تو از نسل منی معلوم  
شد که ابوت و بنوت جسمانی را حکمی نه کنعان پسر نوح و  
ابراهیم پسر آذران پدر پیغمبر بود و پسر عاق و ابتر و این  
پدر بت پرست بود و پسر خلیل جلیل اکبر از این دنج -  
بی صفا لولوء لالا ظاهر شد و از آن صدف نفیس پر بها  
خزف خسیس پر غش و جفا .

مطلب پانزد هم — بتصرف فی ملکه کیف پشاه

قوله الاحلی :

... بزرگواری او اعظم از گنهکاری بندگان و نورانیت  
بخشش کاشف ظلمات طفیان حقیقت ظلم را رداء عدل  
پوشاند و طفیان صرف را تاج عطا بر سر نهاد بتصرف فی  
ملکه کیف پشاه لا یسئل عما یفعل .

مدلب شانزد هم — عنقریب است که این پرده بر افتد

قوله الاحلی :

ملکوت وجود در حرکت است و عرصه شهود در نهایت  
لطافت و طراوت ولی چشمها کور است و گوشها محروم  
عنقریب است که این پرده بر افتد و این حجاب هتک شود  
و این نقاب برداشته شود آنوقت انظار مشاهده آثار —  
مواهب جمال ابهی نمایند و حیران گردند و پشیمان شوند  
که این چه موهبتی بود و ما از او غافل و این چه عنایتی  
بود و ما از او زاهل صبح نورانی بود و ما گرفتار شام  
ظلمانی نیل و فرات بود ولی بر ما جمیع خون زلف  
مشکین بود ولی ما را زنجیر سنگین مائده آسمانی بود ولی

مارا مضرت جاودانی این چه بدبختی بود و این چه  
 بی طالعی نعمت الهیه مارا نعمت بود و رحمت زحمت و  
 نزل من القرآن ما هوشفاء و رحمة للمؤمنین و لا یرید  
 الظالمین الا خسارا .

مطلب هفدهم - معنی لقاء

قوله الاحلی :

ای موقن بالله اصل لقاء ایمان بآیات الهیه است . . .  
 زیرا قربیت جسمانیه را حکمی نه بلکه قربیت عین ایمان و  
 ایقان است و خلوص نیت و اطمینان عین قربیت .

مطلب هیجدهم - طلوع و غروب حقیقت

قوله الاحلی :

حقیقت کلیه را در اینجهان طلوع و غروب و شب و -  
 روزی ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراقست یوم وصالست  
 یوم سطوع انوار جمال است پس از افول شمس حقیقت یوم  
 فراق است وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور  
 ثانی و طلوع دیگر نظر بآفتاب فرما شمس حقیقت را مثال

آفتاب آسمانی است اما این طلوع و غروب نسبت به عالم خلق است نه حق زیرا شمس حقیقت لمیزل در مرکز تقدیس خود مقدس از طلوع و غروب بوده همواره انوار ساطع و — اشراق دائم و فیض مستمر است نظیر آفتاب ظاهر ملاحظه فرما که همواره در مرکز انوار بوده او را در ذات خویش طلوع و غروبی نیست ولی طلوع و غروبش بالنسبه بکره ارضی است — پس اگر نفسی گوید که آفتاب در مرکز خویش لم یزل و لایزال ساطع و لامعت صحیح گفته و لکن اگر گوید در کره ارض شبی نیست همواره آفتاب موجود این تصور مخالف حقیقت است و وهم صرف لهذا از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده ایام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است و ایام افول مظاهر الهیه ایام هجران است هذا هو الحق الصبین .

مطلب نوزدهم — لوح ابوالفضائل

قوله الاحلی :

بیروت حضرت ابوالفضائل علیه بها<sup>۱</sup> الله الابهی  
هو الله — یا من ایدک الله بجنود من الملا<sup>۲</sup> الاعلی  
درستخط شریف و مضامین لطیف روح و ریحان زاید الوصف

بخشید زیرا دلیل بود که مزاج قرین اعتدال و کتاب  
 فصل الخطاب قریب اتمام است مسافرت آن حضرت  
 بطهران لزوم یافته زیرا خلق در نهایت استعداد حتی  
 بسیاری از فضلا\* و حتی الامراء\* ولی مبلغین در نهایت  
 مشغول بر تق و فتق امور و یحیائی ها میدان یافته اند  
 هر کس طالب خفیا بخود میخوانند و القاء شبهات مینمایند  
 و آن شخص را چون از بزرگان است مکتوم میدارند و هم  
 مردم دانسته اند که یحیائی ها کسی را شهرت نمیدهند  
 و جمیع حتی پسر دولت آبادی بظاهر علی روس الاشها در  
 تبرّی از باهی گری مینماید ولی در باطن در نهایت اجتهاد  
 باری وجود آن حضرت در طهران در نهایت لزوم اگر کتاب  
 در زمان زمستان اتمام میشد و در بهار طهران مسافرت  
 میفرمودید بسیار موافق بود ولی راحت و انشراح قلب شما  
 پیش من بر هر چیز مقدم است این قضیه را نیز بسیار ملاحظه  
 داشته باشید . . . ."

مطلب بیستم — نعمت حقیقی

قوله الاحلی :

نعمت حقیقی در این جهان بر عالمیان نفوس مبارکی



هستند که مائده سمائیه والآء ابدیه مهذول میفرمایند و آن مائده لذیذہ لم یتفسر طعمه ولا یتبدل ذوقه ولا تزول حلاوته معرفت پروردگار و اسرار کردگار است ولی نعمت عالمیان و سرور آدمیان جواهر و جودی هستند که بلسان مبارک و فم طیب مطہر این مائده باقیہ ابدیہ را درخوان نعمت گسترده و صلاهی عام بر عموم انسان زنند این مائده است که حضرت روح از حق خواست رہنا انزل علینا مائده من السماء تکنون لنا عیدالاولنا و آخرنا .

مطلب بیست و یکم - شهادت شیخ صنعان

قوله الاحلی :

تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دل - سوختگان رسید وقتی که این لقب باو عنایت شد معلوم شد که در این سبیل ببلائی عظیم تصادم خواهد نمود مدتی در این صحرای پرشور چوپان بود و اغنام متعلقه بمادیه اللسه را شبان از صبح تا بشام در عالم خود بحالت خوشی در این بیابان ها بسر میبرد و بنوای حقیقی خفیفی در عشق جمال قدم غزلخوانی مینمود و ترانه سازی میکرد البتہ صد هزار مرتبه " جانم بفدایت " گفته " اینهمه کردی نمردی

زنده" هان بصیرا ریار جان بازنده" خوانده و بلسان  
 قلب "اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاة فی حیات"  
 فریاد کرده و آیه مبارکه احسن القصص تلاوت نموده "تالله  
 انی لحویریة ولدتنی البها" فی قصر من الیاقوت الرطبة  
 الحمراء و انی و من فی الفردوس لمشتاق الی نفس قد قتل  
 فی سبیلہ ہاری از الطاف حق و عنایاتش و تأییداتش —  
 امید واریم کہ ماہم انشاء اللہ از این کاس نصیب ہریم و بہرہ  
 برداریم .

مطلب بیست و دوم — نسبت

قوله الاحلی :

نسبت برد و قسم است میان آباء عظامہ نجباء اسلاف  
 و اولاد و احفاد اخلاف نسبت جسمانیہ کہ متعلق عنصر  
 آب و گل است و نسبت روحانیہ کہ از خصائص عنصر جان  
 و دل است آن را نسبت مجازیہ خوانند و این را نسبت  
 حقیقتہ شمرند پس اگر حسن اخلاق تأیید شرف اعراق  
 نماید نسبت حقیقیہ تحقق یابد و جمال الولد سرابیہ  
 رخ بگشاید و اگر سوء اخلاق مخالف شرف اعراق آید نسبت  
 مجازیہ حکم ندارد بلکہ نسبت بالکلیہ منقطع گردد چنانچہ

میفرماید انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح پس بکوشید  
و بجوشید که زادهٔ عنصر جان و دل باشید نه منحصر در  
نسبت آب و گل.

مطلب بیست و سوم — ارمغان حقیقی

قوله الاحلی :

جناب حاجی عازم و ارمغانی بجهت آن دوستان  
الهی طالب گفتم که عادت چنانست که ارمغان قند هند و ستان  
برند و یا گز اصفهان و یا نبات مصر یوسف کنعان جواب  
دهد که از این هدایا مذاق جسمانی دقیقه‌ئی شیرین  
گردد و کام ترابی رمی چاشنی گیرد مرا ارمغانی از جهان  
الهی باید و هدیه‌ئی از جواهر حقایق و معانی که —  
مذاق روح متلذذ گردد و کام دل و جان متنعم شود آن  
ارمغان در هر جایی موجود و مبدول است و این هدیه  
بسی کمیاب و نایاب باری‌ای سرگشته سودائی بفضل  
سلطان جود مقامی از برای عاشقان جمال مقدر که ارواح  
مقربین از ذکرش پرواز نمایند و نفوس ملاء عالین در —  
اعتزاز آیند طوی لکم و حسن مآب . . .

مطلب بیست و چهارم — صعود حضرت صدرا الصدر

قوله الاحلی :

از صعود حضرت صدرا الصدر مرقوم نموده بودید آن  
مشکات نور و مقتبس شمله طور فی الحقیقه ایام حیات را  
وقف خدمت ربّ غفور نمود و بمصوبیت حضرت احدیست  
مداومت فرمودند نفوسی را زنده کردند و جمعی را آزاد  
فرمودند تأسیس در تبلیغ کردند و بلسان بدیع و بلینتغ  
تعلیم فرمودند این تأسیس ابدیست بتسلسل خواهد  
رفت و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی الابد سرور  
و پایدار خواهد بود نام مبارکش در انجمن عالم آهنگی  
بر افرازد که طیور الهی را بحرکت و طیران آرد .

مطلب بیست و پنجم — خمر الهی

قوله الاحلی :

اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشأه  
مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول آنچه  
در خم خانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی  
ساقی همی بحری بیمار .

## مطلب بیست و ششم — تأویل عرفاء

قوله الاحلی :

ای یاران عزیز عبدالبهاء باید دقت در نصوص الهیه کرد و احکام شریعت الله مجری داشت و از تأویل عرفاء و تشویش حکماء احتراز و اجتناب کرد زیرا نفوس را منجمد و افسرده و کسل و لا ابالی و پریشان و سرگردان نماید و — عاقبت ملت الهیه را زلیل و حقیر در انظار عمومی کرده فسقه و فجره محسوب دارد البته دوستان حقیقی جز تقوای الهی آرزو ندارند .

## مطلب بیست و هفتم — زکاة

قوله الاحلی :

ای ثابت هر پیمان در خصوص زکوة مرقوم نموده بودید زکوة بر محصول باغ ها بعد از وضع مصارف است که باید مصارف باغ داده شود و آنچه باقی میماند بر آن زکوة تعلق گیرد .

## مطلب بیست و هشتم - اصحاب کهف

قوله الاحلی :

در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید که در قران مجید تسمین عدد نشده است و حال آنکه واضح و مشهود بیان شده میفرماید سیقولون ثلاثة و رابعهم کلبهم و یقولون خمسة و سادسهم کلبهم رجما بالفیض یعنی مانند تیری که در تاریکی اندازی پس این قول صحیح نیست بعد میفرماید و یقولون سبعة ثامنهم کلبهم یعنی این رجم بفضیب نیست و صحیحش این است اما تفسیر این آیه مفصل بجان عزیزت که مختصر فرصت ندارم تا چه رسد بمفصل با وجود این در نهایت اختصار و مفید کلمه چند مرقوم میشود و آن اینست که آن قوم در نوم جسمانی نبودند اما خواب غفلت از این سراسر است و چون آن نفوس از این جهان بکلی منقطع بودند و دل بمال دیگر بسته بودند حکم نیام حاصل نمودند و روپای حقیقی مشاهده کردند و آنچه در مدت مدیده از برای خلق میسر نمیگشت در مدت قلیله از برای ایشان حاصل میشد چون نظر باهل عالم بنمودی - مسلکی را که سیصد و چیزی از سنه میتوانستند طی نمایند آن نفوس مقدسه در مدت قلیله آن مسافت بمسیر راطسی

نمودند و اما قظمیر آن شخص امیری بود که محافظ آن  
نفوس از تعدیات هر شریر بود .

مطلب بیست و نهم - ۱۳۳۵ دانیال

قوله الاحلی :

ای بنده الهی هزار و سیصد و سی و پنج سنه مذکورہ -  
بدایتش از یوم هجرت حضرت رسول محمد المصطفیٰ علیہ  
الصلوة والسلام است که در آن تاریخ آثار علو و امتناع و سمو و  
اعتلاء از برای کلمة الله در شرق و غرب حاصل گردد .

مطلب سی ام - تو سیع دایره تعلیم

قوله الاحلی :

در توسیع دائره تعلیم آنچه بیشتر کوشند خوشتر و  
شیرین تر گردد حتی احباب الهی چه صغیر و چه کبیر  
و چه ذکور و چه اناث هر یک بقدر امکان در تحصیل علوم و  
معارف و فنون متعارف چه روحانی چه امکانی باشد بکوشند  
و در اوقات اجتماع مذاکره کل در مسائل علمیه و اطلاع بر  
علوم و معارف عصریه باشد اگر چنین گردد بنور مبین

آفاق روشن نمائید و صفحه غبراء گلشن ملکوت ابهتسی  
گردد.

مطلب سی و یکم — کلام ملکوت

قوله الاحلی :

... (۱) ... حضرات حواریون بلسان ملکوتی  
تبلیح مینمودند و آن لسان مطابق جمیع السن است زیرا  
کلام ملکوت عبارت از معانی الهیه و اسرار ربانیه است و  
هرکس بآن فائز شود حقایق و اسرار خلیقه در نزد او آشکار  
است و معانی الهیه حقیقت جامعه جمیع السن است —  
لهذا حواریون را روح القدس لسان ملکوتی تلقین نمود  
و هم زبان جمیع ملل گشتند با هر نفسی از ملل و امم عالم  
چون صحبتی میداشتند بمثابهء هم زبان بودند و اللفات  
حاضره معلومه مشهوره متجاوز از هزار لفت است لازم بود  
که حواریون اقلاً انجیلی بلسان یکی از سایر ملل مرقوم  
نمایند و حال آنکه مسلم است که انجیل مجرد بلسان

---

(۱) در جواب سائل که از تکلم حواریون مسیح بالاستسه

مختلفه سؤال کرده میفرمایند :



عبرانی و یونانی مرقوم شد حتی بلسان رومانی انجیلی  
 مرقوم نگردیده با وجود آنکه در آن اوقات لسان رسمی بوده  
 ولی چون حواریون در لسان رومان مہارتی نداشتند  
 انجیلی بلسان رومان مرقوم نگردید .

مطلب سی و دوم — تفسیر " هو اللہ "

قوله الاحلی :

( در جواب سائلی کہ سؤال کرده چرادر اول الواح

کلمہ هو اللہ نوشته میشود میفرمایند :

... این مصطلح اہل شرق از اسلام است مقصد آنان  
 آنکہ در ہر امری باید ابتدا " باسم خدا نمود اما در الواح  
 الہیہ مقصود اینست کہ حقیقت ذات احدیت مقدس از —  
 ادراک و منزہ از تعبیر است و ہرآاز تصور زیرا آنچه در  
 تصور آید محاط انسانست و انسان محیط و البتہ محیط  
 اعظم از محاط است پس معلوم شد آنکہ در تصور میآید  
 خلق است نہ حق زیرا حقیقت الوہیت مجرد از اوہام  
 انسان است الان جمیع خلق عہدہ " اوہامند زیرا یک خدا  
 در عالم تصور آرند و او را عبادت کنند در وقت نماز اگر  
 سؤال از نفسی کنی کہ پرستش کہ مینمائی ؟ میگوید خدا

کدام خدا؟ خدائی که در تصور من است و حال آنکه  
 آنچه در تصور اوست خدا نیست پس جمیع ناس عبده او هام  
 و افکارند پس از برای انسان راهی و مفّری جز مظاهر —  
 مقدسه نیست زیرا چنانکه گفتیم حقیقت الوهیت منزّه است  
 مقدس است بتصور نمیآید آنچه تصور آید آن مظاهر مقدس  
 الهیست دیگر انسان محل توجه دیگر ندارد اگر از او —  
 تجاوز کند او هام گردد پس مراد از کلمه «هو الله» اینست که  
 آن حضرت مشهور جمال موعود شمس حقیقت است و مظهر  
 اسرار الوهیت و ربوبیت و مهبط اسرار رحمانیت و منشاء —  
 آثار فردانیت و من ابتداء بنام مبارک او نمودم .

### مطلب سی و سوم — حکمت صیام

قوله الاحلی :

... ( ۱ ) حکمت الهیه در صیام بسیار است از جمله  
 چون در این ایام مطلع شمس حقیقت بوحی الهی بنزول  
 آیات و تنظیم شریعت الله و ترتیب تعالیم پردازد بجهت  
 کثرت اشتغال و شدت انجذاب حالت و وقت اکل و شرب

( ۱ ) در جواب کسی که از حکمت روزه گرفتن سؤال کرده میفرماید :

نماند چنانچه حضرت موسی وقتی که بکوه طور رفت و در آنجا  
 بتأسیس شریعت الله مشغول بود چهل روز صائم بود -  
 بجهت تذکر و تنبّه ملت اسرائیلیان صیام فرض کرد و  
 همچنین حضرت مسیح در بدایت تأسیس شریعت روحانیه  
 و تنظیم تعلیمات و ترتیب وصایا چهل روز از مقتضیات  
 جسمانیه و اشتغال بخوردن و نوشیدن فتنه حاصل نمودند  
 در بدایت حواریون و مسیحیون روزه می گرفتند بعد مجامع  
 رؤسای مسیحیین صیام را به پرهیز تبدیل نمودند و -  
 همچنین قرآن در رمضان نازل شد لهذا صیام فرض گردید  
 و همچنین حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدت تأثیر  
 نزول آیات ایامی میگذشت که بچای اختصار میشد همچنین  
 جمال مبارک در ایامیکه بتأسیس تعالیم الهی پرداختند  
 و در ایامی که متصلاً آیات نازل میشد از شدت تأثیر آیات  
 و هیجان قلب تناول طعام نمیفرمودند مگر اقل قلیل مقصد  
 اینستکه بجهت متابعت مظاهر الهیه و تنبّه و تذکر بحالت  
 ایشان بر عموم ملت ایامی چند تأسی و اقتدا فرض گشت  
 مسیحیون نیز چنانکه مرقوم گشت در بدایت روزه تمام  
 می گرفتند زیرا هر نفس صادقی چون محبوبی داشته باشد  
 در هر حالتی که محبوب او باشد آرزوی آن حالت را میکند  
 اگر محبوبش در حالت حزن باشد آرزوی حزن میکند اگر

در حالت سرور باشد آرزوی سرور میکند اگر در حالت راحت باشد آرزوی راحت کند اگر در زحمت باشد آرزوی زحمت کند حال چون در این ایام حضرت اعلیٰ اکثر ایام روزه داشتند و جمال مبارک از غذا و شراب باز ماندند یعنی - قلیل میل میفرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمیفرمودند بر احاباء نیز لازم شد که متابعت کنند چنانکه در زیارت میفرماید واتبعوا ما امروا به حبا لنفسك این يك حكمت از حکمت‌های صیام است - حکمت ثانی اینست که صیام سبب تذکر انسان است قلب رقت یابد روحانیت انسان زیاد شود و سبب این میشود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی میشود، از این تذکر و تنبّه لابد ترقیات معنوی از برای او حاصل شود - حکمت ثالث آنکه صیام برد و قسم است - جسمانی و روحانی صیام جسمانی کف نفس از مأكولات و مشروبات است که انسان از مشتهیات جسمانی پرهیز کند اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شهوات نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی یعنی ای - پروردگار همچنانکه از مشتهیات جسمانی و اشتغال بطعام و شراب باز ماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدس کن و نفسم را از شهوات هوائیه و اخلاق شیطانیه

محفوظ و مصون بدارتا روح بنفحات قدس انس گیرد و از—  
 ذکر دون تو صائم گردد .

مطلب سی و چهارم — مقصود از سرّ

قوله الاحلی :

... مقصود از سرّ مطالب و مسائلی است که از عقول  
 و ادراک خلق دور و مستور بماند چون شخص کاملی کشف و  
 بیان نماید نفوس منصفه ادراک نمایند پس حقیقت ظهور  
 مسیح در دور موسی سرّی از اسرار بود که بعد بظهور  
 مسیح مکشوف و مشهود گردید .

مطلب سی و پنجم — معاد و رجعت

قوله الاحلی :

الفرق بین المعاد والرجعة المعاد امر عینی والرجعة  
 امر علمی من حیث الشئون والآثار یعمل علی الوحدة  
 الحقیقیة بین الابرار .

## مطلب سی و ششم - تولد عیسی

قوله الاحلی :

ان اهل الخسران لما حضروا عند الرسول عليها التحية  
والثناء قالوا له اتقول انت اعظم من عيسى وانه روح الله  
فقال ان الكل مستفيض من بحر رحمة ربك ولا نفرق بين  
احد من رسله ابدا فقالوا كلا ان عيسى لا يقاس بغيره  
من الانبياء لانه من روح الله ثم قال الرسول فباي برهان  
تنطقون في هذا فقالوا له ويحك هل رايت بشرا من دون  
اب بين الوري فنزلت الاية الكبرى ان مثل عيسى عند الله  
كمثل آدم انظروا كيف حاججوا تلك الطلعة النورا  
بسخيف من الاقوال .

## مطلب سی و هفتم - دعا

قوله الاحلی :

دعا واسطه ارتباط ميانه حق و خلق است و سبب  
توجه و تعلق قلب هرگز فیض از اعلى بادنى بدون واسطه  
تعلق و ارتباط حاصل نگرند اينست كه بنده بايد بدرگاه  
احديت تضرع و ابتهال نمايد و نماز و نیاز آرد .

قوله الاحلی :

در خصوص خلقت بآن شخص مؤرخ بگوئید که همچنانکه الوهیت و ربوبیت الهیه را بدایتی نبوده همچنین خلاقیت و رزاقیت و کمالات اصلیه الهیه را بدایتی و نهایتی نخواهد بود یعنی خلق از اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود و نوعیت و ماهیت اشیا باقی و برقرار نهایت آنستکه در نوعیت علو و دنوی حاصل گردد مثلا نوعیت انسان و ماهیت بشریه لم یزل محفوظ و مصون بوده و خواهد بود چنانکه مشاهده میشود اجسام مجفقه محنطه قدیمه انسان که از اهرام مصر اخراج نموده اند و پنجهزار سال از موت آن اجسام گذشته است بهیچوجه تفسیر و توفیری مقدار رأس شعر از انسان در آن موجود نه و همچنین صور حیواناتی که در اخمیم مصر موجود است بعینه حیوانات موجوده است بوزینه بوزینه است با آن شمائل قبیح انسان انسان است با آن روی صبیح ملیح لا تبدیل لخلق الله و علیک التحیه و الثناء

## مطلب سی و نهم - حکمت الهیه

قوله الاحلی :

ای بنده صادق حق خبر موحش و مد هس مصیبت -  
 جدیده دلهارا مکر نمود و جان هارا محزون کـــرد  
 فی الحقیقه این مصیبت شدید است و لکن حکمتی بالفه  
 در آن ظاهر و پدید محزون مباح مضموم مشود لگیر مگرد  
 دلخون منشین حکمت بالفه در این قضیه مند مچ و -  
 مدن است عنقریب واقف و آگاه گردید ولو اطلمتم -  
 علی الغیب لا خترتم الواقع بر زبان رانید بجان عزیزت  
 عبد البها<sup>۱</sup> بیش از شما متأسف از این قضیه است ولی چون  
 مطمئن بحکمت الهیه لهذا تسلی یابد چه بسیار امور که  
 بظاهر غیر مشکور ولی در حقیقت اسباب خفیه دارد و حکمت  
 بالفه که اگر انسان مطلع بآن گردد تسلی تام یابد من جمله  
 این قضیه من بعد بر شما واضح و آشکار شود لهذا جزع  
 و فزع جایز نه بلکه تسلیم و رضا واجب این عبد در مورد  
 چنین مصیبت واقع شد (۱) و لکن بهیچوجه حزن و المی

---

(۱) مقصود حسین افندی پسر حضرت عبد البهاست که  
 در صباوت وفات کرد .



حاصل نگشت زیرا مطمئن بر آن بود که حکمت بالفه اقتضای آن نمود تو نیز هم حال عبدالبها<sup>۱</sup> شولهدا قلب راتسلی بخش و تسلیم تقدیر رب کریم شو هرچند نوجوان بتود و در عنفوان حیات ولی خود او مطلع بر اسرار آن میشند البته عمین را اختیار می نمود آن هذا الامر عجز عن ادراك حکمتها الافکار الامن نظر ببصیرة ما زاغ البصر عن الاسرار .

مطلب چهلم - فتور نفوس

قوله الاحلی :

اگر چنانچه در اقبال ناس حال فتوری مشاهده نمائی محزون مباش و این تخم پاک را بپاش یقین است که سبز و خرم گردد و این باغ بشمر رسد ما مأمور بآنیم که تخم افشانی نمائیم دیگر انباتش با خداست البته روزی باران رحمت و حرارت آفتاب حقیقت برویاند - در خصوص ترجمه و طبع الواح الهیه مرقوم نموده بودید این مناسب نیست حال زیرا عطش مردم تسکین شود باید اول نفوس را تشنه کرد - بعد سلسبیل عذب و فرات مهذول داشت الان اگر کتب مقدسه ترجمه و طبع و نشر شود هرکس لوحی بدست آورد

و بقرائت آن اکتفا نماید و گوید من بر اساس این طایفه  
مطالع شدم دیگر احتیاج بفحص ندارم و حال آنکه الواح  
را باید مهین بیان نماید یعنی اول مهین تأسیس کند بعد  
از تأسیس و استدلال يك لوحی قرائت نماید آنوقت تأثیر  
میبخشد ملاحظه کنید که چقد رتورات و انجیل را بالسن  
مختلفه ترجمه نمودند و طبع کردند و منتشر نمودند يك —  
نفس بقرائت این کتب محبت بحضرت مسیح حاصل ننمود  
پس معلوم شد که طبع و نشر موافق مصلحت نه اگر چنانچه  
بسیار لزوم بنظر آید مقاله را ترجمه نمائید و طبع و نشر  
کنید .

مطلب چهل و یکم — شهادت ملا صادق

قوله الاحلی :

هو الله ای ثابت و راسخ بر عهد و پیمان خبر شهادت  
حضرت ملا صادق چون نور بازغ آفاق وجود را روشن و —  
بحرکت آورد و مطلع فدا را بنوری ساطع جدید روشن نمود  
روح المقربین له الفداء از آن جوی و خروش او معلوم و  
واضح بود که این جام سرشار عنایت را از دست ساقی  
موهبت نوش خواهد نمود چه که آن شعله و آن ناله

آن انجذاب و التهاب عاقبتش نشئه این شراب است طوی  
 له ثم طوی له بشری له ثم بشری له جمیع ملاء اعلی و طیور  
 حدائق ابهی بستایش و تمجید او ناطق و حوریات فرد و س  
 فدا در خیام عزت کبری بتحسین و توصیف او زا کر چه که  
 آن جوهر وجود و حقیقت منجذبه بنفحات حضرت معبود  
 از رحیق مختوم چنان مست و مد هموش شد که در کمال وجد  
 و سرور بمیدان فدا شتافت و جان باخت ایکاش آن تیر بر  
 سینه این اسیر بود و آن رصاص در قلب این مشتاق داخل  
 میشد ولی نصیب او بود و سهم مصیب او طعمه "هر مرغی  
 انجیر نیست" روحی له الفدا قسم بجمال قدم که هیاکل  
 تقدیس غبطه مقام او را میبرند و فریاد یالیتنی کنت معکم  
 فافوز فوزا عظیما بر آورند .

باری در خصوص دعوی قل ملاحظه نمائید اگر سبب  
 بغضای عظیم باشد و شهودی در میان نباشد و اسباب  
 فصل و تفریق گردد تعرض ننمائید ولی در اوقات ماتم و  
 ذکر معائب و شهادت او باید محفل دوستان در نهایت  
 تأثیر باشد آن روح مجرد ان نور مجسم و آن علم مشخص  
 و آن ایقان مصور از جوته فدائیان بلکه سالار سپاه —  
 جانبازان است از آن روز که جام رقیق رحیق محبت الله  
 نوشید جان و جنان و تن را در سبیل الهی قربان نمود

و هرروز آرزوی نوشیدن این قدح پر مسرت را میفرمود اینکاش  
قطرهٔ بکام ما میریخت وللارض من كأس الکرام نصیب والبهاء  
علیه یوم ولد و یوم استشهد فی سبیل الله .

مطلب چهل و دوم — مناجات روز عید نوروز

قوله الاحلی :

الله ایهی " الهی الهی هذا یوم النیروز و صباح  
اللطاف یلوح بنور مشرق ساطع لائح من فیض ملکوتک  
الایهی و اجتمع احبائک فی هذا المحفل الذی جمع  
فا و عی متذکرین بایاتک و متهللین بانوارک متضرعین الی  
ملکوتک متهللین الی جبروتک خضما خضما رکما سجدا  
لمعظمتک و سلطنتک یرجون ظهور آثار الطافک و یلتمسون  
اشراق انوار احسانک رب تراهم یجزعون و یتضرعون بما  
تذکروا الایام التي كانت اشعة جمالك ساطعة علی الافاق  
باشد اشراق و یحترق القلوب و تذرف الجفون بالدموع  
و ان النفوس لفی حسرات و الارواح لفی سكرات و الاعین  
تجرى الصبرات من ذکر یوم الوصال المتنور بنور الامل فیا  
الهی و محبوبی بمد ما اجتجبت بحلل الکمال و تواریت  
خلف سبحات الجلال و تجللت بنقاب الغیاب و حرمت

الاعين عن المشاهدة والآذان عن اصفاة الخطاب فافتح  
 على وجوهنا ابواب الالطاف ووجه انظارنا الى ملكوت  
 الاحسان وايدنا بجنود غيبك وانصرنا بجيش قدرتك و—  
 قوتك واحى قلوبنا بنفحات قدسك و نور ابصارنا بمشاهدة  
 آيات عزك واشرح صدورنا بآثار توحيدك واجعلنا خدمة  
 لامرك والمتوكلين على عونك وصونك والساعين الى ميدان  
 الفداء شوقا الى لقاءك انك انت الكريم الرحيم

ع ٤

مطلب چهل و سوم — تبریز

قوله الاحلى :

اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا مجتهد بی تمیز  
 میرزا حسن آتشی افروخت و فتوی بقتل بهائیان عزیز داد  
 عطار بزرگوار را بخنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس  
 را شهید نمودند و بقتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران  
 گرفتار بودند و چاره جز فرار ندیدند و غریب این بود که  
 مجتهد ملحد امید غلبه داشت هیئات هیئات با وجود  
 فتوی تصرّف بیاران و خوف و خطر و قتل عام دوستان  
 چگونه تأیید و توفیق رفیق شود و فوراً فتح و ظفر محتوم و  
 مقرر گردد مگر آنکه مجتهد ملحد را مداخله نماند و مخذول

گردد اینست انقلاب آذربایجان و گمان چنانست که اندک  
سرایتی بخراسان نماید و اگر کار در دست میرزا فضل الله  
نوری و سید علی یزدی و میرزا حسن تبریزی ماند و پیای  
فتوی بقتل یاران دهند البته در تأیید تأخیر شود .

### مطلب چهل و چهارم - آیه کتاب عهد

قوله الاحلی :

در خصوص آیه مبارکه در کتاب عهد سؤال نموده -  
بودید این آیه مبارکه کتاب عهد مربوط بآیه مبارکه فرقان  
است ثم اورثنا الكتاب للذین اصطفینا من عبادنا فمنهم  
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات و راث  
را بسه قسم فرموده . . . . . اما میراث معانی چندی دارد  
ینک معنی از معانی توکل و تفویض است که صریح عبارت  
است و معنای دیگرش بقیة الله خیرلکم و معنای ثالثش  
یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجمله ربّ رضیا و آن شئون  
و کمالات رحمانیه است هنیئا لکل وارث یرث هذا المیراث  
و لله میراث السموات و الارض و من لم یرث فهو ظالم لنفسه  
و لو کان ممن اصطفی .

## مطلب چهل و پنجم — تربت مقدسه

قوله الاحلی :

ای زائر مشکین نفس تربت مقدسه مشک حقیقت است و  
عنبر و عبیر در مشام مظاهر رحمانیت و غافلان خاک بینند  
اما عارفان جوهر پاک تاہناک مشاهده کنند در نزد طفلان  
صدف و خزف هر دو یکسان و در نزد جاہلان زجاج ہم  
سنگ لو، لو، وهاج و نحاس ناچیز با زہب ابریز ہم عیار  
ولی در فرید و زہب مجید چون بہ بازار جوہریان و دگہ  
صرافان رسد گرانبہا گردد و قیمت و عیارش ظاہر و آشکار  
شود بہمچنین رائحہ طیّہ مرقد مقدس را اہل ملاء اعلی  
استشمام نمایند و نسیم جان بخش جدت اطہر را مظاهر  
تقدیس ملکوت ابہی یابند کہ خاکش جان پرور است و ہوایش  
روحبخش اہل بصر و نظر پس شکر کن کہ بچنین مویبت  
عظمی موفق گشتی و بچنین رحمت کبری موید شدی .

مطلب چہل و ہشتم —

قوله الاحلی :

در زمان حضرت رسول از حضرت سؤال از بعضی

معاملات نمودند حضرت فرمودند انتم اعلم بامور دنیاکم  
لهذا در خصوص جمیع مبالغ که مرقوم نموده بودید این عهد  
نیز میگوید انتم اعلم بامور دنیاکم در این خصوص صامت  
مداخله ننماید .

### مطلب چهل و هفتم - فارسی و عربی و ترکی

قوله الاحلی :

ای ناظر الی الله فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان  
عاشقان جمال جانان است عشق را خود صد زبان دیگر  
است مقصد معانی است نه الفاظ حقیقت است نه مجاز  
صهبای حقایق و معانی در هر کاس گوارا خواه جام زرین  
باشد خواه کاسه گلین ولی البته جام بلور و مرصع -  
لطیف تر است .

### مطلب چهل و هشتم - وظائف ایادی امرالله

قوله الاحلی :

وظائف اصلیه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل  
بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت و حقیقت مظاهر مقدسه



است علی الخصوص در این ایام بقواعد فلسفی و طبیعی و  
دلائل عقلی و براهین منطقی زیرا اکثر اهل عالم از منقول  
دور و بمعقول متشبث و مقتنع و مسرور . ( لوح ادیب ایادی  
امر الله )

مطلب پنجم و نهم - تحقق وعود الهیه

قوله الاحلی :

در خصوص ارش ط آنچه بشارت شده بعد تحقق خواهد  
یافت اما در خصوص نهر رین هر چند آن واقعه عی بود  
که در ایام نا پلیون ثالث واقع شد و خونهای زیاده در  
شالی آن بنوی ریخته گشت ولی باز باقی دارد و اما مسئله  
نقطه واقعه بین البحرین آنست که واقع شد سریر ظلم  
درهم شکست ولی استقرار نیافته است دعا کنید که انتظام  
و استقرار یابد اشعار بناب میرزا نعیم را طبع نمائید  
و در میان احباء نشر کنید ( لوح میرزا حیدر علی اسکوئی )

مطلب پنجم - تبلیغ

قوله الاحلی :

الیوم تبلیغ امر الله اعظم امور است و هر نفسی قیام  
بر آن نماید نفعات محطره تربت مقدسه از دور بشام او

رسد و حکم زائر یابد تأییدات غیبیه احاطه کند و توفیقات  
صدانیه رخ بگشاید .

مطلب پنجاه و یک و پنجاه و دوم - سرفدا  
- شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی

### هو الله

ای موقن بایات الله از غرابت اثار و عجائب اسرار  
پروردگار در هر کور و دوری سرفدا بود یعنی جمعی از -  
کاس ماء طهور مزاجها نافر سر مست و مد هوش شده رقص  
کنان بقربانگاه فدا می شتافتند و با آتش انجذاب میگذاختند  
و دلهله گویان و پاکوبان خندان و شادان نصره طویلی  
بشری لی بعنان ملاء اعلی میرساندند ولی تا بحال چنین  
وجد و سرور و جذب و خبور که در میدان جانفشانی از حضرت  
روح الله بظهور رسید از نفسی مسموع نشد چه که آن طفل  
صغیر هنوز بوی شیر از فم مطهرش میامد با کمال صباحت  
و ملاحت بیون بدر منیر از افق اغلال و زنجیر رویش تابان  
و لبش خندان و لسانش ناطق بذکر رحمن و بصرش متوجه  
بملکوت یزدان بود در تحت سلاسل و اغلال چنان نصره  
یا بهاء الابهی بر آورد و زبان بتبلیغ گشود که شور و وله  
در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحیر ساخت

رخندان و رقصان و پا کوبان در میدان فدا جانفشانی  
 نمود یالیت کنت ممه فافوزا فوزا عظیمه . هاری اینست  
 قدرت انجذاب در دور جمال مبارک روحی لشهداء سبيله  
 الفداء تا بحال چنین واقع نگشته که کودکی خرد سال  
 گوی سبقت و پیشی را از مردان میدان بیبرد و از افق فدا  
 با کمال انقلا ع با رخی تابان دلوع نماید اینست شأن  
 نفوس مقدسه در این کور عظیم و اشراق مبین ملاحظه  
 فرمائید دافل صغیری چون بر میثاق الهی ثابت و مستقیم بود  
 بچه سلطان مبینی مبعوث شد که هر منگری مهیوت گشت  
 اینست شأن متمسکین بعهد و پیمان الهی بعضی از  
 گماشتگان که در طریق نگهبان بودند که آن نوگل بوستان  
 الهی در بین راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان  
 بود و البها علیک

مطلب پنجاه و سوم — معجزات انبیا

قوله الاخلسی :

... معجزاتی که در حرب بنی اسرائیل با کفار واقع گردیده

و در کتاب مقدس مذکور تأویل و معانی دارد معذک —  
 بهائیان معجزات انبیا را ممتنع و محال ندانند \*

مطلب پنجاه و چهارم — مناجات در باره متصاعدین الی الله

قوله الاحلی :

هو الله ای رب غفور این طایور شکور را تن اسیر قبر مطمور  
 گردید و جان ببیت معمور پرواز نمود از دام خاکدان —  
 رهای یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند  
 و بظل شجره امید بشتابند و در جنت ابهی ملکوت اعلی  
 بر شاخسار بقا لانه و آشیانه نمایند و بالحن بدیع و نغمات  
 ملیح بتسبیح و تهلیل پردازند ای خداوند مهربان این  
 نفوس مرغان چمن تواند و بلبلان گلشن تو در حد بقعه  
 غفران لانه عطا کن و بمحفل تجلی ابدی و جلوه  
 ربانی و لقای سرمدی فائز فرم —  
 و تا ابد پاینده و برقرار دار  
 توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان

## مطلب پنجاه و پنجم - درباره آقا موسی

قوله الاحلی :

قضیه جناب آقا موسی ایشان در جمیع عالم اعلان نمودند که مشرق الاذکار بنا می نمایند و در مرتبه خریطه مشرق الاذکار - بارض مقدس فرستادند و استیدان نمودند و اذن و اجازه داده شد نهایت چنین امر عظیم متروک بینای چهارخانه که دو ملیون منات خرج دارد پرداختند باید در این قضیه قدری تفکر نمود و حال آنکه در وقتیکه در نهایت پریشانی بود جناب آقا میرزا حیدر علی نوشته بود و خواهش دعا کرده بود صریحا وعده برکت داده شد و آنچه از لسان میثاق جناب میرزا حیدر علی با و مرقوم فرمودند بوصول آن خبر فوراً موفقیت عظمی در جمیع امور حاصل نمود . انتهی ( مقصود از آقا موسی همان آقای موسی نقی اوف ملیونر معروف است ) .

مطلب پنجاه و هشتم - تولستوی

قوله الاحلی :

در لوح ( میرزا علی اکبر نخجوانی ) هو الله ای عزیز عبد البهاء نامه شما رسید و تقریر " غراف تولستوی " نیز قرائت گردید

فی الحقیقه بهمت شما غراف بنای انصاف گذاشته و از -  
اعتساف سابقه بکلی بیزارگشته . . . با غراف مذکور مکاتبه  
نمائید و ترجمه بعضی الواح که مناسب حال اوست و -  
مطابق مذاق او اگر ارسال دارید بد نیست ولی نه بنوعی  
که دولت روس گمان نماید که شما در جمیع مواردی حتی در  
مداخله بامور سیاست با او متفق و همدستانید زیرا  
غراف مذکور در امور سیاسی مداخله موفور دارد .

### مطلب پنجاه و هفتم - تربیت

قوله الاحلی :

خارها بتربیت باغبان الهی گل گردند و زاغان بلبل شوند  
زیرا فیض علوم مانند آب حیات است و وسیله نجات شرگروه که  
در تحصیل معارف و فنون قدم پیش نهند بهره و نصیب بیش  
برند .

### مطلب پنجاه و هشتم - مسئله تثلیث

قوله الاحلی :

هو الله ای طالب حقیقت مسئله تثلیث بمد از حضرت  
مسیح الی الآن معتقد مسیحیان و تابحال جمیع فضلالی

ایشان در این مسئله واله و حیران و کل اعتراف نموده اند که این مسئله از عقل خارج است زیرا سه يك نشود و يك سه نگرده جمع میان این دو مستحیل است یا يك است یا سه است اگر بگوئیم حقیقت الوهیت منقسم است و لو بوجهی از وجوه انقسام از لوازم امکان و حدوث است و قدم مبرری اگر گوئیم که واحد در اصل واحد بود بعد منقسم شد —

تفسیر و تبدیل در ذات احدیت لازم آید و تفسیر و تبدیل از لوازم امکان است نه ذات الوهیت و اگر گوئیم این تعدد قدیم است سه قدیم لازم آید و لابد مابین این سه —

مابه الامتیازی هست آن نیز قدیم است در این صورت پنج قدیم حاصل شد و در مابین این پنج نیز مابه الامتیاز موجود نه قدیم لازم آید و هكذا الی ما لانهایه لها در —

این صورت تسلسل لازم آید و بطلان تسلسل مسلم است و همچنین آیات توحید در جمیع کائنات موجود و واضحست اگر جمیع کائنات را جمع کنی و دانه نیابی که در جمیع شئون مساوی باشد لابد از فرق است در این صورت آیت توحید در جمیع اشیا ظاهر و آشکار است تا چه رسد بـموجود اشیا اما در انجیل عباراتی صریح است که دال بر اقانیم ثلاثه است از جمله " پدر در پسر است " و " پسر در پدر " چون مسیحیان پی بمعنی این عبارت نبرند

لهذا افکارشان پریشان شد اما حقیقت این مسئله اینست که وحدانیت الهیه ثابت است ولی تجلی در حقایق مقدسه میفرماید شمس شمس واحد است ولی در مرایای متعدد در تجلی مینماید اگر نظر در مرآت نمائی و تجلی شمس مشاهده کنی گوئی آفتاب در آئینه است و آن آفتاب ظاهر در آئینه هرچند همان آفتاب آسمان است و هرچند در آفتاب است ولی بحقیقت یکی است ولی باوجود این آفتاب از علو تقدیس و تنزیه تدنی نموده و در این آئینه منزل و مأوی نگرفته اما تجلی فرموده حقیقت مسیحیه مانند آئینه مجلی بود و شمس حقیقت از افق تقدیس در آن آئینه تجلی فرموده بود لهذا واضح شد که شمس من حیث الحقیقه واحد است ولی در مرایای متعدده تجلی فرموده این مسئله بمفصلی از برای میس بارتی بیان گردید و او بر ورقی مرقوم نمود — عنقریب بآن اطلاع خواهید یافت و این مسئله مشکله بتامها واضح و مشهود و مبرهن گردد و عليك التحية والثناء ع

مطلب پنجاه و نهم — در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی نازل

قوله الاحلی :

..... از طهران چند مکتوب رسید که اولیای سفارت



فرانسه اصرار دارند که بعضی از مہلین بصفحات افریق  
 یعنی تونس و جزائر توجه نمایند و از اولیای دولت فرانسه  
 نہایت رعایت خواهد شد تا جماعت آن سامان را تبلیغ  
 نمایند آنچه در این خصوص فکر شد نفسی کہ از عہدہ<sup>۵</sup> —  
 این کار برآید موجود ندیدم مگر آنکہ آن حضرت اگر ممکن  
 باشد یک سفری بآن صفحات نمائید تا نگاشته و سفارش نا  
 استحصال شود و همچنین در عشق آباد بعضی از ممتازین  
 دوستان را حکومت احضار نمود و خود والی بالذات —  
 ملاقات کرد و مذکور داشت کہ از صدارت دولت امپراطوری  
 رقی وارد مضمون اینکہ باین طایفہ پیغام مرا تبلیغ کنید  
 و سند مہور دآل بر پیغام مذکور بگیریید و پیغام آنکہ ما —  
 در خصوص شاہ مہفور (۱) تحقیق دقیق نمودیم بوضوح  
 پیوست ہر ائت این طایفہ لہذا شما در نظر حکومت ملت  
 محترمید و در صفا اول رعایای خیر خواہ و بعد نہایت  
 مہربانی را نمود و مرخص فرمودند ملاحظہ نمائید کہ این  
 بیسروسامان شب و روز با وجود سوزش در آتش حرمان در  
 اعلاء کلمات اللہ و نشر نفعات اللہ مشغول بجای آنکہ کل  
 معاونت نمایند بالعکس باہانت برخیزند و بخمودت کوشند

---

(۱) مقصود ناصرالدین شاہ است کہ بدست پیروان سید جمال  
 افغانی کشتہ شد .

و در نشر اوراق شهبات پردازند یا حسرة علی العباد ما  
 در بحبوحهٔ معرکه با تمام ملل عالم وصف حرب در جنگ  
 وجدال بغتة یاران جفاکار در پشت افواج بتفریق سپاه  
 نجات کوشند یا سبحان الله داوری دارم خدا یامن که را  
 داورکنم ؟ .

### مطلب شصتم - لوح کد خدا

قوله الاحلی :

ای کد خدا همت را بلند کن و مقصد را ارجمندتا کد  
 بکشور ابد مهدل گردد و در آن اقلیم روحانی کشور خدا  
 گردی کد بلسان فرس قدیم بمعنی خانه است و خدا بمعنی  
 صاحب ترجمه اش صاحب خانه چنانچه بانوی خانه را -  
 کد بانو گویند .

### مطلب شصت و یکم - عدد دوازده

قوله الاحلی :

( در خصوص سئوال صفی علیشاه که حکمت عدد دوازده  
 در نجوم ائمه هدی در دوره حضرت رسول (ص) چه بود )

فرمودند :

صفی علیشاه مطلع بر سرّ و حکمت این مسئله هستند ولی نظر  
 بحکمتی این سؤال را نموده اند لذا نظر بآن حکمت —  
 جواب داده میشود بنویس که اولاً چون آفتاب اشیر را در  
 فلك بروج دوازده برج محقق و مقرر است لذا حکمت الهیه  
 چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلك احدیت —  
 دوازده برج مقرر باشد چه که تثلیث را که حقیقت و لا یت  
 است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد  
 دوازده ظاهر گردد اینست که منجمان میگویند ان التثلیث  
 عین التریع و دیگر آنکه چون حروف کلمه توحید که  
 لا اله الا الله است و کلمه نبوت که محمد رسول الله است  
 ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الهیه چنین بود  
 که مظاهر و لایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در  
 عدد دوازده ظاهر گردد تا هر حرفی از این حروف در —  
 عالم ملك مطلع و مشرق انوار احدیت باشند لا نهم حروف  
 کلمة التوحید و نجوم سماء التفرید و بدور افق التجرید  
 و هذا من السنن الالهیه فی الظهورات الاولیه كما رأی —  
 یوسف فی المنام بان سجدت له احدی عشر کوکبا و هو الثانی  
 عشر و هذا کان فی کور الخلیل و اما فی کور الکلیم علیه السلام  
 کان اثنی عشر سبطا و اثنی عشر نقیبا فهم کانوا

بروج الحقيقة الحرفانية و حروف كلمة الوجدانية في ذلك  
الزمان و كذلك في كور المسيح عليه السلام كان عدد  
الروحانيين النورانيين حضرات الحواريين اثني عشر نفسا  
و كذلك تعلقت بل تحققت بارادة رب القدر في كور سيد  
البشر بائمة الحق اثني عشر فهم نجوم زاهرة و بدور لامعة  
و سرج ساطعة و بروج عالية في سماء الانوار و فلـك  
الاسرار.

مطالب شصت و دوم - صبح فدا

قوله الاخلى :

هو الابهي

اي متوجه الى الله امروز صبح فدا بانوار طلعت  
روح الله روشن و منور گشته است و جام هدى بصهبای  
انقطاعش طافح شده رویش چون بدر منیر در فلک اشیر  
تابان و بوی شویش چون گل و ریحان بر دو جهان عنبر

فشان این طفل خرد سال گویا از ثدی فدا پرورد ه  
 شده بود و از جام جانفشانی سرمست گشته بود الیوم  
 در ملکوت ابهی با رخی چون آفتاب و طالع فرشی  
 جهانتاب فریاد یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی  
 و جعلنی من المکرمین میزند گوش هوش این سرود  
 سرود میشنود .

عع

مطلب شصت و سوم — تفسیر آیه مبارکه سوره

احسن القصص

هو الله تعالى شأنه العظيمة

الحمد لله الذي جعل الخط المتكون من النقطة الاولية  
 الظاهرة بالباء طراز الختم الاسمية المهيمنة على الاسماء  
 ثم قسمه قسامين بالسر المستسر بين الامرين واخذ الواحد  
 مع الاخر بالحكمة المكنونة تحت حجاب القدر اذن تسم  
 الكتاب الاكبر وتزين به من في الارض والسماء ليشهدن مطا<sup>لح</sup>  
 الاثبات عند النفي بما شهدت سدرة القضاء على البقعة النو<sup>را</sup>  
 ويتوجهن الى مشرق البداء عند مشهد الفداء مقر الذي  
 فيه تقمصت الكلمة العليا ثوب الحمراء في ملكوت الانشاء

وليسمى من اهل الملكوت اطوار الورقات المعلقة على  
 الصدر المنتهى في ذكر هذا الذكر الذي ظهر برآيات -  
 الآيات لمن في الارضين والسموات والحمد لله الذي  
 جعل الساعة برهاناً لهذه الساعة التي اذ انطقت بالكلمة  
 الاولى نصب ميزان الاعلى و اذا اهتزت بنفسها لنفسها  
 تحرك اهل القبور من اهتزاز نفحات مالك الاسماء مرة  
 ظهرت بطراز القدم في سراسمها الاعظم واستجذب منها لام  
 وطورا ظهر بامر سرعت الاشياء الى الله منزل الآيات و -  
 الحمد لله الذي جعل النفخة الاولى بشارة لاهل البهاء  
 المستقرين على الفلك الحمراء والاخرى فتنة لاهل البيان  
 الذين تمسكوا بغير ما انزله الرحمن وتعقبوا اهل الفرقان  
 فيما عندهم من الظنون والاهام واعرضوا عن البدع الظاهر  
 من جميع الجهات الذي شهد له لسان العظمة في  
 سراق الاجلال وجعله مقدسا عن الاشباه والامثال  
 و اظهره بقوة اللاهوت في قطب الجبروت المجلى على الملكو  
 بحجج باهرات و ظهورات لائحات والحمد لله الذي نطق  
 بفضل الخطاب في المآب بين الاحزاب ليعرف كل عبد موليه  
 و يتوجه الى ملجئه و مشواه منقطعا عما سواه اذن انصمق  
 اهل اللاهوت الى الارض الغبراء و اهل البغضاء على تيه  
 الاغضاء و جعل طراز الصحو بعد المحول لاهل هذا الفضاء

الذى كان ضيائه من انوارالجمال بالمآل و به فصل  
 بين الحزبين من اهل الانشاء و قدر للاولى رحيق الحيوان  
 من كأس اسمه الرحمن و ارجع الآخر الى مقر القهر فى  
 اسفل النيران بما انكروا ظهورنورالذات عند قيام الساعة  
 الممتنعة البديعة المتجلية على مطالع الاسماء والصفات  
 ان يا ايها المصطفى بنار الموقدة المشتعلة الملتهبة فى  
 الشجرة المباركة التى نبتت على بقعة السيناء ساحة الكبرياء  
 قطب الافريدوس بحبوحة الفردوس و تسمع من زفيره انداء  
 الرحمن بابدع الالحن انه لا اله الا انا المقدر المميز المنان  
 لو تهب نسمة الاذن من مهب ارادة ربك لتصفى من -  
 حفيف افنانها ما تنصعق به طيورالبقاء فى اجمة اللاهوت  
 و تحير عقول سگان حدائق الجبروت و تزهل الباب اهل  
 المعانى و المرفان فى رياض الملكوت و تغور فى عنصر التراب  
 لهيب النار على شأن تشتمل البحور بنار محبة الله  
 و تذوب الصخور من حرارتها و تحيى العظام الرميمة فى القبور  
 من اثرها و تهتز النفوس من شمفها و تقر العيون من مشاهدتها  
 و تسر القلوب من تقربها و تنشرح الصدور بطلوعها و تفرح  
 الارواح بظهورها و تتمطر الآفاق من نشر روائحها و -  
 تستنير الامكان من انوارها و تستضيى الاكوان بضيائها  
 و تحترق احجاب الحدود و الاشارات من اهل سبحات

الجلال بجذوة منها وتنهك الاسيال عن الاعين والابصار  
بقوتها ولكن لما سبقت ارادة ربك بان الاسرار الربانية  
والمعارف الصمدانية اللاهوتية التي هي الموائد السماوية  
والآلاء الهاقية الالهية تنزل على حسب استعداد الامكان و  
قابلية اهل الاكوان لذا سكت الورقاء من هديرها وافنان  
سدره الهقاء عن حفيغها ولكن لما اشرفت شمس الازن -  
والامر من افق مشية الله رب الارباب ورأيناك السائل  
الآمل لدى الهاب وناظرا الى ربك الوهاب في المآب و -  
مشملا من جذوات جذبات الله بين ملاء الاكوان وناطقا  
بذكرة بين الاديان و مناديا باسمه الرحمن لذا هاجت  
ابحر المحبة في قلبي وسالت اودية الشوق في فؤادي و  
اردنا ان نذكر للمنقطعين من اهل الهباء ما يقربهم الى  
ساحة الكبرياء و يبلّغهم الى مقام القدس والقرب واللقاء  
مقر الذي لا يرى فيه التجليات مالك الاسماء على من فسى  
ملكوت الارض والسماء و ليشربن المخلصون رحيق الوصال  
من الكأس الظاهرة على هيئة الهباء المقدسة عن الواو -  
الحاكيته عن الجهات في ناسوت الانشاء الذين سافروا  
من مفازة الظنون والاهام مقبلين الى افق الايقان و -  
شقوا ستر الموهوم باسمه القيوم الذي كان مهيمنا على الآفاق  
وطاروا باجنحة الروح والريحان في جو هذه السماء التي



ارتفعت على اعلی الجنان و تزینت بمطلع شمس القدم و مشرق  
نیر الاعظم فهنيئا لهم بما زكت نفوسهم و صفت قلوبهم —  
و انشرحت صدورهم و تنور عيونهم و حدث ابصارهم و وعيت  
آذانهم و انجلت عقولهم و هامت ارواحهم و لطفت و رقت  
افئدتهم على شأن انطبعت فيها تجليات انوار صبح القدم  
از تجلی باسمائه الحسنی علی من فی الارض و السماء و انك  
انت يا ايها السائل الجليل فاعلم بان التفسير و البيان  
و لو كان باهدع التبيان عنوان للظهور و العيان عند المتعارفين  
الى معارج الصرفان و المتدندنين حول حصى ربك العزيز  
المنان و المستشرقين من الانوار التي اشرفت و لاحت بها  
الآفاق في هذا اليوم الذي التفت الساق بالساق و احتجبت  
اولى النفاق عن مبداء الاشرار و دخل اهل الوفاق —  
فيهذا الوثاق بما وفوا بالميثاق لذا لا ينبغي ان يتوجه  
اليهما من اتى بفصل الخطاب بسلطان ربك العزيز الوهاب  
و انك لو تنظر بعين الحقيقة لترى بانهما في الحقيقة الاولى  
ختما بالاسمين الاعظمين الذين كانا ناديا في برية الروح  
و ادى الجذب و مبشرا بظهور الله و بره لما سواه ليصرف الكل  
ملجائه و مثواه فبعدهما ادبرت ليلة الدلاء و تنفس صبح  
الهدى و لاحت شمس البقاء و اشرفت الارض و السماء و طلعت  
الاقمار و اكفرت النجوم بالانوار و اشتهرت الاثار

ودارت الادوار وتكورت الاكوار و جرت الانهار و اثمرت  
 الاشجار و تغمت الانهار و تزينت الحدائق بشقائق الحقائق  
 و نصب الميزان و مد صراط الايقان و تسمر النيران و -  
 فار الحسبان و ازلت الجنان و نزلت ملائكة الماديات  
 برايات من الآيات و خرقت الاحجاب و حرقت الاسبال  
 و انشقت الاستار و جاء ربك المميز الجبار في ظلل من -  
 غمام الحقائق و المعاني و الاسرار فرأيت المقرئين مهطعين  
 الى ساحة نور الانوار و حافين حول عرش الله الملك القهار  
 اذ لا تحتاج الى التفسير مع هذا الكشف و الشهود ولو كان  
 بمزامير آل داود لان جوهر الميان مغنى عن البيان و -  
 مثل التفسير عند اولى الأفئدة كمثل المصباح انها يلسح  
 الى الصباح متى اشرق شارق اليقين من افق مبين اذ ا -  
 لتدن حول سراج التفسير من قبيل فمضى النظر عن المنهاج  
 الجليل والسلوك في اضيق السبيل ليس اليوم يوم الخوض  
 في اعماق الكلمات لأخراج لثالي التأويل من اصداف -  
 التنزيل بل آن اوان المكاشفة والشهود والوفود الى مقام  
 محمود والوصول الى المرقد المرفود بما اتى الوعد و ظهر  
 الموعود من لدى الله المميز الودود قل يا اولى الاحجاب  
 من الاحزاب هذا يوم الأيام و حسن المآب و تعم الثواب  
 و ظهور رب الارهاب و قطع الاسباب و خلع الاثواب الى متى

يهيمون في فيافي الشك والارتباب وتتوارون في مغرب  
 الاحتجاب ولن تدخلوا في مدينة الله العزيز الوهاب  
 بعد ما فتحت الابواب وتيسر الاسباب اتقنصون بالسراب  
 من اعذب الشراب اتحجبون بما عندكم عن منزل الكتاب  
 اتشتغلون باقبح الوجوه عن جمال تشوق الى الوفود ببابه  
 مطالع القدس في الاكوار وتمنوا الشهادة في سبيله  
 مشارق الانوار في الادوار اتحسبون انفسكم على علم  
 من الكتاب لا ورب الاسماء والصفات بل انتم اغتنتم  
 ظنونا من المعلوم وغفلتم عن جمال المعلوم واشتغلتها وهام  
 من الفنون وتركتم جواهر المقصود الذي كان مكنونا في  
 كتب الله العزيز الودود هل ينفع السراج بعد ما استضاء  
 الآفاق بنير الاعظم الوهاج ام يشفي السقيم ماء الحميم  
 بعد الذي ظهر الدرياق الاعظم والاكسير الاكمل الا تم  
 ام يروى الغليل العليل ماء الصديد بعد ما تلاطمت  
 طمطام السلسبيل بظهورات مجيد فانصفوا يا ملاء الكوان  
 هل برايحة نافخة روح ربكم الرحمن تتمطر الا مكان وتهتز  
 الا رواح بروح وريحان ام برايحة الدفراء التي تنشر من  
 برهوت الحسابان هل بفيض غمام موجدكم العزيز المنان  
 سالت اودية المعاني والبيان واهتزتو ربت اراضى  
 التبيان ام بريح السموم التي تمر من وادي النيران

قل هذا مقام لا يجول في مضماره فوارس القدرة والاقتدار  
 من الابرار والاحرار فكيف هؤلاء الضمفأء من الاشرار  
 بل من ترك كل حديث و خلع كل ثياب رثيث واستوهب  
 من فضل مولاه الملك القيوم جناح الروح في ظل هذا الجمال  
 المعلوم لطير في هذا السماء ويدور حول هذا الحمسى  
 في الافق الاعلى والرفيق الابهى وانت يا سا زج الحب  
 قل للمتجلجين من امواج بحر المخزون المكنون و —  
 المتبلجين من انوار الساطعة من شمس الحق على هياكل  
 الانزعية من سگان الجبروت فاطلقوا الاعنة في هذا الميدان  
 متكلا على فضل محبوبكم المنان و متوكلا على ذى الجود  
 والاحسان ثم انصبوا مقناطيس الجذب في قطب الاكوان  
 لينجذب قلوب اهل الامكان الى الطلوت و تفضوا الا نظار —  
 عن التوجه الى الناسوت ثم حرّضوا احباء الله ان يظهروا  
 بين الخلق بشيم الحق و يترقوا الى مقام يصبحوا مرابىاء  
 لظهور اسمائه بين الورى و مجاليا لطلوع صفائه في ملاء  
 الانشاء حتى تتضوع رايحة الحق من كل شئونهم من —  
 حركتهم و سكونهم قل يا ايها الاحباب كونوا كنسايما لاسحا  
 خفيفا عن ثقل العالم ثم مروا على اشجار هياكل المبار  
 تالله اذا من هزيمكم ينتبه العالم بذكر مالك القدم و من  
 رايحة الساطعة عنكم يحى رمم عظام الامم و يتزين هياكل

الوجود بحلل مواهب الميزالود و اذا ترون الامكان كأنه  
 قطعة الجنان و روضة الخلد في الاكوان و آية الكاملة  
 التامة الظاهرة الباهرة الحاكية عن جمالك المتجلية عن  
 مجلى الظاهر باسمه الاعظم بين العالم سبحانه اللهم  
 يا الهى ترى ضعف عبادك و مسكنة ارقائك و عجزهم وانكسارهم  
 تلقاء ظهور قدرتك و سلطانك و فقرهم و اضطرارهم عند  
 آثار غنائك فانظر اليهم بلحظات اعين الطافك و عاملهم  
 بفضلك و جودك و احسانك فلما امرتهم بجوهر تقديسك و -  
 سازج تنزيهك و اظهار امرك بين بريتك اذا وفقهم على  
 ان ينالوا الى هذا المقام الاعز الاعلى و هذا الممكن الالطف  
 الاقدس في رفيقك الابهى ليحكوا بجودهم عن سازج امرك  
 بين خلقك و يظهروا بطرازك بين عبادك و يتردوا برد آء  
 آثارك فيملكوت انشاءك و يتحلوا بحلل انوارك في جبروت  
 امرك و سلطانك لانهم فقرآء في فناء غنائك و ازلاء بيباب  
 عزك و علائك و انتسبوا اليك بين الأمم و استظلوا في ظل  
 اسمك الاعظم و لازوا بكهف ذكرك الاكرم ايرب عاملهم  
 بما يليق لملو جودك و موهبتك و ينبغى لسمو عطائك و  
 الطافك حتى تصح نسبتهم اليك فيكل العوالم من اعلى  
 حقايق جوهرياتهم الى منتهى دقايق انبياتهم انك انت -  
 اللطيف المعطى الرؤف الرحيم ان يا حبيب فاعلم بان فى

غيب هذه الآية المباركة والكلمة التامة والرنة الفييصة  
والنغمة اللاهوتية تجرى اودية اسرارلا بداية لها ولا نهاية  
لانها تجرى من جبل القدم وتفيض من العين الصافية  
النابعة الجارية عن يمين عرش اسم الاعظم و لو اراد هذا القلم  
الاعلى ان يجول في شرح معانيها الساطعة في فجر الاكرم  
والصبح الافخم المتلثاء بانوار الالاحة من مشرق بيان  
مالك القدم بالحن التي قد خلقها الله في سره المكتوم  
ونغماته التي قدرها الله في سره المستسر بالسرا المخزون  
المكنون لينتهي ابجر الوجود مدا داوينطوى الواح الغيب  
والشهود كتابا واثباتا ما لا يسكن موج من امواج هذا البحر  
الزغار المجاج ولا تنفذ قطرة من هذا النهر الطافح  
الشجاج لان هذا الخليج مستمد ومتصل بالطمطم الجهنام  
الاعظم وانشب من مقام الله المهيم العزيز القيوم  
وفي قطرة الفائده منه غرقت وغابت كل الموالم من الغيب  
والشهود ولكن لا يسعنى مجال الذكر والبيان فسى  
هذا الأوان والاحوال لذا امسكت الزمام واختصرت فى الكلام  
واجريت قطرة من مجارى الاقلام على الالواح معتمدا  
متوكلا على فضل ربي المتعال قال جل ذكره وثنائه وعز  
جنابه من ان يتصاعد طيور عقول اهل العروج الى معارج  
سمة اسمه الملى العظيم يا قره العين فاعلم بان القرة

هى برودة العين الحاصلة بعد سكون احتراق القلب و -  
 التهابه لوصوله الى مآربه او انقطاع بكائها او مشاهدتها  
 ماتشتاق اليه فى بدئها وعودها بمنتهى مناها و فى -  
 هذا المقام تأتى طبقا عينا بكل معانيها فانظر ببصر الحقيقة  
 الى كل عالم من العوالم الكلية والجزئية فتراه ظاهر اعلى  
 هيئة الانسان باكمل الركان واحسن الابداع واعدل  
 الاعضاء حتى عالم الملك الذى هو مقام التفصيل بالنظر  
 للحقايق الكونية والآ بالنظر للحقايق الملكوتية اذا نثرت  
 بعين الحق هو اجمال الاجمال وغاية الاختصار وظل  
 من دون قرار بالجملة ان الوجود فى كل المراتب على احسن  
 التقويم و اكمل مثال قويم و مرآت مستقيم يحكى عن حقيقة  
 الانسان و ظواهره و شئونه و بواطنه غير ان كل شأن فيكل  
 عالم من العوالم يظهر بمقتضى ذلك العالم و مؤسس على  
 هوية الداعية لكيفية كلية او جزئية فما اشتمل عليه حقيقة  
 الانسانية القواء الحاسة الخاصة بالكيفية المعلومة وان  
 اعظم القواء الظاهرة واتمها و اكملها التى هذا الوجود  
 قائم بها و تحتاج اليها قوة الباصرة الظاهرة فى هذا العضو  
 الشامخ الرفيع و كذلك هذه القوة موجودة فيكل العوالم  
 بمنتهى الكمال والاتقان كعالم الانسان الذى هو عنوان  
 لكل عوالم الامكان و كذلك ساير القوى فقال روح العالمين

له الفدا متوجها الى جماله الابهى فى كرة الاخرى  
 يا قرّة العين اى يا من قرّت عيون كل الاشياء بمشاهدة  
 جمالك و انجلى ابصار كل العوالم عند اشراق انوار طاعتك  
 و جدّت قمايص الوجود بظهورك و تزينت الملكوت بطلوع  
 آثارك كما احترق كبد الآفاق من نار فراقك و ذاب قلب  
 الموالم من حرارة شوقك و اشتياقك و حميت عبرات عين  
 الوجود من لهيب المتصاعد من احشائه فى بمدك و هجر  
 فبظهورك قرّت عينه و بردت لوعته و رويت غلته و شفيت علته  
 و طابت سريرته و ربحت تجارته و تنوّرت ظلمته و كشفت  
 كربته و انجبر انكساره و توسع انحصاره و انجلى غمه و زال  
 همه و تبين رشده و بلغ اشده و عظم قدره و فخم شأنه  
 و تبدّل بالنور ديجوره و انقلب بالميسور معسوره و كل-  
 سروره و حبوره و وصل غاية بغيته و حصل منتهى منيته ثم  
 قال روح العالمين له الفدا فاضرب على اهل المدينة  
 ضربا على المثلين اى فاظهر سرّ الشائنين من النفسين  
 بسطانتك على اهل مدينة الوجود و الساكنين فى امكنة  
 الواقعة بين البحرين من الحقيقة و الحدود لان حقيقة  
 التمثيل عند الحق هى بيان الشئ بالايجاد مع الظهور  
 و الميان فى عوالم الرحمن و اكماله من حيث الحقيقة  
 و الذات و عند اولى الروح المؤيدين بمشعر الغيب المشل



عين الممثل به كينونة و ذاتا و صفة و حقيقة لا فرق و امتيا ز  
 بينهما بشأن من الشئون و عند اولى الافئدة المثل هو  
 الممثل اى متفق و متشابه مع الممثل به و لوجه ما و هذا  
 مما لا يمتد به عند الذين ركبوا على سفينة البقاء و ساحوا  
 على قلزم الكبرياء و شربوا رحيق الاصفى من كأس الكافور  
 و وصلوا الى زروة الغبطة و السرور فلزجج الى ما كنا فيه  
 فقلنا فى بيان فا ضرب لاهل المدينة ضربا على المثليين فى  
 النفسين اى حقق بقدرتك و سلطانتك و قوتك و اقتدارك  
 حقيقة كينونة النفسين و ذاتيتهما و هويتيهما فى عالم —  
 الظهور و الشهود بمد الكمون لينتبه بذلك سكان ملكوت  
 الانشاء و ينقطعن عن كل شئ مقبلا الى فناء باب عز  
 احديتك و متكلا على فضلك و الطافك و معتمد اعلى  
 جودك و احسانك و لائذا بكهف حفظك و كلائتك و منقطعا  
 انظارهم من استمدادهم و استحقاقهم آملا من خفى  
 رأفتك و رحمتك لان الذى تنقطع عنه سوابق فضلك و —  
 تأييدات غيب احديتك اقل من طرفة عين لينزل من اعلى  
 الدرجات الملها الى ادنى مراتب الجهل و العمى  
 و يتساقط عن زروة العزة و الملها الى درك اسفل الذل  
 و الشقى ليس لاحد المناص عند اشتداد قواصف الامتحان  
 و استمرار عواصف الافتتان الا من حفظته فى سرادق حفظك

وحرصته بلحظات اعين رحمانيتك انك انت الحافظ الغفور  
الرحيم فاما النفسين احدهما اول من اصطبغ سلافا  
الالطاف من ايدى الفضل والاحسان وذاق حلاوة فاكهة  
البقا من الشجرة التى اصلها ثابت فى الارض وفرعها فى  
السماء واول فجر استشرق باشرافى انوار الله المميز القيوم  
و اول نهر انشعب من طمطم الله الملك المهيم الغفور  
و اول نفس انبعثت عن رقد الاوهام و طلعت و لاحت عن  
مطلع الايقان و اول من تردى بردآء المزى فى كور البيان  
و سمع ندآء الله الملك المميز الملام من الذروة العليا  
والمركز الاعلى و نادى بكينونته و ذاته و حقيقته و قلبه و —  
فؤاده و لسانه بلى يارب بلى ونشر اجنحة القدس فى ذلك  
الهوآء الذى جعله الله مقدسا عن عرفان اهل الانشاء  
دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى ودخل الجنتين  
المدّهامين و شرب من الصينين النضختين و خاض فى  
البحرين الاعظمين و جاس خلال الديارين و اقطف من  
ثمرة الشجرتين المرتفعتين و احتوى المقامين الاعليين و —  
اشتمل على الحرفين الاكملين و جمع الكلمتين التامتين و طلع  
عن افق الكبرياء كظهور النيرين الانورين و الاح الحافقين  
واضآء المشرقين و اشرق المصربين فكان خط الفاصل بين  
الظل والنور و نهاية الليل الاليل و مبدء صبح الظهور

ومطلع الفجر يطلع شمس الحق على هياكل الذين شربوا من  
 كأس الكافور وهو الذكراول والطراز الاول والمشية الاولى  
 في كورالبيان فاما النفس الاخرى فهي ظلمة الذيجور واصل  
 الشرور المختال الفخور والمتكبر الكفور المحتجب بسبحات  
 الجلال عن الذي جاء في ظلل من الانوار المسمى باسم  
 الخوار من لدى الله الملى المقدر القهار ثم قال جل وعز  
 قد قدر الله لاحدهما حول الهاب جنتين من الشجريين  
 المرتفعين اى قدر الله الذى استنار بوجهه الآفاق في يوم  
 الميثاق مقامين من الاسمين الاعظمين المشرقين من المشرقين  
 المستضيئ بهما المغربين الظاهر على شكل التبييع فى  
 هيئة التثليث فى الافقين واحتوت جنة الاولى على -  
 مشاهدة الذات من دون الحجابات و ظهور الحق بجميع  
 الاسماء والصفات وفى خلالها تجرى انهار الكافور من -  
 زروة الغيب باطن الظهور وفيها تنبع عين التى تشرب  
 منها المقربون وارتفعت قصورها الى ان اتصلت الى مقام  
 الذى انقطع الذكر عن علوها و سموها فى ملكوت الابداع  
 وتزينت حورياتها بحلل البقاء وظهرت بطراز اللس  
 وشئونه بين ملاء الاعلى واستقرت شمسها فى كبد السماء  
 منتهى نقطة الاوج خط الاستواء من ازل الازال وتلثلا  
 نجومها عن افق التقديس الى دهر الداهرين واما الجنة

الاخرى فهي مقام اهل التوحيد المتقمصين بقمص التفر يد  
 الذين سكنوا تحت عرش الكبرياء ويطوفون حول كرسي الرفيع  
 مقام لا يسمع فيه صوت الاصوته ولا يصفى ذكر الا ذكره و -  
 لا يشهد شيئاً الا ويبدل بكينونته و ذاته و صفاته و افعاله  
 على جوهر الحق الظاهر بملكوت الاشياء في هيكل المكرم  
 والاسم الاعظم والرمز المنمنم و لقد زين الله كلتا الجنتين  
 المد هامتين بالشجرين المرتفعين بالحق على اتلال القوة  
 والقدرة ارض الزعفران جبل المسك كثيب الاحمر وكل واحد  
 منهما انشعبت اغصانه و تفننت افنانه و تورق و ازهر و اشعر  
 و امتد و نشاء و استطال حتى ملاء الآفاق من جواهر  
 الانجذاب و احاط كل الصوام و هذان الشجران هما  
 مقام الظهور و مقام البطون قال عز وجل احد هما يسقى  
 الماء في الحوضين اى ان ماء التجلى الذى انزله من سماء  
 الغيب و غمام الوجود على اراضى الحقايق و الانبات و فاض  
 على اتلال كينونات المنبعثة بظهور كلمة التوحيد على هيكل  
 المكرم و المطالع الاقدس الاعظم و سالت اودية القدس على  
 اسم الله العزيز الافخم انه جمع في هذين الحوضين  
 المتدققين الطافحين احدهما بزال سلسال التكوين والآخر  
 بفرات السلسبيل التشريع على الممكنات و حقايق الابداع  
 و جواهر الاختراع تفيض منهما و كل الموجودات مفترسون

من هذين المآئين الفاضلين في الحوضين بفضل الله  
 المقدر المهيم الملى الكريم و قال عز وجل والآخر يشرب  
 الماء في الكأسين أى كأس الحياة الباقية الأبدية الآلهية  
 وكأس العلم الذى كان موهبة من لدى الله الملى الأبهى  
 وهو كطمطام يتموج في ذاته ويقذف على سواحل قلوب  
 السائلين من لثالى الحكمة التى من أويتها فقد اوتى خيرا  
 كثيرا قوله جل وعز وهما قد كانا باذن الله حول النار أى  
 حول النار الموقدة التى اشتمل منها العالم و ظهر من  
 زفيرها نداء الله الملك المقدر القيوم و تلهبت في قطب <sup>مكان</sup> الأ  
 و اشرت في الاكوان على شأن زابت منها الاحجار وتأججت  
 منها البحار و سيرت الجبال و اندكت الاتلال و احترق  
 منها كبد الشمس و ذاب قلب كل كوكب سيار قوله عز ذكره  
 فى المآئين موقوفا أى ماء الوجود و الحيات الذى فاض من  
 سحب الامر فى كور البديع على اكل موجود و ماء المسلم  
 الذى كان مستقر المرش الرحمن قبل خلق الاكوان و لقد  
 جرى عليه حكم الماء لان به احييت الممكنات و اهتزت —  
 الموجودات و به حيات العالم و به ربت اراضى المعرفة  
 و انبتت سنبلات المعانى و الحكمة و كذلك يعبّر بالنار لان —  
 به او قدت نار محبة الله فى قلوب الاخيار من الابرار  
 و احترقت حجابات الاحرار و ظهرت حركة الكلية فى شريان

الوجود بحيث لو اجتمع الثقلان على ان يمتصوا هذه الحركة  
 من العالم لن يقدروا ولن يستطيعوا ولو كان بعضهم  
 لبعض ظهيرا وكذلك يطلق عليه حكم الهواء لان باهتزاز  
 اهتز كل شئى وانه كنسائم الربيع ما مر على شجر صن  
 اشجار هياكل المقبلين الا والبسه خلع الصرغان وزينه  
 باوراق المعانى والبيان وكله بازهار الحكمة والتبيان  
 وكذلك قلع اشجار هياكل المحتجبين من اصلها واسها  
 عن ارض الوقوف وجعلها لا يقاء للنيران وخطبا لجحيم  
 الحرمان وكذلك يطلق عليه اسم التراب لان به كان ويكون  
 سكون الوجود والطمينان القلوب واستقرار النفوس وقارب  
 المخلصين وسكينة المقربين لولاه لا ضمحت حقايق الممكنة  
 وانعدمت كينونة الموجودات وانفطرت سماء الابد اعوانشت  
 ارض الاختراع وتفتت جبال الهويات واتعدمت الحقايق  
 والقابليات وعند تصادم سطوات يوم الهول الاكبر والفرع  
 الاعظم والزلال الذى ارتج منه قوائم العالم قلنر جمع  
 الى ما كنا فيه قال عز ذكره وعلى الاخر نهيرين فى ارض  
 المضربين اى الذى ابنى واستكبر واعرض وادبر وعبس  
 وانكروا نكص على عقبه واضل صاحبيه ودهق وجهه غبرة  
 النار الملقب بالخوار فكان فى اسفل النيران محترقا  
 بلهيب الحرمان ولقد من الله عليه بالورود على النهيرين

المنشعبين من البحر الاعظم الجارين باسم الله الارحم  
 الا قدم الأسمين الأعلى والرسمين المنمنمين الذين كنا  
 يبشر أن الامم بظهور جمال القدم نقطة الاولى وبيقظون  
 الناس بطلوع نير الاعظم من افق الهدى و ينادون باعلى  
 النداء و يصرخون في برية البقاء قد اقترب ملكوت الله وان  
 الاوان ان يضع الامكان حمله و يتجدد اثواب الوجود و -  
 يحبى خلق البديع في كور الجديد و ينشاء رايات الحق  
 على اتلال القوة والقدرة و يأتي جنود الخيب من سماء  
 الامر وتنزل ملائكة النور و تنكشف ظلمات المستجته في  
 غياهب القلوب و هذان النهان المذبان السائقان -  
 السلسبيلان قد جريا باسم الله في ارض المقربين اى فى  
 نهاية كور الفرقان عند فقود الآثار وافول اشعة الساطمة  
 عن شمس الحق فى ذلك الدور و الاوان بحيث غاب نوره  
 و توار نجومه و غربت شمس و اختفى بدره و احاطت الظلمات  
 مشارق الوجود و مفاربه و بذلك ايقن المخلصون بان  
 اقترب صبح الهدى و طلوع شمس الحقيقة عن مشرق البقاء  
 و أن الاوان ان ييمث الانام عن رقد الاوهام بين يدي الله  
 العزيز الملام ثم قال عز وجل و قد كان له حيتان فى احدى  
 الخليجين اى قد كان لهذه النفس الخبيثة المجتشة -  
 الباطلة حيتان اى اتباع و اشباع من الذين كانوا حيتانا فى

احدى الخليجين اى كانوا داخلين فى ظلّ الاسم الجليل  
 والسرّ النبيل و الخليج المنشعب من البحر الاعظم والنور  
 المكرم و خاضوا فيه و انتسبوا اليه لكن لما رجع هذا الخليج  
 الكريم الى البحر العظيم دخلوا هذا الحيتان فى بريّة  
 برهوت هذا الشيطان ووقفوا فى الذلّ والخسران و غفلوا  
 عن الماء العذب الحيوان الجارى عن يمين عرش الرحمن  
 و احتجبوا باوهام شرّ الانعام عن جمال الله العزيز  
 العلام فضلوا خائفا فى غمرات الجهل والعمى و تأيها  
 فى مفازة الغى والطغى و محترقا من يحموم الغلّ و البفضاء  
 و محجوبا عن نوثر الحيوانات و محروما عن الفيض الذى نزل  
 من غمام ظهور مالك الاسماء و الصفات ثم قال روح من -  
 فى الملك فداه فقال لصاحبه الاولين انكما على الامرفى  
 الآخريين و انى ما اظنّ الحقّ فى الساعتين قائمتين اى قال  
 ذلك المضرور الجهول لصاحبه الاولين اى الاسمين  
 السابقين المبشرين انكما على المنهج القويم و الصراط  
 المستقيم و اقرّ و اعترف بهما و استظلّ فى ظلّهما و لكن  
 اعرض عن خالقهما و رازقهما بقوله انى ما اظنّ الحقّ فى  
 السّاعتين قائمتين اى انكر الساعتين و جحد القيامتين  
 بعدما قد قامت بالحقّ و ظهر الحشر الاكبر بما كشف الفطا  
 عن وجهه جمال الاظهر و قامت الطامة الكبرى بما طلسمع



جمال القدم عن مطلع الهقاء وهاتان الساعتان التقتا و -  
التصقتا فكانت الاخرى باطن الاولى وبذلك تنزلت  
الارض وانفطرت السماء وارتج اركان ملكوت الانشاء ونسفت  
الجبال وتسجرت البحار وانطمست النجوم وانخسفت  
الاقمار ووضعت كل ذات حمل حملها وضجت القبائل  
والامم وصرخت الاقوام والطلل وقبض الروح من كل ذي -  
روح بالنفخة الاولى ثم نفخ نفخة اخرى اذا كل قيام ينظرون  
واشرقت ملكوت الانشاء بما اشرق والاح جمال الله الملى  
الابهى من مطلع المماء وقرت عيون كل الاشياء بلقاء ربها  
وانجلت ظلمات الدهماء وظهرت ملكوت الاعلى ونزلت  
الآيات من جبروت ملك الاسماء والصفات ثم قال روحى  
له الفداء وهو على الكفر باليقين للأنفس نفسه للنفسين  
بمدم اى هدم النفس الخبيثة المحتبسة الباطلة الموقوفة  
على شفا حفرة النار الواردة على شفا حفرة هار على الكفر  
والظفیان والضلالة والخسران للأنفس التى هى نفسه  
والنفسان المردودان الذان كانا صاحبتيه فى المداوة  
والبفضاء على الله المهيمن القيوم الملقبان بالهمل  
والمجل القشوم لانهم اول من نقض الميثاق واطهر  
النفاق واستكبر على الله واعترض عليه ووجد برهانه وانكر  
سلطانه وارتفع نباحه وصد قباعه فى كور البيان وبذلك

رجع الى اسفل النيران و هبقت وجهه عبرة الخذلان  
 وكان في الاخسرين اعمالا والاثقلين اجمالا والاسفلين  
 دركا و مكانا فتباله ثم ذهقا له و لا مثاله و اعوانه فبئس  
 مشوى المعرضين ثم قال جل اسمه تالله الحق فانصفوا  
 بالحق فإى النفسين فى بحرین قد كان حول النار مجهودا  
 الا يا معشر الوجود فانظروا البصر الاطهر الذى انجلى  
 بالكحل اللانور و ما ارتد من منظر الاكبر فى يوم ظهور  
 مالك القدر و احكموا بالحق الخالص فإى النفسين فى  
 البحرین قد كان حول النار الموقدة الربانية التى اشتمل  
 منها الما لم مهودا مقبولا احدهما اقبلت الى ربهها بوجه  
 ناضر و جبين باهر و عین ناظرة و اذن واعیه و لسان  
 يذكر الله و قلب مشتمل بنا رغبة الله و روح متوله فى  
 جذباته و فواد منطبع فيه اياته و اقرت بوحدانيته و اعترفت  
 بفردانيته و خضعت لجنابه و خضعت لحكمه و سلطانه و  
 فدت روحها و ذاتها و كينونتها فى سبيلها و استفاضت  
 من الفيوضات الالهيه و استشرقت من انوار شمس حقيقة  
 فكانت مشية الاوليه و مهدء الوجود فى كور البديع و الذكر  
 الاول و الطراز الاجل و النور الساطع و البرق السلام  
 و الكلم الجامع و اليقين الواقع و استنار الافاق من اشراقها  
 و تزين الفردوس بجمالها و دارت كاس رحيق المخبثوم  
 باسمها و بمرت انهار الكافور بذكرها و لهجت

السن المخلصين بثنائها وغنت الطيور في حديقته السرور  
والحبور بنعتها ووصافها وطارت الى ملكوت الاعلى  
باجنحة قدسها وصدت الى الرفيق الابهي بقوة القوى  
ونالت الدرجة العليا بفضل ربها العلي الابهي طوبى  
لها وحسن مأتب فاما النفس الاخرى ولت وجهها مدبرا و  
ارتدت عن فناء الحق مستكبرا ورجعت الى الجحيم ثائبا  
خاسرا وسقت حميماً وغساقا جزاء وفاقا وذاقت من شجرة  
الزقوم بفضا و شقاقا الا يا معشر الوجود فانصفوا اي النفسين  
في النشائتين قد كان بالحق على الصراط القيم موقفا -  
انتهى .

مطلب شصت و چهارم - از لسان مبارك جارى شده

قوله الاحلى :

زلف دلبر دامد رخال سیاھی دانه در

مرغ دل هرتارنه آرامی یوق دیوانه در

خوشه چین خود پرست اسرار لیلی آکل امز

راز عشقه آشنا مجنون دُر پروانسه دُر

بوگوگل معمور ایدی آباد ایدن لطف خدا

لیک عشق آباد اولنجه سرتاسر ویرانه در

نوحه و ندبه دیمه آه و فغان زار می  
عاشقانه نغمه در آهنگی خوش مستانه در

بستر راحت آرا را ر قورقار هر رویه صفت

کربلای عشقه قوشمق جنبشم شیرانه در

عشق قربانگاهید راهل وفانگ مقصدی

چشم و جانی صاقلیان بیوایه در بیگانه در

بیوق بنم خوف و رجا جانی در ریغ ایتهمسگ

دلبر اسالار عشقگ حمله سی مردانه در

نرگس شهلای چشمک ناتوان یا نقین ایکن

هپ نظرگاه نگه خونخوار آلالی مزگانه در

زلف پیچا پیچ دلبر مسک عنبر در ولسی

جان یورک لقمه و طعمه بوپله بر شعبانه در

تیغ ابرویه فتیل بوزخمه مرهم در محال

در دمند مقدروز گرم بسبتون در مانسه در

ملك عشق سالاریم خیل وحشم عشاقدر

مست و مخمورم ندیم ساغرو پیمانسه در

ملك هستی بسبتون هشیار لر مست و خراب

جام عشقه سرخوشم قلعه بگا میخانه در

کشف اسرار حقایق ایستینلر بیلمسه لر

بوفلا کتگاه عرفان خصرنه خمخانه در

ناثره عشق خداداد شاه مظلومان حسین

یورگی یانغین یوزی خونین گوزی جانانهدر

جسم پاک نازنینک شرحه شرحه ایتدیلسر

حنجری مقطوع خنجر نیشتر شریانه در

قوشدی صحرای بلایه عشق حق ساق اوگا

هپ نظرگاه نگاه ی بسیتون میدانهدر

جاننی جاناننه قره بان ایدوب بودر وفا

تیغ عشقک جوهری خونخوار خونریزانه در

آشیانک گه عراق و گه رومیلی گه قلاع

سیر اهل عشق آنجق عکّه دن فیزانهدر

ع ع

مذالبا شصت و پنجم — در لوح حضرت علی قبل اکبر میفرمایند

قوله الاحلی :

” دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این

حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزايد و تکاثر دید لهدا

خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشتجات

والواح و کتب را از اطراف جمع کرد بقسمیکه حقیقت —

انسان حیران میماند که چطور این قسم توانست که جمع

نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیه  
 نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و  
 کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و  
 مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی برند  
 بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال واقف  
 گشت نهایت حمایت را در حق این حزب مظلوم در مملکت  
 خود مجری داشت حال این دو مفتری میخواستند مسئله شی  
 را که اول تحقیق و تدقیق آن نموده و بحقیقت پی برده آنرا  
 مشتهر نمایند . . .

مطلب شصت و ششم — عشق آباد جناب ابوطالب  
 علیه بها\* الله الابهی

هو الابهی ای مستضی از انوار شمس حقیقت از قرار مسموع  
 بل از آثار مشهور بل استغفر الله مشهور و مشهور که آن —  
 بنده جمال مقصود را پیراهن تنگ است و بقا\* در بدن و  
 تن عار و ننگ شب و روز آرزوی جانفشانی دارند و هوای  
 آتش فشانی و لثالی افشانی مقام فدا بسیار مقبول و مطلوب  
 ولی الیوم باید چنان بود که در هر ساعتی شهید گشت و  
 در هر دقیقه هزار جان فدا نمود اما شهادت یکدفعه

جان باختن و تا فضای اوج اعظم تاختن است ولی خوشتر آنکه در این بساط بکمال فرح و انبساط هر آن صد هزار جان فدا نمود و بخدمت امر حضرت احدیت قیام کرد و بمیدان بسالت و هدایت بتاخت و جنود ضلالت و ظلمت را بانوار مشرق احدیت متشتت کرد و صفوف سپاه غفلت را در هم شکست و صف جنگ روحانی بیاراست و سپاه معانی ترتیب داد و علم دانائی برافراخت و هجوم شدید بر لشکر جهل و نادانی نمود و چون ازین رزم مظفر عودت گردید عزم بزم ملکوت ابهی کرد با کوس و حشم و چتر و علم حرکت نمود و باکمال بشارات عنایات به ملکوت ابهی باکوس و — آیات ظفر و فتح و رایات نصرت و غلبه شتافت این خوشتر و دلکش تر است . ( عبدالبهاء عباس )

مطلب شصت و هفتم — مناجات قبل از خوردن غذا

رب ورجائی لك الحمد على ما انزلت علينا هذه —  
 المائدة الروحانية و النعمة الربانية و البركة السماوية  
 ربنا وفقنا على ان نطعم من هذا الطعام الملكوتى حتى  
 يدب جواهره اللطيفة فى اركان وجودنا الروحانية و تحصل  
 بذلك القوة السماوية على خدمة امرک و ترویج اثارک و —

تزهین کرمک باشجار باسقة دانیه القطوف معطرة النفحات  
 انک انت الکریم انت ز وفضل عظیم و انک انت الرحمــن  
 الرحیم . ع ع

مطلب شصت و هشتم - مناجات بعد از طعام

رب و رجائی لک الشکر علی هذه النعماء و لک الحمد  
 علی هذه الموائد و الالاء ربّ ربّ اعج بنا الی ملکوتک و  
 اجلسنا علی موائد لاهوتک و اطعمنا من مائدة لقاءک -  
 و ادركنا بحلاوة مشاهدة جمالك لان هذا منتهى الضی  
 والمنحة الكبرى و العظیة العظمی ربّ ربّ یسر لنا هذا  
 انک انت الکریم الوهاب و انک انت المعطى العزیز الرحیم  
 وعلیک التحیة و الثناء ع ع

مطلب شصت و نهم

هوالمؤید لمن یشاء لما یشاء

ای ثابت بریهمان در این ایام ستمکاران از هر طرف  
 دست تطاول گشوده اند و گرگان دندان تیز نموده اند  
 و اغنام الهی در خطری عظیم در اصفهان بستگان شیخ



یکنفر از مظلومان را در وسط روز علی روس الا شهدا پاره پاره  
 نمودند اهدا کسی قاتلان را عتاب ننمود تا چه رسد بقصاص  
 در دهج یزد میرزا هبت الله را شهید کردند در حصار  
 خراسان در يك سال قریب بیست نفر را کشتند رئیس بعضی  
 را بر سر نیزه نمودند و باطله و دهل در کوچه و بازار  
 گردانند و بعد از شکایت های زیاد بطهران و داد خواهی  
 و فریاد و ناله بازماندگان کار راجع به هیئت عدلیه خراسان  
 گردید ظلم خونخواران و تعدی آغوند نامق و حصار  
 ثابت گشت ولی نتیجه این گشت که هیئت عدلیه بمظلومان  
 ستم دیده گفتند بروید در نزد ملای ظالم تربت اثبات  
 دعوی نمائید و حکم بگیرید تا مجری گردد و ما بیش از این  
 در حق شما دادرسی نتوانیم در شیراز این روزها گرگان  
 خونخوار اتفاق نمودند و قرار داده اند که شش نفر —  
 معلوم الاسماء را بقتل رسانند و ششصد نفر را سرگون و  
 نفی نمایند باری از هر طرف ظالمان در جولانند و این  
 مظلومان در نهایت خطر و اهتلا با وجود این اطاعه  
 لامر الله ساکت و صابر در دربار حکومت تظلم و داد خواهی  
 کنند ولی حکام اهدا اعتنا ننمایند و نفر اسماعیلی را کشتند  
 حکومت چون داد خواهی کرد تعدی بر اسماعیلیان تمام  
 شد حال اگر حمایت اسماعیلیان از این جهت است که آن

نفوس منتسب بمحمد خان رئیس اسماعیلیانند و او در تحت حمایت دولت خارجه است لهذا داد خواهی شد ایمن مظلومان نیز در ظل حضرت احدیتند بحضور اشرف اولیا<sup>ه</sup> امر عرضه دارید از سرشک دیده یتیمان ستم دیدگان حذر لازم زیرا سهل خیر است و از دور آه مظلومان پرهیز باید زیرا شرر انگیز است تأیید و توفیق از عدل و داد خواهی حاصل گردد و الله ولی المظلومین این آوارگان شب و روز بدرگه احدیت بگریم و بزاریم و عادلانرا نصرت طلبیم .

ع ۴

مطلب هفتم - سطوت میثاقی

مشهد - بواسطه جناب آقا میرزا احمد - فروغ  
حضرت فروغی علیه بها<sup>ه</sup> الله الاهی ( ۲۰ ربیع الاول

۱۳۲۸ )

الهی الهی هذا عبدك الخاضع الخاشع بباب احدیتك المتذل المنكسر الی ملكوت رحمانیتك المنجذب المشتعل بنار محبتك المتهل المتضرع الی افق قدس ربانیتك ای - رب قد ضاق علیه الفضا<sup>ه</sup> واشتدت علیه الشدة والباس<sup>ه</sup> ووقع تحت مخالف الاعداء<sup>ه</sup> وهو منفردا یقا و مهم بكل قوة

وقدرة حيرت المقول والافكار رب اجمله علما خافقا فسى  
 الافاق ونجما بازغا فى افق الالطاف وشجرا رشيقا فسى  
 حديقة الوجود وكاسا انيقا طافحة بصهباء المحبة بين  
 اهل الشهود انك انت الکریم انك انت العظيم انك انت  
 الرحمن الرحيم .

ای منادی الهی نامه شما که بتاريخ ۱۸ محرم سنه  
 ۱۳۲۸ مورخ بود رسید مرقوم فرموده بودید که جواب نامه ها  
 نرسیده و حال آنکه آنچه مکاتیب مهمه از شما وارد شد در  
 هر وقت با عدم مجال فورا جواب مرقوم گردید قسم بروی و  
 خوی حق که مجال بکلی مفقود اگر جمیع ایام خویش را -  
 فدای قرائت مکاتیب کنم از عهده بر نیایم دیگر ملاحظه نما  
 این جسم علیل و شخص وحید باید رسائل مفصله که تألیف  
 میشود هر یک را بکمال دقت ملاحظه نماید و همچنین  
 جمیع مکاتیب وارده باید قرائت شود و آنچه مهم است  
 ناچار باید جواب داده شود و از این گذشته مشاغل و  
 شواغل بیحد و حساب فانصفوا یا اولی الانصاف الحمد لله  
 که حضرت حی توانا اعدا را بجزای خویش رسانید و ظالمانرا  
 مقهور و معدوم فرمود اسد رویاه شد سالار فرار کرد و -  
 سائرین را نیز بجزای خویش گرفتار فرمود و مصداق ماصد ر  
 من قلم الميثاق ظاهر و عیان شد که مرقوم شد لا تبتئس

بما فعل کل عقل ز نیم ستتقر الامور و النصر لکل عبد غیور  
 واضح و پدیدار شد و ان جند نالهم الغالبون محقق گشت  
 زکری از شخص معهود نموده بود بد اینگونه اشخاص و صد  
 هزار امثال آنها بقدر خردلی اهمیت ندارند عنقریب -  
 ملاحظه خواهید فرمود که کل با عنق منکسر خائب و خاسر  
 با کثافت بشره بهاد لقوه مبتلا گردد جمال مبارک ناصر  
 میثاق است و حامی عهد خویش این نفوس بمنزله بموضند  
 چندی در گل و کثافات خویش میغلطند يك عربده ئسی  
 می اندازند و عاقبت کان لم یکن شیئا مذکور معدوم گردند  
 بکرات و مرات تجربه شده است لایق ذکر نیستند و اتکانت  
 فاشدر ازرك علی خدمة امرالله و قوظهرک علی عبودیه  
 رب الملکوت ثم اطمن بفضل مولاک بما جعلک شریکا و سهیما  
 لعبد الیهاء فی عبودیه الیهاء اگر جمیع ملوک ارض با جمیع  
 قوی بخواهند مقاومت عبد الیهاء نمایند فوری و مولا ئسی  
 که عاقبت کل مخدول و منکوب میشوند و بدرک اسفل -  
 السافلین راجع گردند اینها که لایق ذکر نیستند ملاحظه  
 فرما آنچه از قلم میثاق تابحال صادر فردا فردا کل واقع  
 دیگرچه تأییدی اعظم از این است این بتوفیقات جمال ابهی  
 است و هو یقفینی عن کل شیئی ولا یقفینی عنه شیئی من الاشیا \*  
 ان هی لعلی صراط مستقیم .

مطلب هفتاد و یکم ... فضائل ذاتیه انسان

### هوا لا قدس الاعلی

ای متفکران چون کشف حقایق کائنات شود جمیع اعیان در حیز افتقار مشاهده گردد عناصر متنوعه متفاعله متألفه متفارقه در نهایت انتظام بنظم حقیقی مشهود و واضح ترکیب و تفصیل و اجتماع و تفریق و امتزاج و امتشاج بر نهایت اتقان و ترتیب مابین تصادفی ببصر حقیقی جمال حقیقت رخ گشاید و بمشام پاک راحه طیبه استشمام گردد قوه اثریه چون تموج نماید نورانیت در آفاق مشهود شود هر چند حقیقتش مستور ولی تموجاتش معلوم حرقت و آه و فغان ظاهر و عیان ولی حقیقت عشق پنهان آیا پنهانی سبب فقدان گردد و پرده نشینی دلیل برفقدان دلبر دلنشین شود جمیع اعیان خارجه مرده انسان حقیقی زنده عالم مشهود چون جسم بیجان و انسان جان حرق و جانان این روح چون بی فتوح گردد مرده صدساله بینی و این جان چون بیجانان شود خاک پژمرده و افسرده مشاهده کنی حیوانات در احساسات شدید ولی انسان صاحب بصر حدید حقایق محسوسه مدرك هر جنبه شده

اما حقایق معقوله مشکوف و ملحوظ دانای بیننده پس از —  
 خصائص ذاتیه انسان و فضائل غیر متناهیه نوع جلیل ادراک  
 حقایق معقوله بود نه محسوسه و کشف اسرار مجهوله بود  
 نه اشتغال بمواد معلومه مشهوره و البها علی اهل البصیره .

ع ۴

مطلب هفتاد و دوم — اسمیت صلوة و صیام

میان دو آب برادر حضرت شهید جناب آقا میرزا حسین  
 علیه بها الله .

هو الله

ای ثابت برپیمان از قرار معلوم بمضی از نفوس که از  
 یزدان بیزارند و با هر من همراز و هم گفتار در سر سر  
 نغمه بی آغاز کنند و ناس را از راه راست منحرف و منصرف  
 نمایند که بحد از جمال مبارک روحی لا حباه الفدا قبل  
 الالف المنصوص فی الكتاب ممکنست نفسی نمودن باللشریک  
 عظمت و جلال او گردد و با بدع جمال جلوه نماید مماذ الله  
 هذا بهتان عظیم تا چه رسد باعظم از آن پناه بخدا پناه  
 بخدا این اقوال منبعت از صرف اغراض است و مردود درگاه  
 کبریا و عبد البها از چنین اشخاص بیزار همچنین صلوة

و صیام از اعظم فرائض این دور مقدس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البته از پنن نفوس احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد باید حصن حصین امر الله را از سهام نقض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و الا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد البته صد البته که اگر راعحه آن کلمه که از زکرت خجلت میکشم و بخدا پناه میبرم از کسی استشمام نمائید بکلی احتراز کنید جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدو خوانوار است جمیع احباء را با خبر کنید تا در حذر باشند و عليك التحية والثناء . ع ع

مطلب هفتاد و سوم - هجرت مظلوم

آفاق بمراق

مصر - جناب جبران افندی صاصی

يامن تعطر مشامه بنفحات من روح القدس . . . . اما  
ارسالك ترجمة الاوراق الى الكونت ( ۱ ) فنعم ما عملت  
فخاطب كل امير او عظيم او فيلسوف شهير او سياسي جليل  
. . . . . واما قضية اخذ التصهد من مظلوم الافاق

ست .

( ۱ ) مقصود کونت لئون تولستوی نویسنده شهیر روسی است .

واجباره على الخروج جبراً من وطنه الى سائر الاقطار وعدم قبول سائر الدول وقبول الدولة العلية<sup>(١)</sup> مع شروط قويه هذا الكلام اخترعه المرجفون من الاعداء فلا اصل له ابد الابن - الجمال المظلوم طلب بنفسه من دولة الايران اذن الهجرة الى العراق والى الان الاوراق الرسميه من صدارة ايران وسفارة الدولة العلية<sup>(٢)</sup> في طهران موجودة في اليد وناطقه مصرحه بان الجمال المظلوم هو الذي طلب الهجره ولم يجيره على ذلك احد فبوقتها السفارات الاجنبيه اظهرت كل رعاية ولكن مظلوم الافاق طلب الهجرة الى العراق فاذنت له دولة الايران وما راجع احدى الدول لهذا الخصوص قط والتوصية من سفارة الدولة العلية في طهران الى والى العراق موجودة حاضرة يظهر منها كل شيى ولكن اعدائنا من الايرانيين فى العلية اشهبوا بان الجمال المظلوم فرهارباً من ايران الى بغداد ولم يفحص احد من اولياء الامور هذه القضية بل صدقوهم من دون - بنيته وبرهان هذا حقيقة الامر والاوراق الرسميه الموجودة ناطقه لهذا وشاهدة عليه فاذا صادف وجودكم لهذا الجهاً نشر لكم اليك الاوراق . . . .

---

(١) مقصود از دولت عليه دولت عثمانى است كه آن زمان عراقى جزو تصرفات عثمانى بوده است . (٢) مقصود اسلامبول است .



مطلب هفتاد و چهارم

اعطاء كل ذى حق حقه

مصر جناب جبران افندى صاحبى المحترم . . .

واما مارسمت فى حق الكونت انه رجل يحب الخير لعالم  
 ارا انسان هذا هو الصحيح ولكن لم يهتد للطريق الموصل  
 الى هذا الامال فخاص فى بحار السياسة والافكار وتاه فى  
 بيداى التصورات التى ما انزل الله بها من سلطان و ظن ان  
 تلك الوسائط الطفيفة يتيسر الترقى والنجاح للارواح -  
 والاجسام تلك مبان كانت لبعض الفلاسفة فيما غير من -  
 الازمان فلم ينجحوا ولم يفلحوا بل ذهبت ساعيهم سدى  
 وخاب المنى وحدث الفوضى وكانت الهلجة الكبرى و اما  
 سعادة الورى ففى المدل المؤلف وحب المعروف واعطاء  
 كل ذى حق حقه من طبقات الخلق لان الايجاد الالهى  
 متفاوت الدرجات من حيث المقول والهمم والارادات فكيف  
 يمكن المساوات وهل من الممكن الغاء المكافات والمجازات  
 فهذا امران مداران للتمايز بين الانسان وليس قطع الاجرام فى  
 حيزا لا مكان المستدعيه للمجازات وهى ترمى فى اسفل  
 الدرجات هل يستوى العقلاء والبلهيا ام يتساوى السهيل  
 والسهاكل اهل خلق الله النفوس اطوارا وجعل لكل واحد

منهم شأننا ومقدارنا منهم الذائب ومنهم العقاب منهم البفا<sup>ث</sup>  
 ومنهم البازی الاشهب المفقور منهم الشجره المباركه البديعة  
 الفاكهه ومنهم شجرة الزقوم الشديدة السموم ومنهم الصدق  
 اللطيف ومنهم الخزف الكثيف ومنهم الفريدة النوراء و منهم  
 الحجرة السوداء فكيف التساوى والتعادل فى جميع الشئون  
 والا قوال بل يجب العدل والصيانه والفضل حتى يصبح الكل  
 فى عيشه راضيه وراحة وافيه وسعادة كافيه ونعمة وافرة واما  
 حضرتكم فارس لولذلك الشخصر الجليل ترجمة الالواح من  
 الاشراقات والتجليات والبشارات . . . .

مطلب هفتاد وپنجم

اثر مناجات وادعیه

لوح حاجی آقا محمد علاق بند . . . قوله الاحلی :

تلاوت مناجات وترتیل آیات وطلب غفران خطیاتی

سبب عفو قصور است وعلود رجات مؤمنین و مؤمنات وچون د راین

عالم ضعف طهیمت و مقتضای بشریت حجاب و نقاب است

چون روح انسانی بجهان الهی شتابد عالم انوار است و

مقتضی انوار کشف اسرار و هتک استار پرده برافتد و حقیقت

جلوه نماید ارواح مؤمنین احبای الهی را بمقتضای جهان

روحانی دیدار ابدی و وصلت سرمدی حاصل گردد . . . .

## مطلب هفتاد و ششم

## وحدت اصلیه

لوح حاجی اقا محمد . . . . . قوله الاحلی

باید جمله بجان بکوشیم و بجوشیم تا وحدت حقیقیه در  
 کینونات متعدده جلوه نماید یعنی کل بنده يك درگاهیم  
 و پاسبان يك آستان باید وحدت اصلیه چنان جلوه نماید  
 که حکم يك بحر و يك شمع و يك روح و يك نفس پیدا کنیم اگر  
 متعدد است الحمد لله پرتو فیض از شمس واحد است اجسام  
 اگرچه مختلف است الحمد لله حیات بروج واحد و ان فیض  
 قدم جمال ابهی از ملاء اعلی باری الیوم نصرتی از برای  
 میثاق الهی اعظم از اتحاد و اتفاق نه و همچنین اهانتی  
 اعظم از اختلاف و شقاق نیست واللہ الذی لا اله الا هو اگر  
 اتحاد و یگانگی در میان ما بکمال درجه چنانکه رضای جمال  
 قدم است حاصل نگرود کور اعظم نتیجه نبخشید بلکه این  
 حزب چون احزاب سابقه باشد که بکلی محو گردد . . . . .

## مطلب هفتاد و هفتم

### عذاب دنیا

لوح سررشته دار . . . . قوله الاحلی :

از وها مرقوم نموده بودید در قرآن میفرماید ولقد  
 اخذناهم بالعذاب الالدنی دون العذاب الاکبر لملهم  
 یرجمون یعنی نفوس غافله را به عذاب دنیا مبتلا کردیم پیش  
 از عذاب آخرت که شاید متنبه شوند و رجوع الی الله نمایند  
 ولی این مردم نه چنان در خواب که صور اسرافیل نیز بیدار  
 کند تا چه رسد بصوت و نفیر وها و شیپور طاعون جفا سبحان  
 الله این قوم جهول خروج از جنت را از معجزات شیطان  
 ظلموم فهمیدند و تسلط و بار از بی حرمتی بخواجه بوالعلی شدند  
 این چه جهالت است و این چه بلاست در عظمی خوضهم یلمبون.

## مطلب هفتاد و هشتم

تشبیه ایام شامپور بدوره حضرت رسول اکرم

در لوح علی قبل اکبر . . . . قوله الاحلی

در خصوص مرث ویا که مستولی بر آن دیار شده مرقوم  
 نموده بودید ایرانیان اگر متنبه نگردند هرگز راحت و آسوده

نخواهند بود فی الحقیقه چنین است که مرقوم نموده اید  
 لا تفتنی الایات والنذر ولقد اخذناهم بالعذاب الاری  
 دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون واما نسبت نزول این  
 بلا وقهر و غلا که بحضرات احبا میدهند که آنان سپهند بمینه  
 در زمان حضرت رسول روحی له الفداد رمدینه واقشد وقتیکه  
 هجرت بمدینه فرمودند از ظلم و نفاق نفوس خبیثه قحط و غلا  
 حاصل شد ولی این بلا را نسبت بر رسول خدا دادند پس  
 این آیه مبارکه نازل شد ان تصبهم فی حسنة یقولوا هذه من  
 عند الله وان تصبهم من سیئة یقولوا هذه من عندك قل کل  
 من عند الله فما لهؤلاء القوم لا یكادون یرفقون حدیثا . . .

### مطلب هفتاد و نهم

امتحانات الهیه سبب انقطاع از ماسوی الله است

لوح ابن ابهر . . . قوله الاحلی :

از امتحانات هیچ محزون نگردد زیرا امتحان وافتتان  
 حصار اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است لهذا باید بسیار  
 ممنون و خوشنود بود چه که مقصد از ظهور نور مبین تربیت  
 نفوس مبارکه است و این جز با امتحانات الهیه ممکن نه اگر  
 امتحانات الهیه نبود ابد نفوس تربیت نمیشدند بلکه جمیع

مستغرق بحر هوی وهوس میمانند چون شدائد امتحان  
 بمیان آید نفوس منقطع گردند و منجذب بحق و متوجه الی الله  
 و متخلق باوصاف رحمانی و مستعد از فیوضات آسمانی شوند .

### مطلب هشتم

امتیاز دودمان مومنین در دین اسلام و این دور عظیم  
 در لوح حاجی آقا محمد علاقه بند . . . قوله الاحلی:  
 ما چون بدین دیار آمدیم ملا حظہ شد کہ جمیع بزرگان  
 این اقلیم و سروران کشور از سلاله نفوسی هستند کہ بحضور  
 حضرت رسول روحی له الفدا رسیدند یعنی اغلب بزرگان مملکت  
 از خاندان انصار و مهاجرانند کہ مسلسل این دودمان  
 از عهد حضرت رسول علیه السلام تا این زمان سروری کشور  
 را داشتند و از اعیان مملکت بودند و نسبت بیکسی از بندگان  
 !ستان افتخار نمایند مثلا گویند کہ ما از سلاله حذیفه یمانی  
 و یا اینکه از دودمان اویس قرنی هستیم و افتخار هانمایند  
 و هر کل برتری جویند و فی الحقیقه از سایرین ممتازند هر چند  
 اویس ساریان بود ولی بایمان و ایقان در یوم ظهور چنین مقام  
 پیدا نمود کہ بعد از هزار و سیصد سال سلاله اش ممتاز و  
 مفتخرند و در این دور اسم اعظم و نور قدم و هیکل مکرم صد  
 درجه اعظم است ولی حال معلوم نیست چنانکہ در دور سابق

در هدایت مجهول بود عنقریب واضح گردد .  
 مطلب هشتم و یکم - نار و نور  
 قوله الاحلی :

هوالمحبوب ای برادر من مثل خدا بمثل آفتابست  
 مثل خلق بمثل اشیا در دل هر زره ای از آفتاب تابش  
 و درخششی دارد و همچنین در هر سری سری و در هر افقی  
 نوری از آن محبوب بیهمتا و ذات یکتاست و آن ذات غیبی  
 در مفرق هوّیه مستوی و نرد محبت با عشق خود میآزد .

یار با ما از ازل بی ما و من

عشق را می باختی با خویشتن

این عشق و محبت عین ذاتست که باعث جمیع شور و  
 مایه ناست لئز این عشق و محبت رتبه <sup>طلعت</sup> احدیت معلوم  
 و از معلوم صرف کمال جلا و استجلا تجلی حضرت علم است  
 و آن علم در هر دوری با اسمی از اسماء تجلی بخشد که سلطان  
 جمیع اسماست و جمیع اسماء طائف حول آن اسمی که حضرت  
 علم در او مستور است جمعند و تمام از مرتبه علم موجود  
 شدند و هر یک را در جنبه باشد یکی مقام ناسوتست که تعلق  
 به جسم دارد ثانی مقام ملکوتست که تعلق به عالم روح دارد  
 ناسوت ظهور نار است ملکوت ظهور نور و

و الیوم سلطان نار و نور موجود آنچه در این دو رتبه ظاهر  
 گردد باراده سلطان ظهور است که حضرت علم باشد و جمیع  
 اشیا<sup>۱</sup> بواسطه علم معلوم میگردد و آن ذات غیبی راهیچ  
 نفسی عارف نشده و نخواهد شد میفرماید من سئل عن التوحید  
 فهو جاهل فمن اجاب عنه فهو مشرك یعنی اگر کسی از توحیدی  
 که عین ذات است سؤال نماید جاهلست و اگر کسی اجابت  
 بجناب نماید مشرك است پس باید نظر بصفات و آثار  
 داشت نه بذات عقل در مقام ذات میفرماید رب زدنی فیک  
 تحیرا ای درویش بدان علم بر دو قسم است یکی ذلت است  
 یکی هدایت ذلت قسمت جاهلان است میفرماید العلم  
 نقطه کثرها الجاهلون هدایت جهت اهل تقوی است  
 میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء .

علمی که زحق رسیده در سینه بود

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

این علم سینه بسینه شرح میشود و دل بدل می سپارند  
 یعنی سراسر است .

سرد دهانند که سرداده و سرمی ندهند

ساقیانند که انگور نمی افشارند

این رتبه کتب الله علی قلوبهم خوانده میشود و علم کثرت  
 ختم الله علی قلوبهم



مطلب هشتماد و دوم - دیدار و گفتار

لوح جوان روحانی درخشی . . . . قوله الاحلی

انسان چون از دیدار مهجور ماند آرزوی گفتار کند و اطلاع اسرار خواهد و این بنگارش نامه منوط و مشروط است.

مطلب هشتماد و سوم - امانت و دیانت

در لوح ابن ابهر . . . . قوله الاحلی

در خصوص معاملات احبا با یکدیگر مرقوم نموده بودید

این مسئله اهم امور و این قضیه را باید نهایتاً اهتمام داد

یاران الهی باید با یکدیگر در نهایت امانت و دیانت معامله

نمایند و هر کس در این خصوص قصور کند از نصایح جمال

مبارک و از وصایای الهی روگردان است اگر انسان در خانه خود

بامتعلقان و یاران در نهایت امانت و دیانت معامله ننماید

بابیگانگان هر چه با امانت و راستی معامله کند بی ثمر و نتیجه

ماند اول باید معاملات داخله را منظم کرد بعد به خارج

پرداخت نه اینکه گفت آشنایان را اهتمام نباید و ایشان را در

امانت با یکدیگر چندان اهمیتی لازم نه ولی باید بابیگانگان

درست رفتار کرد و این اوها مست و سبب خسران و زیان طوی

لنفس اشرقت بنور الامانة بین الموم و كانت آية الكمال

بین الجمهور . . . .

## مطلب هشتم و چهارم

لح ناظم الحکماء . . . . . قوله الاحلی :

عجب در آنست که بعضی از اهل ایران هنوز در زاویه نسیان محتکف و در خواب بی پایان مستغرق بعضی بکلی اصم و ابکم و اعمی با وجود اشراق شعص در کبد سماه مرا در نزد پیدخبران ذکر یحیی نمایند که چنین است و چنان با وجود آنکه شخص معلوم موجود و مشهود اقل طالبان قدم رنجه فرمایند و بقبرستانها بتابدیده خود به بینند که در چه حال و اولاد در چه اطوار و بگوش خویش شنوند که زبان لکن و بیان بی بنیان نه نطقی نه بیانی نه حکمتی نه اسراری نه بدیخ اند کاری و اگر نهاب و ایاب نتوانند از اهل قبرستان استفسار نمایند که آن نفس موصوم با وجود حریت معلوم چهل سال در آن جزیره آیا نفسی واحدی را تبلیغ و تقلیب نموده و با اثری از اقتدار در امری از امور نموده جمیع اهالی جزیره شهادت دهند که الکن و ابکم است لیکن نفوسی از اهل اوهام در ایران او را طوطی شکر شکن خوانند و ورقه خوش الحان نامند فیئس ما اعتقدوا باری ذرهم فی خوضهم یلعبون بمطلب خود پردازم در بدایت انقلاب ایران

و مخلوبیت حکمران و غلبه مشروطیت خواهان صراحتاً مرقوم شد که این جمع پریشان گردند و مقاومت نتوانند ارباب عمائم ذلیل و پیشوایان حقیر و مردان اسیر گردند و کسی را گمان این مطلب ابداً نبوده صریحاً مرقوم شد که هذا وعد غیر مکذوب و لیس من عندی بل من لدن عزیز علیم مدتی نگذشت که این وعده مانند آفتاب واضح و آشکار گشت ولی در سپهر جان جناب آقا سید یحیی را دولتیان شهید نمودند و درسی بزرگ میرزا حسن مجتهد خونریز ستم‌انگیز شد و فتویٰ بقتل یساران جمیعاً دادند و نفس مقدس را شهید نمودند و اگر پیاران متفرق نمیشدند کل طعمه شمشیر می‌گشتند و همچنین در سنگسر غلیانی شدید شد و ظالمان دست تطاول گشودند و بر یاران تعدی فاحش نمودند مرقوم گردید که بشکرانه باید خونخواهی این مظلومان شود تا ظفر مستمر گردد شیخ فضل الله شب و روز واضحاً چهارا فریاد نمود که مؤسس مشروطه این طایفه مظلومه اند و مرادشان انتشار امر خویش در بین ناسی تا بحریت نشر الواح نمایند و نفوس را بطرف خویش کشند این اشتها روان اهمال سبب فتور گردید و اگر چنین نمیشد حال اقلیم ایران در نهایت اطمینان بود و

## مطلب هشتم و پنجم

لح ادوارد برون

هوالله

ایدوست مهربان مدتیست که بهیچ وجه از آن یار  
 دیرین خبری نرسیده و نور مقبیس ندیده و کوش انتظار بیامی  
 نشنیده مازاران چشم یاری داشتیم : ایامیکه باوارگان  
 در این سامان سر سودا داشتی همیشه مذکور و مرکوز و  
 سبب شادمانی دل و جان است با وجود آنکه رشته محبت  
 پیوسته است و الفت قلبیه باقی و برقرار آیا چه شد که نسیان  
 بر قلب یاران مستولی شد یاد یاران یار را میمون بود اگر چه  
 فسحت و وسعت ایام اندوست قدیم را مشغول بمرت و شادمانی  
 نموده و بکامرانی و داشته در این صورت یاد آوارگان افتادن  
 آسان نه مگر توه کلیه بمیان آید و مجبور بر تذکره <sup>کند</sup> وستان قدیم  
 یاد آرید ای مهان زین مرغزاریک صباحی در میان  
 مرغزار باری مقصود اینست که ما بر الفت قدیم تا بتیمم و  
 انشاء الله نابت مرور در هر فراموشی نیارد و خاموشی نبخشد  
 همواره بیاد شما مشغولیم و تذکر شما ماگوف علی الخصوص  
 مناسبتی بمیان آید و موافقتی گردد زیرا موهبت عذلیمه از

حضرت یزدان در حق آن یار مهربان شده نماید قدر آنرا بداند و آن اینست که از مورخین فرنگستان کسی جز آنجناب بساحت اقدم فائز نگشت و این موهبت تخصیص بشما یافت بسیار باید قدر این بخشش یزدانی و موهبت رحمانی را بدانید هر چند حال محلم نه ولیکن استقبال نهایت اهمیت را پیدا خواهد نمود ای یار مهربان این را بدان که این موهبت تاج کرامتی است بر شامه تو که قرون عظیمه مدار مفخرت جمیع منتسبین و خوشروییوند است تعجب مفرما قدری در قرون اولی ملاحظه کن که در ایام حضرت روح مؤانست شب و روز آن حضرت در نزد نفسی اهمیت نداشت و الطافی و عنایت او را قدر و وقتی نبود حال سنگی که در حوالی طبریا یکمرتبه بشرف جلوس جسد مطهر آن حضرت فائز شد محل زیارت و سجود نصروری زمین است ملاحظه فرما که چه اهمیتی پیدا نمود همیشه چنین بوده و خواهد بود که مطلع نور الهی در زمان خود در انظار اهمیتی نداشتند و عنایاتشان سبب مفخرت و مسرت نامی نبود لکن چون انوار شمس حقیقت بر آفاق تابید بتراب آن نفوس مبارکه ملوک ارض سجده نمودند -

باری مقصود اینست که این گوهر بخشایش الهی را محفوظ بدار چون لؤلؤ مکون در صدف قلب جای و ماوی ده همتی فرما که روز بروز این در یکتای دری رونق و لطافتش تزیاید

یابد و در قطب امکان بر اکتیل شرف باقی بدرخشد "عبدالبهاء  
 نهایت حرمت را از این جهت در حق آن حضرت ملحوظ داشته  
 و دارد و در بعضی از مکاتیب ذکر کرده را نموده آنچه از برای تو  
 باقی خواهد ماند اینست پایدار و ماندن آن موج سراست  
 نه آب نمایش است نه بخشایش و هم است نه حقیقت و عنقریب  
 بر آن حضرت نیز این حقیقت آشکار گردد خلاصه اگر عزت ابد  
 جوئی و سلطنت سرمدیه ملکوتیه خواهی که صیت بزرگواریت در  
 جهان باقی منتشر گردد و آوازه قدسیت بملکوت الهی رسد  
 در عبودیت آستان مقدس الهیه سهیم و شریک "عبدالبهاء" شو  
 و این عالم فانی را بکلی فراموش فرما از خود بگذر و بحضرت دوست  
 پیوند "عبدالبهاء" بنهایت خاکساری تضرع و زاری مینماید  
 که شاید به بندگی درگاه الهی موفق شود زیرا بندگان حق  
 عبودیت صرفه را اکتیل جلیل خویش دانند و خدمت یاران الهی  
 را مفخرت عظمی شمرند لهذا در این مورد بنگارش این نامه  
 پرداخت از خداوند میطلبم که این بنده گنهار "عبدالبهاء"  
 را موفق بسرور قلب یاران نماید باقی همواره بیاد ت مسرور  
 و شاد مانیم والسلام ع ع

### مطلب هشتماد و ششم

حوادث سبب نشر نفحات است قوله الاحلی :

مشهد میرزا احمد قاینی . . . . . قوله الاحلی از حوادث واقع در آن صفحات محزون نگردید مخموم مشوسد مطمئن بفصل و عنایت رب احدیت باشید که حافظ حقیقی است و جمیع امور درید قدرت او اسیر حوادثی که در ایران واقع میشود یا در تمام جهان آشکار میگردد منتهی بنشر نفحات - است واعلاء کلمة الله زیرا عالم اکوان بخادم امر حضرت رحمان است و وقایع سابقه و حوادث ماضیه ملاحظه ننائید و دقت کنید که منتهی بچه شد و چه تأثیر کرد . . . . .

### مطلب هشتماد و هفتم - ازغند

#### قوله الاحلی

لوح آقا رجبعلی فروغی . . . . . قوله الاحلی :

مدینه ازغند در بدایت ظهور وطن جناب آقا میرزا احمد ازغندی بود و آن بزرگوار هر چند در این جهان بینام و نشان است ولی در جهان بالا نامش شهره آفاق زیرا رکن

رکین بود و مبشر عظیم لسان به تبلیغ گشود و اقامه دلیل بر ظهور رب جلیل کرد احادیث متابعه بروقوع ظهور اقامه نمود و امر حضرت رب اعلی روحی له الفداء را با احادیث مأثوره و ادله معقوله ثابت میفرمود ذکر آن شخص جلیل از قلم و لسان عبدالبهاء مکرر تحریر یافت و عنقریب مظهر واجمل لی لسان صدق فی الاخرین خواهد گشت . . . . . انتہی

---

قبر منور جناب آقا میرزا احمد ازغندی در بقعه معروف بگنبد سبز در مشهد خراسان بود و اخیراً آن گنبد را در این ایام که سال ۱۳۳۵ شمسی هجری است و نگارنده در مشهد متوقفست برای احداث خیابان خراب کردند و بجای گنبد حوض بزرگ میخواستند درست کنند که یاد از صاحب قبر که یکی از دروایش است باشد و قبر جناب ازغندی بکلی از زمین رفته و هیچیک از احباب نمیدانند که در کدام نقطه بوده است و بفرموده مبارک در لوح فوق " در این جهان بی نام و نشان است " .

نگارنده اشراق خاوری این جملات را در یوم هفتم مهرماه سال ۱۳۳۵ هجری شمسی در مشهد خراسان نوشت و بیادگار گذاشت .



## مطلب هشتم و هشتم - كلك میثاق

قوله الاحلی :

در لوح معاون التجار نراقی . قوله الاحلی :  
از كلك میثاق آنچه صادر گردید محقق است هر نفسی الیوم  
بخدمت امرالله پردازد البته مظهر صون حضرت پروردگار  
گردد . . . . ع

مطالب هشتم و نهم

در امرالله هر ذلتی عزت و هر فقر غناست

در لوح آقا عزیزالله عشق آباد قوله الاحلی :

از پریشانی امور مسرور باش زیرا نفس پریشانی منتهمی  
بمعموری و آبادی گردد و تفرقه افکار سبب جمعیت خاطر  
شود در امرالله اصول و قانون چنین است هر ذلتی عزت  
و هر فقر غناست و هر پریشانی جمعیت و هر خرابی آبادی  
.....

## مطلب نبود م

در لوح کله دره قزوین احبای الهی . . . قوله الاحلی  
. . . . دزدان را در بیابان مقاومت لازم و قناع الطریق را  
جز بمجبوری تسلیم بجایز نه احبای الهی باید حامی صلح  
و صلاح باشند و محبت و آشتی و فلاح . . .  
. . . اگر چنانچه در صحرا گیر سارز افتند و بقطاع ع -  
الذاریق بر خورند خوشتر را تسلیم نمایند تا باره پاره کنند -  
بتدر امکان مدافعه نمایند و بحکومت شکایت فرمایند تا  
حکومت سیاست نماید و دیگری تعدی نکند . . .

## مطلب نبود و یکم - اطمینان

لوح استاد حسین خیاط طهرانی . . . قوله الاحلی  
. . . مقام اطمینان اعظم درجه برایمانست لیزداد و ایماننا  
فوق ایمانهم هر چند حضرت ابراهیم در اعظم اطمینان بوده  
ولی کمالات الهیه را پایانی نه مراتب منتهی میشود اما کمالات

غیر متنهایی است اینست که میفرماید لیطمئن قلبی مقام علم الیقین است و آن یقینی بود که بنظر راستدلال حاصل گردد و مقام عین الیقین مقام مشاهده است و مقام حق الیقین تحقق بآن حقیقت است مثلاً بنظر راستدلال تیقن بوجود آتش میشود ولی چون مشاهده نار گردد مقام عین الیقین است و چون انسان با آتش افروخته گردد دیا احساس حرارتش را نماید مقام حق الیقین است و چون حضرت خلیل مشتاقی حصول کمالات غیر متناهیة رحمانیه بود لهذا از یاد آن شئون ربانیه نمود علی الخصوص مقصود از احیاء موتی حیات ابدیه الهیه است نه حیات عنصریه و مقصود از ظهور شئون و مراتب امکانیه خود حضرت ابراهیم است که بنفخة روح القدس بعد از فنا واضحلال زنده گردد و عليك البهاء .

### مطلب نود و دوم

لجی حاجی آقا محمد علاقه بند . . . قوله الاحلی . . .  
 اما قضیه امانت و دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع اعظم برهان ایمان و ایقانست در لوح امانت ملاحظه فرمائید که از قلم اعلی صادر و از برای انتباه کل کفایت است اگر نفسی

بجميع اعمال خيره قائم ولى در امانت و ديانت ذره قاصر اعمال  
 خيره مانند سپند گرده و آن قصور آتد. جان سوز شود و لى  
 اگر در جميع امور قاصر ليكن با امانت و ديانت قائم عاقبت نواقص  
 اكمال شود و زخم التيام يابد و درد درمان شود مقصود آنست  
 كه امانت عند الحق اساس دين الهى است و بنياد جميع فضائل  
 و مناقبست اگر نفسى از آن محروم از جميع شئون محروم با وجود  
 قصور در امانت و ديانت چه ثمرى و چه اثرى و چه نتيجه اى و  
 چه فايده اى . . .

مطلب نود و سيم - اعتماد بيزدان

قوله الاحلى :

. . . قلب انسان تا اعتماد بر حضرت يزدان

ننمايد راحت و آسايش، نيابد بلى سعى و كوشش، جهد و ورزش لازم  
 و واجب و فرض و قصور و فقور مذموم و مقدر حج بلکه شب روز آنى مهمل  
 نبايد بود و دقيقه ثنى نبايد از دست داد و چون كائنات  
 سائره بايد ليلا و نهارا در كار مشغول شد و چون شمسه و قمر و  
 نجوم و عناصر و اعيان ممكنات در خدمات مداومت كند و لى بايد  
 اعتماد بر تائيدات نمود و اتكاء و اتكال بر فيوضات كرد زيرا اگر

فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگرده زحمت ثمر نبخشند  
 کوشش فایده ندهد و همچنین تا با سباب تمسک نشود و بوسائل  
 تشبث نکرده ثمری حاصل نه ای الله ان یجری الامور الا  
 باسبابها وجعلنا لکشیئی سبباً .

مطلب نود و چهارم - حقیقت الوهیت

قوله الاحلی . . . اعلم ان حقیقة الالهیة الذات  
 الہیحت والمجهول النعت لاتدرکه العقول والابصار ولا تحیط  
 بہا الافہام والافکار کل بصیرة قاصرة عن ادراکها وکل  
 صفقة خاسرة نعرفانها اتی لعناکب الاوهام ان تنسج بلعابها  
 فی زوايا ذلك القصر المشید وتطلع بشبايا لم یطلع علیہا  
 کل ذی بصر حدید ومن اشار الله آثار النبار وزاد الخفاء  
 خلف الاستار بل هی تبرهن عن جهل عنایم وتذل علی الحجاب  
 الخلیظ فلیمر لنا السبیل ولا الدلیل الی ادراک ذلك الامر  
 الجلیل حیث السبیل مسدود والطلب مردود ولیمس له عنوان  
 علی الاطلاق ولا نعت عند اهل الاشراف فاضطررنا علی الرجوع  
 الی مطلع نوره ومركز ظهوره ومشرق آیاته ومصدر کلماته ومهما  
 تذکر من المحامد والنسوت والاسماء الحسنی والصفات العلیا  
 کلها ترجع الی هذا النسوت ولیمس لنا الا التوجه فی جمیع

الشئون الى ذلك المركز المعهود والمظهر الموعود والمطلع  
 المشهود والا نسبد حقيقة موهومة متصورة في الازهان مخلوقة  
 مردودة ضرباً من الاوهام دون الوجدان في عالم الانسان و  
 هذا اعظم من عبادة الاوثان فالاصنام لها وجود في عالم  
 الكيان واما لحقيقة الالوهية المنصورة في العقول والألبان  
 ليست الا وهم وبهتان لان الحقيقة الكلية الالهية المقدسة  
 عن كل نعت واصاف لا تدخل في خيز العقول والافكار حتى  
 يتصورها الانسان وهذا امر يدهى البرهان مشهور في  
 عالم العيان ولا يحتاج الى البيان اذا مهما شئت وافتكرت  
 من العنوان السالى والاوصاف المتعالى كلها راجعة الى  
 مظهر الظهور ومطلع النور العجلى على الطور قل ادعوا لله  
 او ادعوا للرحمن فايّاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنى . . .

مطلب نود ونجم - عبوديت عبد البهاء

قوله الاحلى هو الابهى اى ناظم لثالى منشور قريحه  
 سيال واشدار ابدارت جون ماء زلال شيرين وديح وفضيح و  
 بليغ ولكن يا حسرة كه موافق مذاق عبد البهاء نه من تراب  
 عبوديت برسرخويذ بينم ولسكن شعرا تاج عظمت برسرم نهند  
 من حلاوت شهد عبوديت ميجشم وآنان شريت تلخ فخامت و

مهابت و رفقست بکام ریزند اگر حاضر بودی تازبانہ موفور  
 مشروع را ملاحظہ میفرمودی ولی تو در آنجا وما در اینجا و اجرای  
 حد شرعی مشکلی یا يك غزل و تصدیه ای در عبودیت محضه  
 و خاکساری صرف و صحت و تدلل و انکساریات این عباد  
 انشاء و انشاء مینمائی و میفرستی تا تلافی مافات شود و تدارک  
 اجحافات گردد و یا من تا حال فتوائی ندادم این دفعه دیگر  
 فتوائی خواهم داد که یکی سرت گیرد و دیگری پیکری چماق  
 زند و دیگری شتر پر و سراسیمه تو را در آن در آن و کشان کشان  
 باینجا آورند و البته بمجرگه <sup>ورود</sup> سر به زمین نهی و پا در فلک آری و  
 باد گنگ کنگ سختی خوری تا من بند اغلاق و اغراق و غلو  
 را فراموش کنی فاختر لنفسک ما تحلو ع

مطلب نود و ششم

کمبرج - پروفیسور ادوارد برون

هو اللہ

دوست قدیم عزیز محترم الحمد لله محفوظا از لندن  
 پیارس آمدم ولی افسوس که اسباب چنین فراهم آملکملاقات  
 مکرر حاصل نگشت زیرا مقصود چنان بود که در مسائل حکمت

الهیة از جمله بقای روح بایکدیگر صحبت نمائیم و از حقیقت سایر مسائل الهیه مذاکره کنیم در وقت ملاقات فرمودید که مسئله بقای روح از معضلات مسائل است در این خصوص مذاکره مسکوت و بملاقات بعد مرهون شد اما یار بدیار دیگر شتافت و ملاقات حاصل نگشت ولی امید و امید که بلکه در شرق همدم گردیم مهتاب شبی خواهم و جایی تنهایی تا با تو بگویم سخن از هر جایی باری حواریون حضرت مسیح را مشکلی دست داده بود که چون با طرف سفر مینمودند در بین ملل سائره بمستایش حضرت مسیح و موسی و انجیل و تورات لسان فصیح بلیغ میگشودند موسویان رأی زدند تدبیری نمودند و در پی آنان دویدند و بهر جا که رسیدند می گفتند این حواریین حضرت موسی را کلیم الله دانند و تورات را کتاب الهی خوانند لهذا بحسب نصوص تورات حضرات مرتکب سیئات و مروج مقررانند زیرا نص تورات است که شریعت موسی الی الابد باقی و برقرار است و ناسخ و فاسخی ندارد و تصریح میفرماید اگر نفسی سبب را بشکند و لوموئید بمعجزات باشد واجب القتل است و این نص تورات است و حال این مسیح و مسیحیان سبب را شکسته پس شما بدانید که موسی برحق بود و مسیح باطل عاقبت مسیحیان مجبور شدند که اول اثبات <sup>امر</sup> مسیح نمایند



هر کس مؤمن بمسیح میشد بالطبع مؤمن بموسی نیز میگشت -  
حال ما نیز در این مشکلات افتاده ایم و غیر آنیم باری کتابی  
به واسطه مسیود رفوی، ارسال شد البته مطالعه نموده ایست  
و در کتابخانه پارس کتب بسیاری از دیگران موجود بنظر چنان  
میآید که اگر نظر مطالعه معطلوف فرمائید استنباطهای مطلوب  
جلوه نماید بسیار تماشا دارد فی الحقیقه شایان مطالعه هست  
از ترار مسموع در کتابخانه لندن نیز موجود است اگر چنین است  
البته بنظر شریف خواهد رسید و از برای هر حقیقت جوئی  
این کفایتست هیچ برهانی دیگر لازم ندارد .

ورنه این چند ان دغل افروختند بانك بازان سفید آموختند  
بانك هدهد گر بیاموزد قطعا راز هدهد کو و پیغام سبا  
حضرت علی علیه السلام میفرماید الانسان مطلوبی  
فی طی لسانه .

زبان در دهان ای خردمند چیست

کلید در گنج صاحب هنر

البته اهنك الهی و گلبانك معانی از سایر اصوات

ممتاز است و اهل حقیقت را گون بنغمه و آواز آن کتاب  
را مطالعه فرمودید با سواد لحن مبارک، اعاده فرمائید و

اگر میل شریف باشد کتاب دیگر میفرستم باقی بقای تو (۱)  
» عبدالبهاء عباس «انتهی

---

(۱) هیکل مبارک یکی از آثار جمال مبارک جل جلاله را برای مستربرون ارسال فرمودند و ضمناً در ضمن لوح مبارک فوق او را متذکر میدانند تا نوشتجات یحیی ازل را هم از کتابخانه پاریس و لندن بگیرد و بخواند تا شاید بانک هددهد الهی را از بانک قضا و هووم شوم تمیز دهد .

پروفسور براون در ایام جمال قدم جل جلاله عرینه ای بحسور حضرت مولی الوری تقدیم داشته است که سواد آن در نشریه "آهنک بدیع" سال ۱۷ صفحه ۲۴۵ از جلد ششم کتاب عالم بهائی نقل گردیده است - و لوحی که در این کتاب نقل شده بعد از صدور جمال اقدس ابهی از کلک مرکز میثاق بافتخار او صادر شده است .

~~~~~

~~~~~

~~~~~

مطلب نود و هفتم

لوح مبارك بعنوان شاهزاده ابو الحسن

ميرزای شيخ الرئيس قاجار

هو الله

مشهد حضرت منادی صبح هدی و نور حقیقت از افق

ابهی جناب شيخ الرئيس عليه بهاء الله الابهی .

هو الله اللهم لك الحمد بما انطقت الورق بالثناء في

أيكة الوفاء والهمت المندليب يفصح بهد ير العرفان في -

الحديقة النوراء وارتفع منها الضجيج الي ملكوتك الابهی بقلبي

مضطرم وصهیر منصرم ودمع منسجم في الجوامع الكبرى ورتل

آيات الثناء عليك في المجامع العظمى رب الهمهفنون الالحن

على افنان سدرة الانسان حتى يهتز منها طور والقلوب في

رياح السرور و تترنم بالتسبيح والتقدیس يارب الملائكة

والروح و تمجدك بالمحامد والنعموت في معاهد الثبوت والرسو<sup>خ</sup>

بين الوری و تدعوا الي نور الهدی وتهدی الي النار الموقدة

في الشجرة المباركة على طور سیناء انك انت الکریم انك انت

الصمیم انك انت الرحمن الرحيم .

عبد البهاء عباس

مطلب نود و هشتم - اقبال جمیع دلوائف تحقق  
خواهد یسافت

در لوح میرزا علی اکبر نخجوانی میفرماید قوله الاحلی  
... مرتوم نموده بودید که سه نفر روی اقبال نمودند عنقریب  
ملاحظه خواهید کرد که جمیع دلوائف و قبائل در ظل خیمه وحدت  
عالم انسانی در آیند ولی مقاله را بروسی ترجمه نمودن و طبع  
و انتشار دادن اگر ضروری ندارد مبرا دارید و لکن نامه شرق  
و غرب را اگر ترجمه نمائید از برای تولستوی ارسال نمائید بسیار  
موافق است ...

مطلب نود و نهم - درباره زعیم الدوله

میر جناب مقرب الخاقان رئیس الحکماء مدیر و دبیر

جریده حکمت .

حضرت دکتر مهدی خان دام اقباله السالی .

ای قاصد از مخاطبت هر عبارتی ناه نامی در بهترین  
وقتی واصل و مدار تسلی خاطر آوارگان گشت از ترفان مصائب  
و تتابع شدائد وارده بر آن جناب که مرتوم نموده بودید نهایت

تأثر و تحسر حاصل گشت امید از فضل پروردگار چنین است  
 که بسند از این اوقات مانند بهشت برین گردد و کامرانی و  
 شاهانی حاصل گردد ولی از این عبارت ( در این ایام  
 اشرافتنه و فساد در ایران مشتعل و جمعی از طرفین از نتایج  
 بی دانشی و بی حکمتی دل از یار و دیار شسته رهسپار  
 آن جهان شدند ) بسیار حیرت دست داد زیرا آن جناب را  
 را عظمیران صاف میدانم از طرفین نبود از طرف واحد بود  
 بی حکمتی نبود طمع تالان و تاراج هر صاحب مکتبی بود و  
 جمیع جرائم بی غرض عالم و وقایع ام الحمد لله تفصیل را بمسامح  
 عالیمان رساندند آن طرف مانند آفت ناگهانی بر این نفوس  
 رحمانی هجوم نمودند و تیز چنگی آزمودند اما این بیچارگان  
 سرتسلیم نهادند حتی ناله و فغان ننمودند بلکه بتضرع و  
 مناجات پرداختند و در زیر تیغ و شمشیر از برای مهاجمان  
 عفو و غفران خواستند یکی فریاد و انا الی ربنا المنقلبون برآورد  
 و دیگری نعره لا تحببن الذین قتلوا فی سبیل الله انواتا بل  
 احياء عند ربهم یرزقون بلند کرد و دیگری ویتما لیت  
 قوم یسلمون گفت و دیگری رب اغفر لهم انهم قوم لایعلمون  
 ندا دادند و دیگری حی کما الفلاح و حی علی هذا الموهبة  
 التکبری و حی علی الشهادة فی سبیل الله ندازد و دیگری

ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد تلاوت نمود  
 این سیف و سلاح مظلومان بود و این مدافعه ستمدیدگان  
 با وجود این حقیقت تعبیر (از طرفین) مسبب حیرت شد و از  
 این معلوم گشت که جوامع الکلم و فصل الخطاب بجهت مضمون  
 ختام خواهد یافت این آواره شمارا همواره معین مظلومان  
 میدانست و معاون ستمدیدگان باز چنین است و البته حقیقت  
 مخفی نماند واضح و آشکار گردد که مرحوم مخفور جمال السدین  
 افغانی در جریده مصر وقتی فصلی در اول در تاریخ بهائیان نگاشت  
 و در کتاب دایره المعارف بستانی نیز در بیروت بعینه طبع  
 گشت و در این پلاک منتشر شد گاهی نماند که نسبت باین  
 آوارگان نداده و جفائی نماند مگر اینکه روا باین زندانیان -  
 داشت خطئیاتی نماند مگر آنکه اساس این طریقت پنداشت  
 با وجود این مادر حق او دعا نمائیم و اللب غفران از حضرت  
 یسزدان نمائیم باری مقصود اینست اگر مقصد بیان حقیقت  
 است بنهایت سهولت حاصل گردد و مشهور آفاق است -  
 احتیاج بکتب و رسائل ندارد و اگر مقصود مجرد نگارش تاریخی  
 باشد ناصری داده سخنوری را داده و این آوارگان را مخرب  
 بنیان و هادم اساس ایمان و سبب ویرانی عالم امکان پنداشته  
 و نگاشته ولی در اواخر ایام رساله مخصوص بخط خودش منصوص  
 نموده که آنچه در حق این طایفه تحریر یافته نظر با اقتضای

زمانه و مراعات خاطر آشنا و بیگانه بود حقیقت حال نه چنانست  
 و آن رساله در نزدیکی از خاندان او بخط او موجود و منتظر  
 وقت مأمون است تا طبع و نشر نماید آنجناب الحمد لله بزند ان  
 این آوارگان آمدید و ملاقات فرمودید و درین رساله را بچشم  
 خود مشاهده نمودید اطوار و افکار کشف گردید شما را بخدا  
 قسم میدهم هیچ اثری از آنچه در افواه و السن مدعیانست  
 ملاحظه فرمودید . این آوارگان را هوای دیگر در سر و بـ درقه  
 عنایت براه دیگر رهبر جز سراسری و دوستی و آشتی با جمیع  
 جهانیان نداریم و جز خیر خواهی و نزرگواری و اتباع رضای  
 الهی نجوئیم الحمد لله بگفتار و رفتار و کردار آنچه میگوئیم  
 اثبات مینمائیم همین واتنه یزد بر همان کافی وافی است .  
 با وجود آنکه رجال را سینه دریدند و نساء را در گلیم پیچیدند  
 و در تنور آتش افکندند و بعضی اطفال را نیز در خاک و خون  
 کشیدند و اموال را تالان و تاراج کردند و خانه و کاشانه و برآ<sup>ن</sup>  
 نمودند با وجود این نفسی از زیان نشسته تهتکی صادر نشد حتی  
 شکایت ننمودند ولی حکومت عادله شهر یاری مد ظله العالی  
 بقدر امکان قصاص از درندگان فرمود و بر تادیب و تهدید  
 ستمکاران تیان نمود تعجب در اینجاست که بعضی ذوی القربا<sup>ی</sup>  
 مقتولان و مظلومان را بشهادت طلبیدند آنان زبان نگشودند  
 و ترک دعوی نمودند و شفاعت برخواستند البته این خبر

بصامع آن سرور مفصل خواهد رسید و اساساً این قیامت کبری طمع و غارت اموال اغنیا بود والا از مظلومان حرکتی صادر نشد و روایتی نگردید که سبب این شور و بر خاسته شود و او باشد چنین ظلم روا دارند و در نزد حکومت عادلانه حضرت شهریار ایران امام الله شوکه حقیقت حال ظاهر میان و ما را چنان امید است که جناب کامکار و حید یعنی جناب زعمی ناصر ستم دیدگان باشد و حامی حقیقت در بین عالمیان اما کتب و صحفی که خواسته بودید بجان عزیزت که اکثری در دست نیست و سبب واضح و آشکار است و در ختام کلام اینقدر جسارت مینمایم که تاریخ باید نقشه نگین سلیمان باشد و در اعصار آتیه مخبر حقیقت گردد و مسلم هر امت و ملت شود والا -  
تواریخ بسیار است و روایات بی شمار و ما در حق شما دعا مینمایم که مردم کامرانی باشید و در نهایت شادمانی و هیچوقت الفت دیرینه و حقوق قدیمه و موافقتی که ایامی چند با این -  
قلعه بند فرمودید فراموش ننمایم . ع . ع



### مطلب صدم - زعيم الدوله

هو الله . ای بنده صادق جمال قدم نامه رسيد و تفاصيل جناب زعيم معلم گرديد از نشریات سابقه ضری با مرالله نرسيد و امید وارم بالعکس نتیجه بخشد و ما از اولد لگير نشديم بلکه جمعی را بپهریانی و عدم تعرض دلالت کردیم و حال نیز در کتاب جدید هر قسم بنگارند ضرری بما نرساند ولی عاقبت سبب پشیمانی خود او شود ما مظهر عسی ان تکرهوا شیئا و خیر لکم و ایشان مظهر عسی ان تحبوا شیئا و هوشر لکم یعنی نشریات ایشان بجهت ما مفید و از برای ایشان ضری شدید چه ضرری اعظم از اینکه در شرق و غرب عالم نفوسی موجود و ستایش این امر مینمایند معلومست که آنان باین کتاب چه نظر نمایند و این واضحست که این امر روز بروز در علو است ابتدا محصور در شیراز بود بجهت نشریات قاده منتشر در همه ایران شد و از نشریات علمای ایران مانند تیرشهاب تألیف مرحوم مغفور حاجی محمد کریم خان منتشر در بعضی بلاد گردید و بعد بسبب نشریات جراید که نهایت ذم و قدح را روا داشتند در جمیع آفاق منتشر شد و روز بروز رو به علو است و اینرا هیچکس انکار نتواند خواه بیگانه خواه آشنا معلوم شد

که مندرجات کتاب مفتاح باب الابواب من بعد چگونه تلقی  
 گردد ما تکلیفی نمینمائیم ولی اگر خود زعیم الدوله بخواهد تالیفش  
 را در مستقبل اهمیتى باشد بهتر آنست که طریق عوایب رود  
 و حقیقت حال را منصفانه بیان نماید ما تکلیف نمیکیم که چگونه  
 بنگارد آنچه صدق و انصافست مرقم دارک <sup>مانند</sup> مرحوم سپهری بعد  
 از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خوش باشنح تعبیرات و  
 اقیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایت  
 مؤکده رساله شی مرقم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و  
 نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر بمقتضیات زمانه  
 و اجبار از خوش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را  
 بنگام تا من بعد مورخین در تاریخ من نکهه نکیرند و مراد شمن  
 حقیقت نشمرند آن رساله الان موجود ولی بمنور زمان مقتضی  
 نشر آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان  
 از عتاب اهل حقیقت نجات داد الحمد لله از کوهسار تائید آ  
 الهیه سیلی حرکت کرد که جمیع این کفها و خاشاکها را  
 بکنار افکند باری وقتی جناب زعیم حاضر و ندیم بود و میداند  
 که روش و سلوک آوارگان و نیات خیره این زندانیان چگونه  
 است ابدا شبهه ندارد لهذا بتطویل لزومی نه هرچه دلش  
 خواهد بنگارد تاریخ صحیح مختصر این امر آن مقاله است  
 که مطبوع است عاقبت آن باقی و جمیع روایات و حکایات مانند

کف " خدا در قرآن میفرماید و انزل من السماء ماءً فسالت  
 اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً بعد میفرماید فاما  
 الزبد فيذهب جفاً واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض در  
 قرون اولی اعصار انبیاء چقدر روایات و حکایات مختلفه متنوعه  
 حاصل گشت چقدر کتب رد مرقوم گردید حتی بعضی از فلاسفه  
 یونان و رومان کتبی رداً علی روح الله مرقوم نمودند و انتشار  
 دادند و این واضعست که اقوال فلاسفه در آن زمان در بین  
 اقوام مانند وحی منزل بود عاقبت آن کتب جمعا مهجور گشت  
 بعضی از آن در کتب خانه های اروپا باقی رزق مورپانه است  
 و اینک انجیل جلیل بفلک اثیر رسید این سیل جمیع آن  
 خاشاکهارا برداشت و برد حال نیز چنین گردد ، مطمئن  
 باش و اما با جناب زعیم هر وقت تبادف کنید تعارفی نمائید  
 نه نفرتی نه الفتی نه انسی نه وحشتی زیرا که اگر موانست جو  
 گوید که مداهنه مینمائید و اثر بکلی مجانبت کنید گوید عداوت  
 دارند و حال آنکه ما ابداً با نفسی کراهی نداریم و اگر سبب  
 او نام نمیشد البته در تألیف باب الابواب و نشرش مصاونت  
 مینمودیم هذا هو الحق اینست روشن و سلوک ما و علی جنابه  
 التحية والثناء . . . . انتهى

~~~~~

~~~~~

~~~~~

## مطلب صد ویک

## هو الابهی

عليك نفحات الله و عليك جذبات الله و عليك فيونات  
 الله و عليك تحيات الله ايها العبد الصادق للعتبة الرحمانية  
 و الخادم الكامل للسدة الريانية و الخاضع الخاشع للحضرة  
 السبحانية الراكع الساجد<sup>للرب</sup> العلى الاعلى و الفادي المنجذب  
 الى ملكوت ريك الابهى تالله الحق بخدمتك لاحباء الله  
 تهلل وجوه اهل الفردوس و تهلهمت قاصرات الطرف فى  
 رياض القدس و الان يثنى عليك قلم عبد البهاء و يخفق  
 بذكرك قلب عبد البهاء و يندلق بثنائك لسان عبد البهاء و يشم  
 منك رائحة الوفا مشام عبد البهاء و انامله ترتعش من حب -  
 الاحباء و لا تقدر على التحرير من سلاسه انجذابها بروح  
 محبة الله جزاك الله خير جزاء و احسن اولاد و اكرم اخراك  
 و جعلك آية الهدى و ايدك بشديد القوى و اخاضك فى بحر -  
 الوفا و ستمالك كاس النداء و البسك ثوب التقوى و اذاتك حلاوة  
 العداة ف سبحان ربي الاعلى ف سبحان ربي الابهى ع

صلى الله عليه و آله و سلم

صلى الله عليه و آله و سلم

## مطلب صد و دو - یوسف

### حوالایہی

یا یوسف الصدیق قد رجح حدیث یوسف فی نفس  
عبد البہاء والقوہ فی البشر الظلماء اهل الجفا وسیرورائد  
البقاء ویدلی دلوالوفاء ویقول یا بشری هذا غلام البہاء و  
یعرضہ فی سمرقند مصر العلی ویتجلی بنور الصیقان عن مذالبح  
الافاق وینجو من سجن اوہام اهل الشبہات ویجملہ اللہ  
عزیزا بعد ما امرہ نلیلا بین متبعی المتشابہات ومہطی -  
المحکمات ویتول المتکبرون تالہ الحق ان الامر مشرق  
لائح سبحان من اختارک وجعلک مظہر التایید ومركز العهد  
الجدید

ع

مطلب صد و سه - اسم اللہ الاصلق

### حوالایہی

عشق آباد سلیل جلیل حضرت اصلق انج شہید ابن

شہید علیہ بہاء اللہ الایہی .

## هو الله

ای سلیل ان جلیل شکر کن حضرت احدیت را که در  
ظل شجره مبارکه داخل شدی و در بحر میثاق مستغرق و در  
ریاض ثبوت و رسوخ سیر و تماشا مینمائی و منتسب نغمه مقدس  
هستی که رخسار چون آفتاب از مدالع افق ابهی روشن وصیت  
تقدیس در جهان الهی بانی الی الابد تو پیروی آن بزرگوار  
نما که در این عالم امکانی و جهان لامکانی هر دو چون شمع  
رحمانی بر افروخت و نفوس کثیره را بشریعه الهیه کشید و جام  
هدایت کبری نوشانید و البهء علیک یا سلیل ذلک الجلیل مع

مدالب صد و چهار - ملا صدق باد کوبه

باد کوبه      هو الله -      جناب اتاسید علی محمد  
علیه بهاء الله الابهی

## هو الله

ای متمسک بعهد و بیمان چون صبح صادق از پرده و  
خسرو خاور در آفاق منتشر گردید برید جدید وارد و خبر  
شهادت نجم باری شهاب ثاقب جناب صادق آورد و النجم  
اندا هوی در مکتوب اخیر که بایشان تسبیح شئون مرتوم شده  
بود ملاحظه فرمائید اشاره بشهادت شده از آن جمله آن

دلبرجاناننه جانی فداکیم که ایدر شاه شهیدان اتور  
 لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند  
 ربهم یرزقون باری آن مرغ سحر از این بوم و بر سر روانمده  
 و بیال و پر شهادت کبری قصد آشیان ملکوت ابهی فرمود آن  
 تیر چون صفیر سبب لیران گشت و آن زخم مرهم حال آن  
 مشتاق گردید و آن اسیر سحران و حرمان در محضر یزدان  
 متریافت و آن سوخته آتش فراق بوثنای رب میثاق راه یافت  
 مؤمن بنده اولی بود و موتن بجمال ابهی از پیمانہ پیمان  
 سرمست بود و از شهد عهد کامی شیرین کرد و از اشراق نور  
 میثاق رخی روشن داشت و تا نفس اخیر آرزوی تیر و شمشیر  
 در راه جمال منیر داشت فنعیم مقام المستشهدین امید از  
 لطف رب مجید چنانست که کل باین حسن خاتمه موفق گردند  
 والبهاء علیک عع

## مطلب صد و پنجم

لح مبارک در باره شهادت علامه ادق باد کوبه ای

هو الابهی

ای صادم ای صادم محفله نور بارتم

جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم

جانلر اوله قریان سکا      گوزلر اوله گر یان سکا  
 علم الیقین درابتدا عین الیقین دراعتدا  
 حق الیقین درمنتها بونلر ایوب حاصل سکا  
 ای صادقم ای صادقم محفله نور بارقم  
 جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
 جانلر اوله قریان سکا      گوزلر اوله گریان سکا  
 شام سحر نالان ایدن هر نیمه شب گریان ایدن  
 چون عاشق یزدان ایدن یالقیین یورک سوزان ایدن  
 ای صادقم ای صادقم محفله نور بارقم  
 جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
 جانلر اوله قریان سکا      گوزلر اوله گریان سکا  
 بیر شمر ذی الجوشن یزید اصلی ولید نسلی پلید  
 بقدر عداوتده شدید تیری سنی اتیدی شهید  
 ای صادقم ای صادقم محفله نور بارقم  
 جنت ده نخل باسقم گلشنده مرغ ناطقم  
 جانلر اوله قریان سکا      گوزلر اوله گریان سکا

۴۴

xxxxxxxxxxxx

xxxxxxxx

xxxx

xxx

x



### مطلب صد و ششم - وحی

توله الاحلی : در خصوص وحی مرقم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام بودند و مظاهر فیض حضرت رحمن وحی اختصاص بحضرت رسول داشت مع هذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم بلکه بالهام رحمانی دانیم .

### مطلب صد و هفتم - ضرر اختلاف

قوله الاحلی : . . . . احبای الهی میدانند و در جمیع الوان وزیر رسانی خوانده و میخوانند که از ذکر قره ای اختلاف جمال مبارک روحی لا حباء الفدا چنان بر میافروختند که وجه مبارک تغییر میکرد و عریک از اشخاص موجوده البته صد مرتبه بگوش خوشتر از فم مظاهر شنیده اند که بکرات بکمال تأثر میفرمودند من اگر به بینم که امرالله سبب اختلاف میان دو نفر میشود از امرالله میگذرم حال با وجود آن نصوص الهیه و آن بیانات فم مظهر و آن آه و ناله و فغان جمال مبارک که الله الذی لا اله الا هو صخره صماء آب میشد ملاحظه فرمائید که چه نغمه های سر به پیدا شده است یا سبحان الله

ذره ای رحم در قلوب نمانده جمیع خارجیها بر ملا یا و محسن  
 و ذایا و ابتلای این عبد تأسف میخورند و دعای طلب نصرت  
 و تائید میکنند لیکن از احباب است که زخم برجگرگاه است و هم  
 چو گمان نمیکنم که کسبی سبب ذره ای، اختلاف در امر مبارک  
 شود خواه سری و خواه چهری و خیر ببینید عنقریب معلوم خواهد  
 شد و هذا وعد غیر مکذوب . انتهى

### مطلب صد و هشتم - لوح هیکل

در لوح مرحوم ناطق نیستانی نازل قوله الاحلی :  
 لوح مبارک هیکل که بخط جناب زین است آن محقوظ و  
 مصون و قدیمست از نفوس مبارکه اشخاص خمسہ سؤال نموده  
 بود یکی از آنها حضرت متقاعد الی الله حاجی میرزا محمد  
 تقی افغانست و چهار دیگر بند بیان خواهد شد . انتهى

### مطلب صد و نهم - جوانان

... قوله الاحلی : باید جوانان مانند سروران  
 در خیابان تحصیل بکوشند تا در اندک زمانی موفق به تبلیغ  
 گردند زیرا مبلغ کمیابست و طالبان مستعدان بسیار تشنگان

مانند افواج ولی هادی منهاج قلیل مبلغین قدیم صعود نمودند و مبلغین جدید از قرار معلم نفوس، معدودند در هر شهری باید محفل درس تبلیغ تاسیس شود و تحصیل مسائل لازمه و معانی لامعه و ادلایع بر حجاج و برائین منطوقه گردد و گذشته از این اعیان الهی در وقت اجتماع مذاکره و صحبت را حصر در بیان حجت و پرهان کنند تا در تبلیغ تمکن تام یابند . . . . . انتهى

### مطلب صد و دهم

در لوح سمندر نازل، توله الاحلی :

یا حبیبی ما من نفوس الا وتتکدر الکام، علیها یوما ما

بقدر مقدر و رحتی لا تطمئن النفوس، ولا تقبذب الی هذا النشاه

الفانیه و الحیات العنصریه بل یتسلق القلوب بالعلکوت الرحمانیه

و ستبشر النفوس، بالفیوضات الابدیه و لها حکم غامضه و

اسرار خفیة . . . . . انتهى

مطلب صد و یازدهم - فوز و فلان

قوله الاحلی : آنچه سبب فوز و فلان و نجات است -

خدمت امرالله است والا عمر بیهوده میگذرد وابدان نتیجهای ندارد • انتهى

### مطلب صد و نوزدهم

در لحن جناب میرزا حسن ادیب نازل قوله الاحلی :  
 اگر اشارات آفتاب عهد که مراد ف با وجود است و امروز  
 مصطلح از وجود نزد اهل بهاء آفتاب عهد است بر لفظ عدم  
 و نقض و نفی نمیشد هرگز بقیمت هستی عارضی موجود نبود -  
 فتعالی عن ذلك علوا کبیرا امروز جمیع اشیاء بآفتاب عهد  
 الهی روشن یعنی جمیع موهوبات از فیض عهد الهی  
 موهود گردیده هاینست اصطلاح اهل بها در این عهد : دید  
 که ما ابق است با حکمای الهی که فرموده اند جمیع موهوبات  
 از فیض وجود حق موجود گردیده توالب و مجالی و مظاهر و  
 الفاظ مختلف و گوناگون لیکن معانی و حقائق و شراب و رحیق  
 و سلسبیل و می و بادیه واحد سخن را روی با صاحب دلان است  
 ای الدین يعلمون . . . و الذین يعلمون ای الدین او فوا  
 بعهد الله و میثاقه فی الیم المعهود یم الذی فیه دامت  
 النجم و نسفت الجبال یم یقوم الناس ای ایادی امر ملک  
 الناس لنصرة رب الناس فی سنة الشداد یم عسر بعد الفرج

الاعظم ای یوم طلوع شعری الذکر عن افق العهد لتربیع الناس  
بعد یوم الابهی و صعود جمال الحق الی سماء قدسه الرفیع  
الضیح • انتهى

### مطلب صد و سیزدهم - ابوت حقیقی

قوله الاحلی : ابوت حقیقی هدایت نفوس است پدر  
جسمانی سبب حیات جسمانی است و پدر روحانی علت حیات  
روح رحمانی فرق در میان تن و جان بی حد و بی پایان پس  
تو بکوش تا ابوت روحانی یابی و اولاد مننوی بجوئی قسم بآ  
اعظم که یک ولد روحانی بهتر است از صد فج اولاد جسمانی  
آن نور علی نور است و این شاید سبب رسوائی و افتضاح  
دریم نشور . . . ( لوح بافتخار آقا باباست )

### مطلب صد و چهاردهم - اعظام خدمات

قوله الاحلی : تمنای توفیق خدمات نموده بودی  
الیم اعظم خدمات نصیحت یاران است و هدایت گمراهان  
اعمال بها باید بشماره یکدیگر را بنصایح بحرمانه دلالت  
بر نیستی و فنا و حق پرستی و وفا و محویت در جمیع شئون

نمایند زیرا که اعظم آفات و اصعب عقبات راحه وجود است  
که از انسان استشمام گردد و ستایش خویش نماید و حمد و حیت  
خود خواهد این دلیل و بود است و شعله آتش موقود باری  
یاران را بمحویت و فنا خوانید تا سبب حصول عزت کبری شود  
و بغشوع دلالت کنید تا سبب وصول الی الله گردد و خلق  
را به هدایت کبری دعوت کنید تا علت تقرب الی الله شود  
فتور مخوانید و قصور مجوئید بلکه آنا فانا برانجذاب  
و اشتعال بیفزائید \*

### مطلب صد و پانزدهم

در لحن طهران و ایران فرموده اند قوله الاحلی :  
اگر از سر نهائی و ولایای ناکهانی و خسران میسن  
که دربی دارند خبر شوند فریاد و فغان آغاز کنند کسری به  
بیابانها نهند و واحسرتا گویند و اسواناه بلند کنند \*

### مطلب صد و شانزدهم

قوله الاحلی : چون بدیده به میرت ملائکه نمائی  
ذرات کائنات در موقع امتحانست تا به رسد بانسان علی -

الخصوص اهل ایمان تفاوت در اینست که از امتحانات وارده  
نور مبین درجه‌بین مخلصین برافروزد و ضمناً چون در دام بلا  
گرفتار گردند ناله و حنین بلند کنند و در روز اسیر صد هزار  
شبها ت کردند ۰۰۰ انتهى

### مطلب صد و هفدهم - شجره آدم

توله الاحلی : شجره حضرت آدم مقام بلوغ عالم است  
حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نماید  
سبب تأخر شد چنانکه پدر در مهربان خواست که طفل شیر  
خوار از لطف غذاهای گوارا تناول نماید لیکن معده شیر  
خوار هضم نتواند و نتیجه برعکس بخشد از غذای اصلی نیز  
باز ماند اغیار مانند ثمر و بار خام از درخت و در ساقط شود  
و نتیجه ندهد و وجودش نابود گردد و در شاک و نلال ابدی  
افتد <sup>ایر</sup> مانند میوه رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجره -  
فنائل کردند و درجه بلوغ رسند و جمیع شئون شجر را منظوی  
در حقیقت خود را مشاهده نمایند بیگانگان محرومند و آشنایان  
محرم خلوتگاه حی قیم آنان ساقطند و باران لاقت آنان -  
بی ثمر و اثرند و اینان مانند شجر ۰۰۰ انتهى

## مطلب صد و هجدهم - تبدیل زوجات

توله الاحلی ۰۰۰ از خدا خواهم که نجل کریم آقا  
 علی اکبر را شوی ربانیان بخشد و از تبدیل زوجات فراغت یابد  
 زیرا این قضیه منافی رضای الهی است و مخالف عدل و انصاف  
 عالم انسانی زیرا نساء نیز در احساسات جسمانی و روحانی -  
 مانند رجالند اگر زنی در روزی ضعیف جدیدی جوید این  
 حرکت دلیل بر نهایت بی عفتی است چون بحقیقت بنگری  
 رجال مانند آن ۰۰۰۰

## مطلب صد و نوزدهم

توله الاحلی : از وقایع طهران و ریشانی افکار ایرانیان  
 شرح مفصلی مرتب بود ۰۰۰۰ ولی این از عصیان خود  
 ایرانیان ملاحظه نمایند که این قوم چه بر سر یاران آوردند  
 چه خونها ریختند چه بنیانها بر باد دادند چقدر نفوس  
 شهید نمودند چقدر زنان اسیر کردند چقدر دغلان شیرخوار  
 بخنجر آبدار آزردهند جسمهای شرحه شرحه را سوزاندهند  
 ممکن نیست که هیچ عملی بی تأثیر ماند اگر دانه پاک در خاک



بیفشانی خرمن مبارکی بدست آید چون تخم کین در زمین کشته شود البته زوانی چنین حاصل خرمن کرده ملاحظه نمائید که این تم در چنین غرقاب لم باوجود استغراقی در بلا بسا بی سروسامان و خف و هراسان باز یاران راهد ف گلوله نمایند در همین چند روزه در صفحات قم جناب میرزا بابا خان را نصف شب در ب خانه در زدند و آن مظلوم با پسر - بنهایت محبت آن اشرار را درون خانه بردند و غایت حرمت مجری داشتند بنسخته گلوله ها بسینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و فریاد آوردند در صفحات عراق بین چه کردند باوجود اینکه چنگها بریده و دندانها ریخته باز اگر فرصتی یابند یتیم بدان جمیع یاران راهد ف تیر و شهید - شمشیر نمایند باوجود این اعمال و این نوایا البته خدا نیز چنین نماید \*

### مدلب صد ویستم - خراسان

قوله الاحلی : خراسان در ایام مبارک پرشعله بود و ممتاز از سایر اقالیم و بلدان ولی حال که آفاق پراشراق است ان اقلیم ساکن و بی بیداری ندا لهذا باید همتی نمود که از دشت و صحرا و کوه و بیدای آن کشور ندای بابها الابهی

بلند شود پیش از صعود جمال قدم روحی لاجبائها الفدا -  
 بعبد البهاء امر فرمودند که از لسان مبارک تحیت و خطاب  
 بخراسان بنگام این بود که این خطاب مرتّم شد که عنوانش  
 اینست " ایا نفعات الله مرّی معطّره باری بسیار بکشید که  
 احبای خراسان مانند بحر جوش و خروش آیند و گوی سبقت را  
 در میدان محبت الله بچوگان همت بریايند . . . "

مدالب صد و بیست و یکم - بنای

مشرق الازکار

توله الاحلی - مسرت و فرح قلب حضرت افنان بسیار  
 سبب روی و روحان عبد البهاء شد که الحمد لله آن قلب مبارک  
 مسرور و شادمان است و جمیع یاران رحمانی در میان مشرق الازکار  
 فن و شادمانی نمودند اینست اصل " زیرا انشراح صدور -  
 دوستان از برای این عبد موهبت رحمانی است و نهایت آمال  
 همه آن نفوس در آستان مقدس مقبول و محبوسند و حضور جناب  
 مستدّاب جنرال فی الحقیقه دلیل بر نهایت حمایت مینمایند  
 و این از امور غریبه است که بتصور نیاید ادا کسی چنین همتی  
 و حمایتی و رعایتی و عدالتی بخاطر نماید این مجرد از تضرعات  
 این عبد در نیم شب و وقت اسحار است بهمچنین از استعداد

واستحقاق احبای عشق آباد که مشرق الافکار باین حریت  
در آن دیار تاسیس گردد . . . . .

مداللب صد ویست ودهم - خطا پوشی

قره الاحلی : اگرچنانچه از بعضی دوستان قصوری  
صادر گردد دیگران باید بذیل ستر پیوشند و در اکمال نواقص  
او بکوشند نه اینکه از او عیبجوئی نمایند و در حق او دلست  
و خواری پسندند نظر خطا پوشی سبب بصیرت است و انسان  
پر هوئی ستار هرینده پر معصیت پرده داری شأن و حوثر است  
نه انسان پر دانند و عوثر احبا چون گلهای گلشن عنایتند  
هرچند هر یک رنگ و بوئی خاص خویش دارند ولی وحدت  
فیش نیسانی و وحدت شمع آفتاب آسمانی و وحدت ارزش بوستان  
جامع این اجناس و انواع است و سبب وحدت در مبدع و معاد  
پس نباید در باختلاف احساسات جزئیة نمود بلکه باید  
نظر بوحدت اصلیه کرد و قل کل من عند الله گفت و از شرور نفس  
و هوئی نجات یافت . . . . .

+++++

+++++

++++

## مطلب صد و بیست و سوم - خضراء

در لوح احبای خضراء ( سبزوار ) نازل قوله الاحلی :  
..... غیرا در لسان عربی زمین است و خضرا سپهر بر سن  
جمال مبارک روحی لا حباه الفداء انکشور را خضرا تسمیه  
فرموده اند لهذا باید یغین و عنایتش آن زمین آسمان گرد د  
و آنکشور مطلع به تابان .....

## مطلب صد و بیست و چهارم - فاران

در لوح احبای فاران ( تون - فردوسی ) میفرمایند  
توله الاحلی : فاران جبلی است که نور حقیقت ازان طلوع  
نمود و از محبت الله فرزان یافت مهبط انوار شد و مطلع آثار مشرق  
اسرار گشت و مخالف ابرار حال از لسان قدس این نام مبارک بآن  
بلد عنایت شده تا این فاران جلوه گاه آن فاران کرد و این  
اتلیم مطلع مواهب رب رحیم شود .....

## مطلب صد و بیست و پنجم - خیر القری

در لوح خیر القری نازل قوله الاحلی : خیر القسوی

انشاء الله ام القرى گردد یعنی مردن انتشار انوار حقیقت شود  
وتعالیم الهی با طرف و اکاف منتشر شود کلمه الله مرتفع  
گردد . . . . .

مطلب صد و بیست و ششم - جذباء

در لوح احبای جذباء ( طبرس ) نازل قوله الاحلی :  
ای من جذبان حق جذبارا ان جذاب باید و نار محبت الله را  
التهاب شاید جذب از خواص قوه مغناطیس است . . . . .

مطلب صد و بیست و هفتم - تربت

در لوح احبای تربت (حیدریه) (۱) نازل قوله الاحلی :  
با صدملاح این نام در عرف لسان فارسی تربت بمنصی مرقد منور  
و خاک معدن است چنانکه گویند تربت حضرت سید الشهداء

---

۱- تربت اسم د و محل در خراسانست یکی تربت حیدریه که  
قبر سلطان حیدر تونی از عرفای معروف در آنجاست و دیگری  
تربت جام که قبر شیخ احمد زنده پیل المعرفاء معروف بشیخ جام  
در آنجاست و تربت جام میگویند .

عليه السلام حال چون اين ديار باين نام مبارك مشهور است  
بايد مرقد موهبت گردد و خاك پاك پربركت .

مطلب صد ويست و هشتم

پشيماني و حزن برآي ذات احديت نيست

در ليج ميرزا يعقوب شهيد برادر خواجه ربيع كاشاني  
نازل قوله الاحلى: . . . پشيماني و حزن در حقيقت ذات احديت  
ممتنع و محال است اين ندامت و حزن در عالم امر است نه در  
عالم حق در حقيقت كائنات و در مجالي اسماء و صفات است نه  
در هویت الهیه از برایاگر تشویش و اضطراب و انكسار حاصل  
شود ظهور شعاع مختل گردد وليكن در حقيقت آفتاب ابد ا  
انتلابی نه .

مطلب صد ويست و نهم - اهميت تبليغ

در ليج اديب قوله الاحلى : لعمر الله لو هديت  
احدا من عباد الله خير لك من سلطنة الارض وتعلقك ما عليها  
ان ربك لهو الشاهد الكافي العظيم

## مطلب صد و سی - واقعه اصفهان

قوله الاحلی : ۰۰۰ احبای الهی از واقعه اصفهان  
 بسیار متحسرنند و متأثر لابد قلوب اصفیاء از توهین اعدا محزون  
 گردند ولی چون بتحقیق نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم  
 دلیل و برهان بر برزخ کواری آن نفوس مبارکه و برهان عزت ابدیه  
 برای شهدا<sup>۹۶</sup> روحی لهم الفداست در ایام امویین آثاریکه در  
 قتلگاه بود بکلی محو و نابود کردند و آن صحرا را شخم  
 و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال برایین  
 منوال قتلگاه مفقود الاثر بود و امویین نگهبان گذاشتند که  
 مبادا کسی از یگرسخی بتواند زیارتی نماید در این هفتاد  
 سال ابداً تقرب بقتلگاه ممکن نبود اگر نفسی منتهی مؤمن  
 بود از ده فرسخی توجه بقتلگاه میکرد و زیارت می نمود این  
 نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت امیر  
 علیه السلام را بهمین منوال محو و نابود نمودند پس از آنکه  
 بنی عباس خلافت بنی امیه را محو نمودند و بر سر سلطنت  
 نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبان حضرت  
 آناری بنا نمودند که دلالت بر موقعیت آن مینمود بعد از  
 مدت مدید متوکل عباسی نیز حکم مبرم صادر کرد که دوباره

آن مقامات مقدسه را ویران کنند باز بکلی محو و نابود نمودند  
و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند حتی از ده فرسخی -  
نمیگذاشتند کسی نزدیک برود تا آنکه حکومت و وزارت و مبادرت  
بدست آل بویه افتاد و آل بویه از محبان حضرت سید الشهدا  
و وحسی له الفدا بودند و چون نفوذ و قدرتی حاصل کردند  
از برای خلافت بنی عباس، نفوذی نگذاشتند امور جمیعاً در  
دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بخود مشغول در  
زمان آل بویه در و باره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد حضرت  
امیر را دفعه ثالثاً افساء نمودند حتی عضدالدوله که از اعظم  
رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی  
گرفت و در خوابه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضدالدوله بود  
آنروز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان  
بعد از اضمحلال تام در و باره علم برافراختند و آن روز در قصر  
عضدالدوله در خارج بغداد بنم طرب آراستند و با چنگ و  
چفانه و نغمه و ترانه پای کویان دست افشان و کف زنان روز را  
بعضر رسانیدند بعضی از حاضرین وزراء که ایرانی بودند از  
عضدالدوله خواستند نمودند که امروز تجدید سلطنت ایران است  
و سزاوار نهایت شادمانی الحمد لله بنم طرب از هر جهت  
بریاست لهذا رجاء مینمائیم که اذن و اجازت فرمایند که بر حسب  
عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر بمیان



آید عضدالدوله گفت آن شرب الراج مقبول بالمطر نم  
باران یعنی خواران خوشست - خواست عذر بخواند بعد  
از ساعتی ابری ظاهر شد و باران شدیدی بارید گفتند ایها  
الملك باران نیز بازید قضا و قدر اجرای امر تو نبود دیسگر  
مانسی نماید خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بد و رآمد  
در این اثناء عضد والدوله بیمار شد و وجع شدیدی در امعاء  
حاصل گشت قریب بصبح از حیات نا امید گردید سؤال نمودند  
که ای شخص جلیل چه وصیتی داری بفرما گفت ما اغنی عنی  
مالیه هلك عنی سلطانیه هیچ وصیتی ندانم جز يك وصیت  
مرا در آستان حضرت امیر نظیر پاسبان دفن کنید و بر قبر من  
بنویسید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصیه حال ملاحظه کن  
چه خبر است لهذا یقین بدان که آن اجساد مطهره چنان  
مرتفع گردد که با کیوان همعنان شود در امر الله نفس -  
خرابی سبب آبادی است و حقیقت ذلت سبب عزت کبری و  
بی نام و نشانی نشانه عظمت عظامی ذرهم فی خوضهم یلعبون  
وعلیک البهائم الابهی •

## مطلب صد و سی یکم - وزیر بی نظیر

قوله الاحلی ۰۰۰۰ اما مسئله حضرت وزیر بی نظیر وایک  
 درویش بینوائی داشتیم از ادالی بلرچستان نا، مبارکش محمد  
 خان و از مشرفین آن زمان و از یارهای بنانی مرعوم پدر حضرت  
 وزیر محترم بود محمد خان مذکور عنم حضور نمود با هموان  
 مرور کرد حضرت مرحوم اعلی الله مقامه فی جوار رحمتہ الکیبری  
 محمد خان مذکور را در خانه راه دادند نظر با شنائی که در  
 عالم درویشی داشتند با و فرمودند چون بحضور حضرت  
 مقصود رسی استدعا نما که دعائی در حق من فرمایند تا خدا  
 اولادی بمن بخشد محمد خان چون بحضور رسید عرض کرد  
 جمال مبارک فرمودند چون رجوع نمائی بطهران عبور کن و  
 خدمت شخص جلیل عرض کن که ما دعائی در حق تو نمودیم و  
 این نقل را بایشان بده تا میل فرمایند و یقینا و حتما دعا  
 مستجاب خواهد شد کشت محمد خان چون به اهران رسید خدمت  
 ایشان رفتواین پیام را برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرد  
 و بیلوچستان رفت و جمیع مایملک خویش را بتمامه با اولاد خویش  
 خویش بخشید و فردا وحیداً عنم حضور در ارض مقدس نمود و در  
 نهایت آزادی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات

کمان بظهران رسید و بحضور شخص جلیل شتافت و محرمانه در خلوت ملاقات کرد دید طفلی نیکو شمایل در آغوش مشارالیه است فرمود محمد خان اینست آن طفل موعود که الحمد لله بحیز وجود آمد خواهرش ثانی نام که این طفل در صون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا هیچ تسلی خاطر ندادم مگر این طفل حال آن طفل حضرت وزیر بی نظیر است (۱) و چون خان مذکور ساحت اقدوسه رسید خواهرش مشارالیه عرض کرد بجهت موفقیت و مصونیت آن ذات محترم دعا فرمودند و

عليك البهاء الابهي ع ع

مدالب صدوسی و دم - درباره عنوان الواح

قوله الاحلی : لوح میرزا احمد درواشنگتن -

هو الله

ای ثابت بر پیمان در خصوص عنوان هو الله در مکاتیب مرقوم نموده بودید از این کلمه مراد اینست که کسی بخیب بحت راه ندارد السبیل مسدود والذاریتی ممنوع در

است

(۱) مقصود مستوفی الممالک است که وزیرنا مرالدینشاه بوده

عالم کل باید بمن ینظره الله توجه نمایند اوست مطلع الوهیت  
ومظهر ربوبیت مرجع کل ومسجود کل ومسبوع کل والا آنچه  
در تصور آید آن جوهر الجواهر وحقیقه الحقائق نیست بلکه  
مجرد تصور انسانست ومحاط است نه محیط لهذا نهایت  
باوهام راجع انتهى

مطلب صدوسی وسم - مقصد تحیت است

ای بنده الهی در بعضی نامه ها آخرش وعلیک البهاء  
مترجم ودر بعضی وعلیک التحیة والثناء مترجم مقصدی در این  
نیست مقصد از هر دو در تحیت است انتهى

مطلب صدوسی چهارم - ترجمه آثار

قوله الاحلی ۰۰۰۰ فی الحقیقه ترجمه بسیار مشکل  
است انسان باید در فنون علمی و دینی و حکمت الهی و فلسفه  
حالیه اروپا و اصلاحات حکمیه و تعبیرات فنیسه نهایت  
مهارت را داشته باشد . انتهى

\*\*\*\*\*

## مطلب صد و سی و پنجم - حواریون

قوله الاحلی : حضرات حواریون عریان و نائی برهنه

داشتند و ترویج تعالیم حضرت مسیح مشغول بودند .  
 اینست صفت مقربان درگاه کبریا و چون چنین باشد بیان در  
 نفوس تأثیر کند والا اگر نفسی راحت و آسایش جوید و خوشی  
 آرایش طلبد و ترویج انجذاب و انقطاع خواهد و مهملت  
 نام برد از این دو با هم جمع نشود زیرا راحت و جانفشانی  
 کامرانی و بی سروسامانی مجموعی و پریشانی شوای نفسانی با  
 انجذابات وجدانی جمع نگردد البته هر نفسی در این سیل  
 پیوند و جمال ابهی جوید پریشان گردد و بی سروسامان شود  
 لکن این پریشانی شادمانی ابدی است و ناکامی سرمدی  
 . . . . بصیرت فیلیپس اگر ملاقات نمودی بکوساحل دریا -  
 رسیدی و امواج بحر عرفان مشاهده نمودی دیگر عجب -  
 از هلمات چهار هزار ساله دیدن چه ثمر دارد بلکه وقت  
 ضایع نمودن است نهیة النهایة انسان یکی از او هم پرست  
 های چهار ساله <sup>هزار</sup> میشود ثمر دیگر ندارد درخت کهنسی که  
 پوسیده و از ثمر افتاده سایه اش نشاید باید در سایه نهال  
 بی ثمر آید که بدایت ثمر است و روز بروز درخشونماست

آن شجر که سن ثمر خود را داده حال از ثمر باز ماند ۰۰۰ انتهی

### مطلب صد و سی و ششم - لا تجمع الضدان

قوله الاحلی : سؤال از لا تجمع الضدان فی الخوان  
 نموده بودید ضدان مراد طعمه و اغذیه غیر موافقه بایکدیگر  
 است ولی تعیینش مشروط بطب قدیم و جدید نفی نموده  
 مقصود اینست که اگر در طعام متضاد بایکدیگر در سفره واحد  
 حاضر تناول بجائز نه و این بحسب امزجه و ضعف و قوای معده  
 است مثلاً در مزاج ضعیف و غذای ثقیل یا در طعام باره  
 و یا در نوع حار موافق نیاید و با اینکه طبیعت نفسی در نوع  
 از طعام مخصوصاً را تحمل نتواند و یا در نوع طعام که سبب  
 سنگینی یکدیگر شود جمع اینها جائز نه و تعیینش راجع  
 باطباءست هر چه را اطباء بجهت هر نفسی جمعش را جائز  
 ندانند ضدان باشند و همچنین سؤال از برزخ بین عالم  
 جسمانی و عالم روحانی نموده بودید که بین جماد و نباتات  
 و بین نبات و حیوان برزخی زمانی موجود آیا بهمچنین برزخی  
 زمانی مابین عالم جسمانی و عالم روحانی بعد از صعود موجود  
 است یا نه بدان که روح مقدس از زمان و مکانست برزخ نیز  
 روحانی و مجرد از عالم امکانی و عليك التحية والثناء ع

## مطلب صد و سی و شش - ملک خان

توله الاحلی: ۰۰۰۰ در این جهان هزاران سیاسیون

آمدند و رفتند و نشیمنها را بسیار مهم در روی زمین نمودند و الان لاتجد لهم ذکرا و لا اثرا ملک خان علیه - الرحمة والرضوان پنجاه سال بنشریات سیاسی پرداخت و ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکار گشت - عاقبت دیگران در میان آمدند و های و هوی بلند نمودند و زحمات پنجاه ساله و در بدری و آوارگی او این شد که در وقت شدت مرگ آنچه نوشت و خواست کیسه یک نفر از رفقای ایران در وقت وفات حاضر شود و وصیتهای آن آواره را بشنود ممکن نشد در او تل در نهایت یار و ناامیدی و کله از یاران فوت شد رحمة الله علیه فی الحقیقه آن بیچاره از منصب عظمی و لقب نظام الدوله و عزت و اقبال در ایران محروم شد و در جهان سیاسی طرفی نسبت و ثمری ندید و نامی که منتهی آرزوی او بود نیافت مایوس و محزون از این عالم رفت و هر یک از جمهوری طلبان خود را اعظم از او می شمرد

مطلب صد و سی هشتم - رب الباب

قوله الاحلی (۱) : . . . . . تداییق رب الباب باسم

مبارک بسیار این تطبیق محل تحسین است و همچنین تطبیق  
بهی الابهی باسم اعظم در اصطلاح کور سابق بسیار موافق  
وهذا الهام بن الله اما قابل التوب را بقال التوب اگر  
تبدیل فرمائید شیرین تر و موافق تر گردد . . . . . انتهى

مطلب صد و سی و نهم - محفل شور نیویورک

در لوح محفل شورای نیویورک . . . . . قوله الاحلی :

در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقم نموده بودید که  
در میان احبا اختلاف است سبحان الله بکرات و مرات از قلم  
عبدالبهاء بناری و سنن صریح قانع صادر که مقصود در نبوات  
از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است

(۱) نگارنده گوید رب الباب که عدد ۲۳۸ میشود با عدد

اسم مبارک جمال قدم یعنی حسین علی مطابق است  
و نیز عدد بهی الابهی که ۶۶ میشود با عدد الله که در کور  
اسلام اسم اعظم بود مطابق است .



و باید عقاید کل مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد اما نام من  
 عبد البهاء ذات من عبد البهاء صفت من عبد البهاء حقیقت  
 من عبد البهاء ستایش من عبد البهاء زیرا عبودیت جمال مبارک  
 اکیلی جلیل من است و خدمت کل بشر آئین دیرین من از فضل  
 و عنایت جمال مبارک عبد البهاء رایت سلج اکبر است که در اوج  
 اعلی موج زند و موصیبت اسم اعظم مصباح سلام عام است و بنور  
 محبت الله درخشد منادی ملکوتست تا شرق و غرب را پیسدار  
 نماید و صوت دوستی و راستی و حقیقت پرستی و آشتی است که  
 ولوله در آفاق انداخته و هیچ اسمی و رسمی و ذکری و نعمتی  
 جز عبد البهاء ندارد و نخواهد داشت اینست آرزوی من و  
 اینست اوج اعلای من و اینست نهایت قصوی من و اینست حیات  
 ابدیه من و اینست عزت سرمدیه من آنچه از قلم من جاری هم  
 را بگوئید اینست تکلیف کل لهذا یاران الهی در عبودیت  
 حق و در خدمت بشر و خیرخواشی عالم انسانی و محبت و مهربانی  
 رحمانی عبد البهاء را موافقت و معاونت نمایند . ای یاران  
 الهی الفاظ بظهور جمال مبارک منسوخ شد و معانی مشهود  
 گشت زمان مجاز گشت و حقیقت جلوه نمود باید عبودیت مجسم  
 شد و محبت مشخص گردید و روحانیت مصورشده و رحمانیت محقق  
 ..... ای یاران الهی زنهار زنهارا را از اختلاف زیرا بنیان الهی

از اختلاف برافتد و شجره مبارکه از ریاغ-اختلاف از ثمر بازماند  
 گلشن توحید از زمهریر تباین افکار پژمرده گردد و نثار  
 محبت الله افسرده شود ای یاران الهی عبدالبهاء مظهر  
 عبودیت است نه مسیح خادم عالم انسانی است نه رئیس مفقود  
 است نه موجود فانی محض است نه باتی و از این مباحث نتیجه  
 و ثمری نه . . . . ای احبای الهی هر نفسی باید مردم را  
 بعبودیت عبدالبهاء خواند نه مسیحی و هیچ نفسی نباید  
 سرا و جهر مخالف و مباین تعالیم عمومی قنطلق نماید و نباید  
 عبدالبهاء را ذمهور ثانوی مسیح داند بلکه او را مظهر  
 عبودیت و مرکز وحدت عالم انسانی شمرد و منادی حق در  
 جمیع آفاق بقوه روحانی داند و مبین کتاب بنش الهی شمرده  
 و فدائی هر یک از احباء الله در اینجهان فانی داند . . .  
 انتہی

### مطلب صد و چهل - ثبوت بر میثاق

حواله ای احبای الهی دور دور ثبوت است  
 یوم یوم رسوخست از جهتی نفحات قدس در مرور است و از  
 جهتی سمم شبهات در عبور است انوار عدلیم است که  
 مشرق از افق مبین است و اسرار قدیم است که در کتاب کریم

است شعله میثاق است که محرك اهل آفاق است دولت جاوید  
 است که ظاهر و دید است وقت پریدن است و زمان دیدن  
 نه شنیدن بانگ بانگ الهی است که از ملکوت قیب میرسد  
 و صوت صوت رحمانیست که از جبروت خفی می آید تائید ملکوت  
 ابهی است که متتابع است و توفیق افق اعلی است که مترادف  
 است پس قدم را ثابت نمائید و قلوب را را بسخ در نشر نفحات  
 قدس تیام نمائید و بر نشر روائع انوار بکوشید تا روی را در  
 ملکوت ابهی روشن نمائید ع

### مطلب صد و چهل و یکم - بریکول

بعد از صعود بریکول نازل شده ترله الاحلی :  
 ولا تحزن من صعود عزیزى بریکول لانه عرج الى الحديقة ..  
 النوراء فى ملکوت الابهی جوار رحمة ربه التبرى وینسادى  
 باعلى النداء یا لیت قومی یعلمون بما غفرلى ربي وجعلنى  
 من الفائزين یا عزیزى یا بریکول این وجهك الجمیل این لسانك  
 البلیغ این جبینك العبین این جمالك المنیر یا عزیزى یا  
 بریکول این تلهبك بنار محبة الله واین انجذابك بنفحات الله  
 واین بیانك بالثناء على الله واین قیامك على خدمة امرالله  
 یا عزیزى یا بریکول این عینك الجمیل این شرك البسیم

اين خُذك الاصيل اين قدك الرشيقي يا عزيزي يا بريكول  
 قد تركت الناسوت وعرجت الى الملكوت وفزت بفيض اللادوت  
 ووفدت على عقبه رب الجبروت يا عزيزي يا بريكول قد تركت -  
 المشكاة الجسمانيه والزجاجة البشرية والعناصر الترابيه  
 والعبيشة الناسوتيه يا عزيزي يا بريكول فتوقدت سراجا في  
 زجاج الملاء الاعلى ودخلت في الفردوس الابهي واستظلمت  
 في ظل شجرة طوى وفزت باللقاء في جنة العاوى يا عزيزي  
 يا بريكول قد غدوت طيرا الهى وتركت الوكر الترابى وطرت  
 الى حدائق القدس الملكوت الرحمانى وفزت بمقام نورانى يا  
 عزيزي يا بريكول قد صدحت كالطيور ورتلت آيات رحمة  
 ربك الخفور وكنت عبدا شكورا ودخلت في سرور وحبور يا عزيزي  
 يا بريكول ان ربك اختارك لحبه وهداك الى حيث قدسه -  
 وادخلك في حديقه انسه ورزقك بمشاهدة جماله يا عزيزي  
 يا بريكول قد فزت بحياة ابدية ونعمة سرمدية وعيشه راضيه  
 وموهبته وافيته يا عزيزي يا بريكول صرت نجما في افق العلى  
 وسراجا بين ملائكة السماء وروحا حيا في السالم الاعلى وجالسا  
 على سرير البقاء يا عزيزي يا بريكول اسئل الله ان يزيدك قربا  
 واتصالا ويهنيك فوزا ووعالا ويزيدك نورا وجمالا ويعطيك  
 عزا وجلالا يا عزيزي يا بريكول انى اذكرك دائما ولا انساك  
 ابدا وادعوك ليلا ونهارا واراك واضحا وجهارا يا عزيزي

مطلب صد و چهل و دم - اطاعت حکومت

در لاج حاجی میرزا محمد افغان پسر حاجی وکیل -

الدوله نازل قوله الاحلی :

از احزاب موجوده در ایران کسیکه از حکومت اطاعت و

تسکین دارد حزب الله است زیرا نه بتلویح بلکه بنص صریح

مامور باطاعت حکومتند و وقت بدولت بلکه بجانفشانی بجهت

عزت ابدیه عالم انسانی و اگر چنانچه نفسی از احباب بمنصبی

رسد و مشمول نظر عنایت اعلی حضرت شهر یاری گردد و بماموریتی

منصوب شود باید در امور موکوله خویش بکمال راستی و یابی و

صدق و عفت و استقامت بکوشد و اگر چنانچه ارتکابی کند و

ارتشائی نماید مبعوض درگاه کبریاست و مغضوب جمال ابهی

و حق و اهل حق از او بیزارند بلکه باید بمثونه و مواجب خویش

قناعت نماید و راه صداقت پوید و در راه ملک و ملک جانفشانی

فرماید اینست روش و سلوک بهائیان و هر کس از این تجاوز کند

عاقبت بخسراش مبین افتد . انتهى



## مطلب صد و چهل و سوم - ثبوت و میثاق

نیویورک جناب مستر ~~مسیح~~ مکات علیه بهاء الابهی

هو الله

ای د و نفس محترمه نامه شما رسید الحمد لله سرور و

بر روح و روحانید و محفوظ و مصون در صون حمایت رحمن

امروز نفس ثابت بر میثاق از فیوضات روح القدس در پروازند

و نفس متزلزل مخمود و خاموش و گرفتار هزار غم و آلام چراتائید<sup>ت</sup>

ملکوت ابهی از آنان منقطع و از انوار شمس حقیقت محروم و از

نفحات روح القدس مأیوس مانند نفوسیکه بعد از مسیح قیام

پرتشویش افکار نمودند و هر یکی نفوس را با انواع حیل اطراف

خود جمع کرد - و عاقبت خائب و خاسر و مأیوس شدند چرا

که مبادیشان مانند شجر بی ریشه بود یا مثل کف دریا شجر

بی ریشه هر قدر قوی و قطور باشد عاقبت برافتد و کف دریا

هر قدر عظیم باشد عاقبت محو و نابود گردد اربوس با طریق

اسکندریه یک میلیون و نیم نفوس را حول خودش جمع کرد حتی

امپراطور را جذب نمود اما چون اساس متین نبود محو و نابود

گردید ناقضین که عبارت از عده نفوس مستضعفینند چه خواهند

کرد سی سال است می کوشند عاقبت چند نفوس بیپوش

و چند زنهای خفیف المشرب را بخود شبانمترق کردند عنقریب خواهید دید که این نفوس معدوده نیز متفرق شوند امریکا عجیب است وقتی در گرین عکا رفتم دیدم شخصی هندوی بت پرست مهملی بد هیئت که فی الحقیقه حیوانات نزدیک او نمی آمد جسمی را دور خود جمع کرده و يك درخت دوری را انتخاب نموده و صبحی پیش از طلوع آفتاب با جمعی از زنان پای برهنه رو بآن درخت میزدند خسته و مانده میزدند و در آنجا روی خاک می افتند گانه بتی از بتهای هند را میپرسیدند ایامی نگذشت الا آن شخص از این نفوس چند نفر بانواع حيله تكدی کرد و مراجعت هند نمود مقصود اینست هر صدائی که در امریکا بلند گردد لابد چند نفر حول او جمع شوند اما احبای شرق مثل جبال راسخه ثابتند سی سال است آنچه ناقضین کوشیدند نتوانستند رخنه ئی نمایند حتی خوشرو اقوام خوشتر را نتوانستند متزلزل نمایند اینست که در ایران البته بیست هزار نفر بهائی گشته شد و امتحانات شدیدی بمیان آمد لکن الحمد لله احدی از احباب نلغزید ناقضین در امریکا جز تعلق و اظهار محبت کذب کاری ندارند ملاحظه کن که بسر بیچاره لوا چه آورده و به بیچاره لوا چه بیوفائی نمودند باری نظر بمبادی نکید نظر به نتایج کنید هر -

باطلی اسم حق برزبان راند حتی اعدای مسیح با اسم حق تکذیب و تکفیر مسیح مینمودند که این هادم ناموس است و کاسر سبت و سناشر نفوس فاسقه است هر چند این کلمه بظا در حمایت توراة بود و مراعات شریعة الله و لکن فی الحقیقة مراد هدم بنیان الهی و تحقیر مسیح ملیح و هر چند مراد آنان حمایت شریعت بود و لکن مقصود از آن باطل بود باری شما میدانید که من هر نفوسی را چقدر رعایت نمودم و چقدر رحمت نمودم و چه قدر مهربانی نمودم عاقبت دیدم امر الله رسوا میگردد من سه هزار لیره که بجهت مصروف سفر با آمریکا جمع نموده بودید قبول نمودم و در سفر آمریکا از نفسی چیزی نپندیرفتم بند ملاحظه گردید که بعنوان های مختلف خفیا چه حرکات نامناسب واقع ملاحظه کنید که بر من چه گذشت مرا مراد چنان بود که استغنائی بنندگان الهی ظاهر گردید شما میدانید که از نفسی چیزی قبول ننمودم و بموجب نصیحت مسیح عمل نمودم که از شهری که بیرون میآئید حتی غبار آن شهر را از کتف خود بتکانید با وجود این حرکات نامناسب را تحمل نمودم همه مهمان من بودید و هر روز خرجی میدادم و نهایت نوازش را مجری میداشتم و بعد هم بکل مصارف کلیه دادم حال با وجود همه این محبت ها این بود جزای من دیگر جزای دیگران که چنین محبتها ننمودند چه خواهد شد بداری میثاق مانند دریاست که وحدت بهائی را حفظ مینماید



و این نفوس مانند کف است موقت حرکتی مینمایند ولی مانند پیهونای  
 اسخریوطی و عونه یهودا و نفوسیکه موافقت بیهودا نمودند  
 عنقریب مانند کف دریا نسیا منسیا خواهند شد ولیکن دریای  
 میثاق باقی و برقرارزیرا وحدت بهائی را محافظه مینماید  
 حال شما بکمال قوت برترویج میثاق قیام نمائید و بمستضعفین  
 این مسائل را بفهمانید که طوایفی که بعد از مسیح مخالفت  
 با نص صریح مسیح نمودند که فرمود انت الصخرة و علی هذا  
 الصخرة ابني کنیستی بگلی از نفثات ریح القدس محروم  
 شدند و محو و نابود گردیدند امروز رب الجنود حامسی  
 میثاق است و توای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم -  
 میثاق و فرشتههای ملکوتی مروج میثاق بلکه اگر بدیده بصیرت  
 نظر شود جمیع قوای عالم بالنتیجه خادم میثاق در استقبال  
 ظاهر و آشکار خواهند گشت با وجود این این ضعفها خواهند  
 کرد اشجار عظیمه که ریشه ندارد و از رشحات سحاب رحمت  
 نصیبی ندارد درام نکند تا چه رسد بگیاههای ضعیفه ملاحظه  
 کنید که تیا سوفیها چه عریده در اروپا و امریکا انداختند حال  
 روز بروز در تحلیلند زیرا اساس چنانکه باید و شاید متین  
 نبود دیگر ناآمین چه خواهند کرد باری آن روزهایی را  
 که در خانه شما مهمان بودیم هیچ فراموش نمیشود زیرا

از فیوضات الهیه و نفثات روح القدس عبدالبهاء چنان اهتزاز  
 داشت که از خاطر نرود از خدا خواهم که بار دیگر آن ایام  
 عودت نماید آن خانه را تا توانید نفروشید بگدازید آن اثر  
 از شما باقی بماند من بسیار در فکر شما هستم و شمارا يك شعله  
 شدیدی میخواهم تا جمیع اطراف را گرم و روشن نمایند  
 تا در جسم انسان توه حرارت شدید نباشد نشو و نما چنانکه  
 باید و شاید حاصل نگردد و ملکوت ابهی تضرع و زاری مینمایم  
 و در هر دمی شمارا تأییدی جدید میدالیم مستر مکات را  
 بیانی پدرسی خواهم و فصاحت و بلاغتی بولسی و نفع محترمه  
 مستر فیکتوریا رول و مستر روی هریک را از قبل من نهایت محبت  
 و مهربانی ابلاغ دارم امیدم چنانست که بخدمت ملکوت الله  
 موفق گردند و هر روزی قوتی جدید یابند و علیکماالبهاء -  
 الابهی ۲۴ تموز ۱۹۱۹ ع

مطلب صد و چهل و چهارم

اسکندریه جناب حاجی میرزا حسن علیه بپاء الله الابهی

حوال الله

ای بنده جمال ابهی نامه که بتاريخ ۵ رجب ۱۳۲۵

مورخ یود رسید بسیار از مضمونش مسرور شدم زیرا برهان

قاطع بر خیرخواهی آنجناب در حق جناب حاجی آقا محمد  
 بود صد آفرین یاران الهی باید دریم مصائب غمخوار یکدیگر  
 گردند و در خلاص دوستان عقد مشورت کنند و بقدر امکان سبب  
 آسایش جان و وجدان همدیگر گردند احبای الهی در جمیع  
 حقوق مشترکند وفي الحقیقه حکم يك نفس دارند شريك زبان  
 نماید کل زبان کرده اند شريك سود نماید کل سود نمایند زیرا  
 روابط محکم است و سایر وحدت حال مستحکم اما در خصوص  
 خرطومی مرتقم نموده بودید خداوند عاقبت داغ بر خرطوم او  
 نهاد چنانچه میفرماید سنسه علی الخراطم آن پینامی که  
 بواسطه شما فرستادم که با و برسانید گوشه ای با و میگرفت و  
 تعلقی با و داشت اما آن ابله ملتفت نشد زیرا منتظر این بود  
 که عبدالبها بملکوت ابهی شتابد و مظهر نقض عجلا جدا در  
 مقام عبدالبها استقرار یابد حکایت سلیمان و عجلا جدا  
 و خرطومی وزیر وزراء گردید و وکیل و کلاء شود هیئات هیئات  
 لما تعدون هنوز باقی دارد حکایت روضه خون عمر بخاطر  
 دارد باری آنان هر قدر متزلزلند الحمد لله شماها ثابت  
 و راسخ و هر قدر آنها جاهلند شماها دانا و عاقل یاران  
 الهی شريك مقام شعوب روی زمین است و مقابل جمیع اسم  
 عالم چون بنیان متین و کم رجل یعد بالف حال الحمد لله  
 با وجود این حزب یحیی و امت نقض يك واحبای الهی هزاران

آن بیخردان عده معدودات و در نهایت کثافت و اضمحلال  
 بعد از صعود بایامی چند مرقم گردید و آنجناب نیز مطالعه  
 فرموده اند فسوف تری النا قضین فی خسران مبین اینست که  
 آثار نکبت کبری احاطه نموده از این حد و درجه بدتر خواهد  
 شد بمقامی خواهد رسید که سلاله آنان انکار انتسابشان پآنان  
 نمایند و بجائی روند که کسی نداند و نشناسد که آنها از سلاله  
 آنانند و هدا غیر مکذوب و امر محتم یاران بچشم خود خواهند  
 دید بقول پیشینیان سامری کیست تا مقابلی باسد و بیضا نماید  
 و خوار عجل و رسمان سحر چگونه مقاومت شعبان مبین کند و قل  
 جاء الحق و زهدق الباطل ان الباطل کان زهوقا ع

مطلب صد و چهل و پنجم

هو الله

ای ثابت بر عهد الهی آنچه مرقم نمودید ملاحظه  
 گردید و مشاهده شد و معانی معلوم گردید حمد کن حضرت  
 یزدان را که از جام کوثر الهی سر مستی و بر عهد الست ثابت  
 و راسخ معدن حب جمال مبارکی و مخزن لطف رب قدیم  
 وحدك لا شريك لك از خدا بخواه که بر این مقام ثابت و مستقیم  
 مانی و این حبل متین متمسك و از هر آفتی امین ملاحظه در

جناب ورقا و حضرت روح اللی فرما روحی له الفدا آن طفل  
 خرد بکمالاتی متصف بود که پیران سالخورده عاجز و انتطاع  
 و انجذابی ظاهر شد که نفوس مقدسه مات و متحیر ماندند  
 سراج جانفشانی را در زجاج قربانی در سبیل رحمانی چنان  
 برافروخت که شعله اش تلوب اهل ملاء اعلی را بسوخت و  
 روشنائی شیر عالم را منور و رائج طیبه آن گل بوستان انتطاع  
 عالم را معطر نمود ای یاران الهی این نفوس سزاوارندگی  
 جمال مبارکند که بمبارکی اسمشان جهان و جهانیان عنقرب  
 در شارت روحی لهما الفداء و کینونتی لهم الفدا تا بحال  
 کودکی باین فرزانی و باکمال قوت و بی باکی جام شهادت  
 را درین محبت حضرت احدیت ننوشید و زهر قتل را چون  
 شهد لطف نجشید در زیر اغلال و زنجیر چون شیر پیشه  
 انتطاع در کمال سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت احدیت  
 مشغول بود کار اینست ای هشیار مست پس ای دوستان  
 یزدان باید بجان و دل عجز و نیاز آرم که از این جام لبریز  
 سرمست شوم و از این نفحات انتطاع و تقدیر مشام معطر  
 نمائیم تا به بعدگی جمال قدم روحی لشهداء سبیله الفداء  
 موفق شوم . ع ع

فهرست مندرجات  
 ~~~~~

| صفحه |                                    |              |
|------|------------------------------------|--------------|
| ۱    | انقلاب ارضی ط                      | مطلب اول     |
| ۲    | مداخله بیانیها در سیاست            | مطلب دوم     |
| ۲    | حضرت یونس و ماهی                   | مطلب سوم     |
| ۳    | اطاعت حکومت                        | مطلب چهارم   |
|      | اهمیت خدمت بحالم انسانی            | مطلب پنجم    |
| ۴    | علی الخصوص بایران                  |              |
| ۴    | حفظ مراتب واجب است                 | مطلب ششم     |
| ۵    | عدمت انبیانی سلف                   | مطلب هفتم    |
| ۶    | سفر بحال مبارک جل جلاله بمازند رآن | مطلب هشتم    |
| ۷    | تساوی حقوق رجال و نساء             | مطلب نهم     |
| ۸    | زیارت روضه مبارکه ومقام اعلی       | مطلب دهم     |
| ۸    | مخاطب به رئیس                      | مطلب یازدهم  |
| ۹    | حقیقت الوهیت                       | مطلب دوازدهم |
| ۱۰   | ارتباط موجودات                     | مطلب سیزدهم  |
| ۱۱   | یخرج الحق من الصیت                 | مطلب چهاردهم |
| ۱۲   | یتصرف فی ملکه کیف یشاء             | مطلب پانزدهم |
| ۱۲   | عنقریب است که این پرده برافتد      | مطلب شانزدهم |
| ۱۳   | معنی لقاء                          | مطلب هفدهم   |

|    |                   |                        |
|----|-------------------|------------------------|
| ۱۳ | مطلب هجدهم        | طلوع و غروب حقیقت      |
| ۱۴ | مطلب نوزدهم       | لوح ابوالفضائل         |
| ۱۵ | مطلب بیستم        | نصمت حقیقی             |
| ۱۶ | مطلب بیست و یکم   | شهادت شیخ صنحان        |
| ۱۷ | مطلب بیست و دوم   | نسبت                   |
| ۱۸ | مطلب بیست و سوم   | ارمغان حقیقی           |
| ۱۹ | مطلب بیست و چهارم | — صعود حضرت صدراالصدور |
| ۱۹ | مطلب بیست و پنجم  | — خمر الهی             |
| ۲۰ | مطلب بیست و ششم   | تا ۶ و پیل عرفاء       |
| ۲۰ | مطلب بیست و هفتم  | زکاة                   |
| ۲۱ | مطلب بیست و هشتم  | اصحاف کف               |
| ۲۲ | مطلب بیست و نهم   | ۱۳۳۵ دانیال            |
| ۲۲ | مطلب سی ام        | توسیع دایره تعلیم      |
| ۲۳ | مطلب سی و یکم     | کلام ملکوت             |
| ۲۴ | مطلب سی و دوم     | تفسیر هو الله          |
| ۲۵ | مطلب سی و سوم     | حکمت صیام              |
| ۲۸ | مطلب سی و چهارم   | مقصود از سر            |
| ۲۸ | مطلب سی و پنجم    | معاد و رجعت            |
| ۲۹ | مطلب سی و ششم     | تولد عیسی              |
| ۲۹ | مطلب سی و هفتم    | دعا                    |

|    |                          |                    |
|----|--------------------------|--------------------|
| ۳۱ | خلقت                     | مطلب سی و هشتم     |
| ۳۱ | حکمت الهیه               | مطلب سی و نهم      |
| ۳۲ | فتور نفوس                | مطلب چهل           |
| ۳۳ | شهادت ملا صادق           | مطلب چهل و یکم     |
| ۳۵ | مناجات روز عید نوروز     | مطلب چهل و دوم     |
| ۳۶ | تبریز                    | مطلب چهل و سوم     |
| ۳۷ | آیه کتاب عهد             | مطلب چهل و چهارم   |
| ۳۸ | تربت مقدسه               | مطلب چهل و پنجم    |
| ۳۸ | در خصوص معاملات          | مطلب چهل و ششم     |
| ۳۹ | فارسی و عربی و ترکی      | مطلب چهل و هفتم    |
| ۳۹ | وظایف ایادی امرالله      | مطلب چهل و هشتم    |
| ۴۰ | تحقق و عود الهیه         | مطلب چهل و نهم     |
| ۴۰ | تبلیغ                    | مطلب پنجاهم        |
| ۴۱ | سرفدا                    | مطلب پنجاه و یکم   |
|    | شأن متمسکین بعهد و پیمان | مطلب پنجاه و دوم   |
| ۴۱ | الهی                     |                    |
| ۴۲ | معجزات انبیاء            | مطلب پنجاه و سوم   |
|    | مناجات در باره متصاعدین  | مطلب پنجاه و چهارم |
| ۴۳ | الی الله                 |                    |



|    |                           |                   |
|----|---------------------------|-------------------|
| ٤٤ | در باره آقا موسی          | مطلب پنجاه و پنجم |
| ٤٤ | تولستوی                   | مطلب پنجاه و ششم  |
| ٤٥ | تربیت                     | مطلب پنجاه و هفتم |
| ٤٥ | مسئله تثلیث               | مطلب پنجاه و هشتم |
|    | در لوح جناب ابوالفضائل    | مطلب پنجاه و نهم  |
| ٤٧ | گلپایگانی نازل            |                   |
| ٤٩ | لوح کد خدا                | مطلب شصتم         |
| ٤٩ | عدد و واژه                | مطلب شصت و یکم    |
| ٥١ | صبح فدا                   | مطلب شصت و دوم    |
|    | تفسیر آیه مبارکه سوره     | مطلب شصت و سوم    |
| ٥٢ | احسن القصص                |                   |
| ٧٤ | غزل ترکی (ازلسان مبارک)   | مطلب شصت و چهارم  |
|    | در لوح حضرت علی قبل       | مطلب شصت و پنجم   |
| ٧٦ | اکبر میفرمایند .          |                   |
|    | عشق آباد جناب ابوطالب     | مطلب شصت و ششم    |
| ٧٧ | علیه بهاء الله            |                   |
| ٧٨ | مناجات قبل از خوردن غذا   | مطلب شصت و هفتم   |
| ٧٩ | مناجات بعد از طعام        | مطلب شصت و هشتم   |
| ٧٩ | هوالموئید لمن یشاء لمایشأ | مطلب شصت و نهم    |
| ٨١ | سطوت میثاق                | مطلب هفتادم       |

- ۸۴      مطلب هفتاد و یکم      فضائل ذاتیه انسان
- ۸۵      مطلب هفتاد و دوم      اهمیت صلوة و صیام
- ۸۶      مطلب هفتاد سوم      هجرت مظلوم افاق بمصر
- ۸۸      مطلب هفتاد و چهارم      اعطاء کل زی حق حقه
- ۸۹      مطلب هفتاد و پنجم      اثر مناجات و ادعیه
- ۹۰      مطلب هفتاد و ششم      وحدت اصلیه
- ۹۱      مطلب هفتاد و هفتم      عذاب دنیا
- مطلب هفتاد و هشتم      تشبیه ایام ظهور بدوره حضرت  
رسول اکرم
- ۹۱      مطلب هفتاد و نهم      امتحانات الهیه سبب انقطاع  
و انجذاب بحق است
- ۹۲      مطلب هشتادم      امتیاز دوران مؤمنین در دور  
اسلام و این دور عظیم
- ۹۳      مطلب هشتاد و یکم      نثار و نور
- ۹۶      مطلب هشتاد و دوم      دیدار و گفتار
- ۹۶      مطلب هشتاد و سوم      امانت و دیانت
- ۹۷      مطلب هشتاد و چهارم      لوح ناظم الحکما
- مطلب هشتاد و پنجم      از مورخین اروپائی جز پروفیسور  
براون کسی بساحت اقدس جمال  
قدم مشرف نشد
- ۹۹

|                    |                              |     |
|--------------------|------------------------------|-----|
| مطلب هشتماد و ششم  | حوادث سبب نشر نفحات است      | ١٠٢ |
| مطلب هشتماد و هفتم | میرزا احمد ازغندی            | ١٠٢ |
| مطلب هشتماد و هشتم | کلهک میثاق                   | ١٠٤ |
| مطلب هشتماد و نهم  | در امر الله هر ذلتی عزت و هر |     |
|                    | فقر غناست                    | ١٠٤ |
| مطلب نودم          | شکایت بحکومت از تمدی         | ١٠٥ |
| مطلب نود و یکم     | اطمینان                      | ١٠٥ |
| مطلب نود و دوم     | امانت و دیانت                | ١٠٦ |
| مطلب نود و سوم     | اعتماد بیزدان                | ١٠٧ |
| مطلب نود و چهارم   | حقیقت الوهیت                 | ١٠٨ |
| مطلب نود و پنجم    | عبودیت عبدالبهاء             | ١٠٩ |
| مطلب نود و ششم     | اهنگ الهی و کلبانگ معانی از  |     |
|                    | سایر اصوات ممتاز است         | ١١٠ |
| مطلب نود و هفتم    | مناجات - لوح مبارک بعنوان    |     |
|                    | شاهزاده ابوالحسن میرزای      |     |
|                    | شیخ رئیس قاجار               | ١١٤ |
| مطلب نود و هشتم    | اقبال بجمع طوائف تحقق خواهد  |     |
|                    | یافت                         | ١١٥ |
| مطلب نود و نهم     | زعیم الدوله                  | ١١٥ |
| مطلب صد م          | در باره زعیم الدوله          | ١٢٠ |

- |     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۱۲۳ | مطلب صد و یکم لوح مبارك                |
| ۱۲۴ | مطلب صد و دوم يوسف                     |
| ۱۲۴ | مطلب صد و سوم اسم الله الا صدق         |
| ۱۲۵ | مطلب صد و چهارم ملا صادق بادكوبه       |
|     | مطلب صد و پنجم لوح مبارك در باره شهادت |
| ۱۲۶ | ملا صادق بادكوبه ای                    |
| ۱۲۸ | مطلب صد و ششم وحی                      |
| ۱۲۸ | مطلب صد و هفتم ضرر اختلاف              |
| ۱۲۹ | مطلب صد و هشتم لوح همیگل               |
| ۱۲۹ | مطلب صد و نهم بنوانان                  |
| ۱۳۰ | مطلب صد و دهم از لوح سمندر             |
| ۱۳۰ | مطلب صد و یازدهم فوز و فلاح            |
| ۱۳۱ | مطلب صد و دوازدهم اشراق آفتاب عهد      |
| ۱۳۲ | مطلب صد و سیزدهم ابوت تحقیقی           |
| ۱۳۲ | مطلب صد و چهاردهم اعظم خدمات           |
|     | مطلب صد و پانزدهم در لوح طهران و ایران |
| ۱۳۳ | فرموده اند                             |
| ۱۳۳ | مطلب صد و شانزدهم امتحانات الهیه       |
| ۱۳۴ | مطلب صد و هفدهم شجره آدم               |
| ۱۳۵ | مطلب صد و هجدهم تبدل زوجات             |

- مطلب صد و نوزدهم بلیات وارده بر اعیان ایران ۱۳۵
- مطلب صد و بیستم خراسان ۱۳۶
- مطلب صد و بیست و یکم بنای مشرق الاذکار ۱۳۷
- مطلب صد و بیست و دوم خطا پوشی ۱۳۸
- مطلب صد و بیست و سوم خضراء ۱۳۹
- مطلب صد و بیست و چهارم فاران ۱۳۹
- مطلب صد و بیست و پنجم خیر القری ۱۳۹
- مطلب صد و بیست و ششم جذباء ۱۴۰
- مطلب صد و بیست و هفتم تربت ۱۴۰
- مطلب صد و بیست و هشتم پشیمانی و حزن برای  
ذات احدیت نیست ۱۴۱
- مطلب صد و بیست و نهم اهمیت تبلیغ ۱۴۱
- مطلب صد و سی ام واقعه اصفهان ۱۴۲
- مطلب صد و سی و یکم وزیر بی نظیر ۱۴۵
- مطلب صد و سی دوم در باره عنوان الواح ۱۴۶
- مطلب صد و سی و سوم مقصد تحیت است ۱۴۷
- مطلب صد و سی و چهارم ترجمه آثار ۱۴۸
- مطلب صد و سی و پنجم حواریون ۱۴۸
- مطلب صد و سی و ششم لا تجمع الضدان ۱۴۹
- مطلب صد و سی و هفتم ملکم خان ۱۵۰

- ۱۵۱ مطلب صدوسی و هشتم رب الباب
- ۱۵۲ مطلب صدوسی و نهم محفل شور نیویورک
- ۱۵۳ مطلب صد و چهل و چهارم ثبوت بر میثاق
- ۱۵۴ مطلب صد و چهل و یکم بریکول
- ۱۵۶ مطلب صد و پنجاه و دوم اطاعت حکومت
- ۱۵۷ مطلب صد و پنجاه و سوم ثبوت بر میثاق
- مطلب صد و پنجاه و چهارم اخبای الهی فی الحقیقه
- ۱۶۱ حکم يك نفس دارند .
- ۱۶۳ مطلب صد و پنجاه و پنجم جناب ورقا و حضرت روح الله

غلط نامه

~~~~~

صحیح	غلط	سطر	صفحه
ارتکا ب	ارتکات	۹	۴
رَبِّ	رب	۱۶	۷
سینین	سنیین	۱۱	۹
یزید	نرید	۳	۱۳
را بسیار	رانیز بسیار	۱۴	۱۵
" تالله	تالله	۳	۱۷
" الحمراء"	الحمراء	۵	۱۷
حقیقه	حقیقته	۱۵	۱۷
بس	بسی	۱۴	۱۸
بوده	بود	۲	۲۴
میکند	کند	۱	۲۷
تذرفت	تذرف	۱۴	۳۵
ما اجتجبت	ما اجتحتبت	۱۷	۳۵
و الساعین	و السارعین	۶	۳۶
رحمت	زحمت	۱۴	۳۸
برایات	برآیات	۲	۵۳
الآیات	الایات	۳	۵۳
النفخة	النفحة	۹	۵۳
و اعرضوا	و عرضوا	۱۲	۵۳

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>سطر</u>	<u>صفحة</u>
بفصل	بفضل	١٧	٥٣
الصحو	الصجو	٢٠	٥٣
اللاهوتيه	اللاهوتية	٣	٥٥
والآلاء	والآلاء	٤	٥٥
فرايت	فرائيت	٧	٥٧
اوان	اوان	١٦	٥٧
نافخة	نافجة	١٦	٥٨
رثيث	رثيت	٣	٥٩
صفاته	صفائه	١٥	٥٩
انيانهم	انبانهم	١٩	٦٠
قمقام	غمقام	١٣	٦١
سمة	سمة	٢٠	٦١
بكائها	بكانها	٢	٦٢
احشائه	احناائه	٧	٦٣
توسع	وتوسع	١٠	٦٣
غمه	غمه	١٠	٦٣
الغبطة	القبطة	٦	٦٤
فلنرجع	فلزجع	٦	٦٤
ونادى	وناد	١٠	٦٥
الخوار	الخوار	٦	٦٦
المغربيين	المقربين	١٠	٦٦



صفحة	سطر	غلط	صحيح
٦٧	٦	المتتم	المنضم
٦٨	١٥	اهنزت	اهتزت
٦٨	١٧	ريّت	ريت
٦٨	١٨	و ابتت	و انبتت
٧١	١	الخلجين	الخليجين
٧١	٤	العظيم	الاعظم
٧١	٩	الفىّ	الفىّ
٧١	٩	و الطفى	و الطّفى
٧١	١٠	الحيوات	الحيوان
٧١	٢٠	التامة	الطامة
٧٢	١٣	بعده	بعد
٧٢	١٣	هذه	هذ
٧٢	١٣	المحتجة	المجتّة
٧٢	١٤	جرف	حفرة
٧٢	٢٠	بناحه	نباحه
٨١	٥	زير	زيرا
٨١	٨	بگوئيم	بگويم
٨٣	١	ستتقر	ستستقر
٨٤	٩	اثيره	اثيريه
٨٧	٧	يجيره	يجبره
٨٧	١١	موجوده	موجودة

صحيح	غلط	سطر	صفحة
حاضرة	حاضرہ	۱۱	۸۷
بينة	بنيتہ	۱۵	۸۷
الموجودة	الموجودہ	۱۵	۸۷
تلك	عليك	۱۷	۸۷
غبر	غير	۹	۸۸
البلية	البليتہ	۱۱	۸۸
فهذان	فہدان	۱۶	۸۸
فكيف	فکيفا	۵	۸۹
يجب	يحب	۶	۸۹
وافرة	وافرہ	۷	۸۹
ترجمة	ترجمہ	۸	۸۹
برافتد	براقتد	۱۷	۸۹
حقيقه	حقيقتہ	۴	۹۰
نبخشد	نبخشيد	۱۴	۹۰
اخذناهم	خذناہم	۵	۹۱
برسول	برصول	۷	۹۲
آن	اين	۱۵	۹۴
بايد	ثايد	۱	۱۰۰
نداشت	نداشتت	۱۰	۱۰۰
ليطمئن	ليطمئن	۱	۱۰۶
بنفخه*	بنفحہ	۱۱	۱۰۶

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۸	۹	عرفانها	فی عرفانها
۱۰۹	۱۲	فایا	فایاً
۱۱۰	۶	ندار	ندادم
۱۱۰	۷	قتوائی	فتوائی
۱۱۴	۱۰	و صبر	و صبر
۱۱۴	۱۲	طور	طود
۱۱۶	۱۸	حی الفلاح	حی علی الفلاح
۱۱۷	۹	المغارف	المعارف
۱۱۷	۹	بسقانی	بستانی
۱۲۰	۱۷	بفلواست	بملواست
۱۲۴	۴	و سیرو	و سیرد
۱۳۰	۱۱	تجذب	تنجذب
۱۳۰	۱۲	الرحدانیه	الرحمانیه
۱۳۳	۱۳	و اسواناه	واسواناه
۱۳۴	۱۴	منظوی	منطوی
۱۳۵	۱۲	نمایند	نمائید
۱۳۶	۲	زوانی	زوانی
۱۳۸	۵	بپوشند	بیوشند
۱۳۸	۹	ته	نه
۱۳۹	۱۲	شده اتااین	شده تا این
۱۴۳	۱۰	ولقت	ولقب

صحیح	غلط.	سلسلہ	صفحہ
بارید	بازید	۴	۱۴۴
عضد الدولہ	عضد والدولہ	۶	۱۴۴
بحضور	بخضور	۱۰	۱۴۵
الضدان	الضدین	۲	۱۴۶
فی الخوان	فی الخوان	۳	۱۴۶
اطعمہ	طعمہ	۴	۱۴۶
قصوی	قصوی	۱۱	۱۵۲
بنص	بنض	۱۱	۱۵۳
لالتراپیہ	التراپیہ	۴	۱۵۵
صدحت	ضدحت	۱۰	۱۵۵
سرمدیہ	سرمدیہ	۱۴	۱۵۵
عشیہ	عشیہ	۱۴	۱۵۵
راضیہ	راغمیہ	۱۴	۱۵۵
و موهبہ	و موهبتہ	۱۵	۱۵۵
وانیہ	وافیتہ	۱۵	۱۵۵
حیا	حبا	۱۶	۱۵۵
مملکت	ملك	۱۴	۱۵۶
ننمودم	نمودم	۶	۱۵۶
اھتزازی	اھتزاری	۱	۱۶۱
نمائید	نمائند	۵	۱۶۱
عجلاً جسداً	عجلاً جدا	۱۲	۱۶۲
عجلاً جسداً	عجلاً جدا	۱۳	۱۶۲

صحیح	غلط	سطر	صفحه
باید	باندو	۸	۱۶۳
و خوء ار	ونحواد	۹	۱۶۳

=====

در مورد بعضی از مطالب مندرجه عنوان مطلب در متن کتاب درج نشده از خوانندگان عزیز تقاضا میشود با مراجعه بفرست مطالب صفحات ۳۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۶۱ - ۱۶۳ را تکمیل نمایند .